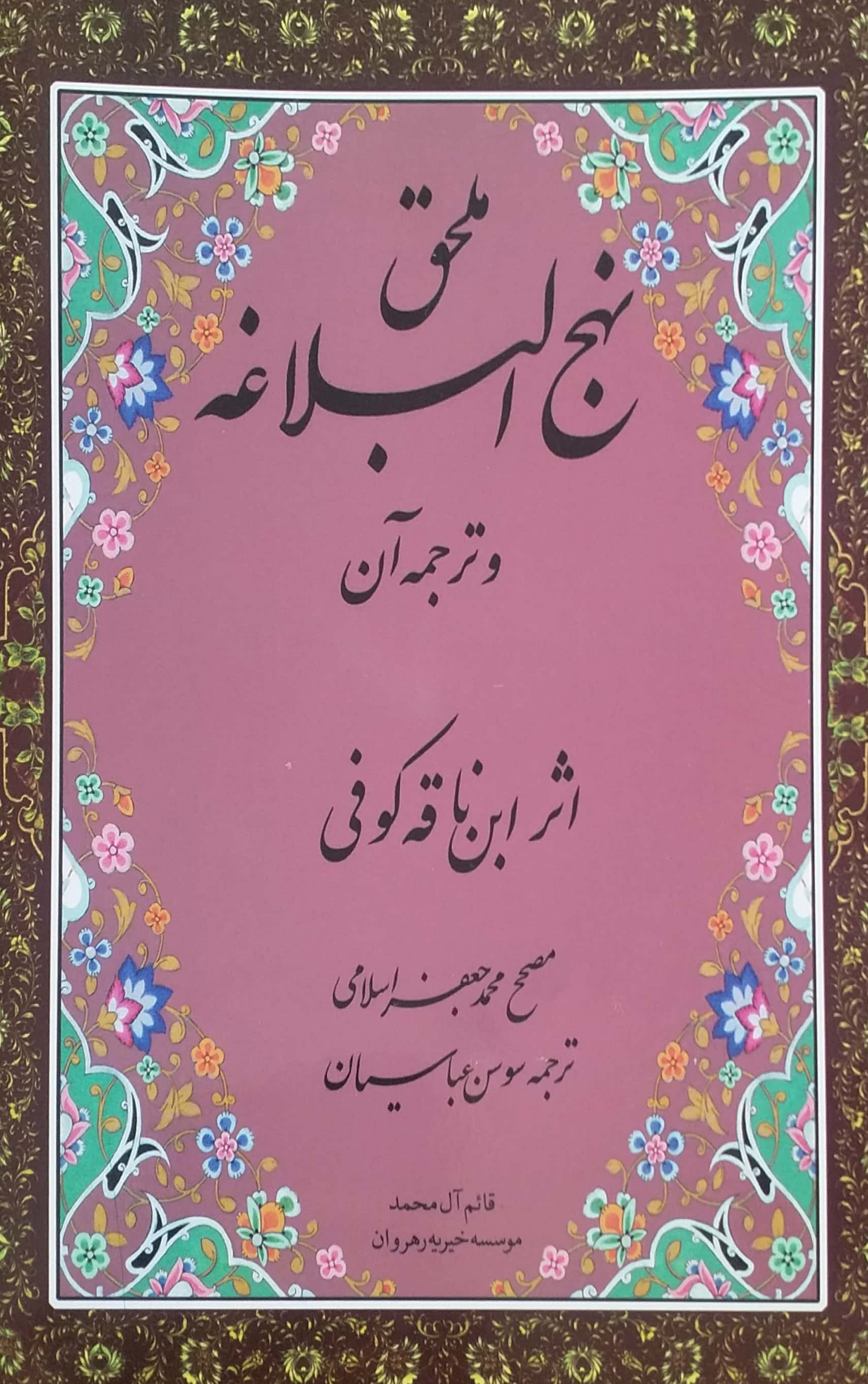

ملحق
نهج البلاغه
و ترجمه آن
اثر ابن ناقه کوفی
مصحح محمد جعفر اسلامی
ترجمه سوسن عباسیان
قائم آل محمد
موسسه خیریه رهروان

«خطبة الأقاليم»

خُطْبَةٌ خَطَبَها أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰه عَلَيهِ بِالْكُوفَةِ وَ تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ.

رَوَى أَبُوعَبْدِاللّٰه أَحْمَدُ بنُ يَعْقُوبَ بنِ سَرَاجِ الهُذَلي، قَالَ: حَدَّثَنا جَعْفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ القَلَانِسِيُّ بِالرَّمْلَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بنُ صَالِحِ بْنِ (عَبْدِ اللّٰه بنِ) وَهْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنا ابنُ لُيْعَةَ، عَنْ سَعِيدِ بنِ أَبي سِنانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الأَصْبَغَ بنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَصْحَابِ أَمِيرِالمُؤْمِنينَ عَليِّ بْنِ أَبي‌طَالِبٍ عليه‌السّلام أَحْفَظَ مِنِّي لِخُطْبَةِ الوَدَاعِ الَّتِي تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الأَقَالِيمِ وَالْبَيَانِ بِالْكُوفَةِ: إِنَّهُ عَهِدَ إِلَيَّ صَلَواتُ اللّٰه عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي خَاطِبٌ عَلَى مِنْبَرِ الكُوفَةِ خُطْبَةً مُبَيِّنَةً، فيها بَعْضُ ما عَهِدَهُ إِليَّ أَخِي وَابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَاحْفِظْها عَنِّي يَا أَصْبَغُ، وَعِهَا بِعَقْلِكَ وَ حَظِّكَ. فَتَأَهَّبْتُ لِذَلِكَ فَلَمْ يَلْفِظْ أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام بِلَفْظَةٍ إِلَّا كَتَبْتُها، وَ لَقَدْ كَتَبَها جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ فَقَابَلْتُهُم، فَمَا زَادَ عَمَّا مَعِي أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئاً.

قَالَ سَعِيدُ بنُ سِنَانٍ: فَسَمِعْتُهَا مِنَ الأَصْبَغِ بنِ نُبَاتَةَ مِنْ فِيهِ إِلَى أُذُني، وَ عَرَّفَنى وَالِدِي العَبَّاسُ بنُ مَأْمُونٍ أَنَّ هَذِهِ الخُطْبَةَ عِنْدَ أَبِي العَبَّاسِ أَحْمَدَ بنِ عَامِرِ بنِ عَبْدِالوَاحِدِ البَرْقَعِيديِّ، فَمَضَى أَبي إِلَيهِ وَ سَأَلَهُ عَنْهَا فَأَبَى أَنْ يُحَدِّثَهُ بِهَا.

وَ قَرَأْتُ أَنَا عَلَيْهِ هَذِهِ الخُطْبَةَ، فَقَالَ: هِيَ أَكْمَلُ وَ أَتَمُّ مِمَّا عِنْدِي، فَأَعْرَضْتُ أَنَا هَذِهِ الخُطْبَةَ عَلَى أَبي‌بَكْرٍ عَمْرِو بنِ أَحْمَدَ بنِ سَعِيدِ بن سِنَانِ المَنْبِجِيّ، فَقَابَلَنِي، بِنُسْخَةٍ كَانَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ قُدَامَةَ بنِ أَعْيَنَ الهاشِميّ، قَالَ: حَدَّثَني سُفْيانُ بنُ أَبي بُرْدَةَ بنِ أَبي مُوسَى الأَشْعَرِيّ، قَالَ: سَمِعْتُ الأَصْبغَ بنَ نُباتَهَ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَميرَالمُؤْمِنينَ عَلِيَّ بنَ أَبي‌طَالِبٍ صَلَواتُ اللّٰه عَلَيهِ عَلَى مِنْبَرِ الكُوفَةِ مُتَقَلِّداً بِسَيْفِهِ، وَ هُوَ يَهْدِرُ كَهَدْرِ البَعِيرِ، وَ زَجْرُهُ كَزَجْرَةِ المَطْعُونِ، وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوابِ المَسْجِدِ حَتَّى غَصَّ المَسْجِدُ بِالنَّاسِ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَ كَثُرَ الكَلامُ، وَازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ أَمِيرُالمُؤمنينَ عليه‌السّلام جَالِسٌ عَلَى المِنْبَرِ يُطْرِقُ إِلَى الأَرْضِ مُفكِراً فِي نَفْسِهِ،

خطبهٔ اقالیم

این خطبه را امیرالمؤمنین امام علی بن ابی‌طالب ﷺ در کوفه فرمود و به خطبهٔ اقالیم معروف است.

ابوعبدالله احمد ین یعقوب بن سراج هذلی روایت کرده است: جعفر بن محمّد بن علی قلانسی در محلی به‌نام رمله گفت: احمد بن صالح بن عبدالله بن وهب گفته که ابن لیعه به نقل از سعید بن ابی‌سنان گفت: از اصبغ بن نباته شنیدم که گفت: کسی را در میان یاران امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ در کوفه سراغ ندارم که خطبهٔ وداع امام را که به خطبه اقالیم و بیان نیز شناخته می‌شود بیش‌تر از من حفظ کرده باشد. امام ﷺ به من فرمود: من بر منبر کوفه خطبه‌ای می‌گویم که روشن‌کننده است و در آن بعضی از آنچه برادر و پسرعمویم رسول خدا ﷺ به من فرموده هست، پس ای اصبغ ابن نباته آن را حفظ کن و با عقل و درکت آن را فهم کن. برای این کار آماده شدم. امیرالمؤمنین ﷺ کلمه‌ای نمی‌گفت مگر آن‌که آن را می‌نوشتم و گروهی از مردم نیز آن را نوشتند، و نوشته‌ها را با هم مقایسه کردم هیچ‌کدام از آنها چیزی بیشتر از من ننوشته بود.

سعید بن سنان می‌گوید: من خطبه را با گوش خود از زبان أصبغ ابن نباته شنیدم و پدرم عباس بن مأمون به من خبر داد که این خطبه نزد ابوعباس احمد بن عامر بن عبدالواحد برقعیدی محفوظ است. پدر نیز نزد او رفته در مورد خطبه از او پرسید، اما او از صحبت در مورد آن خودداری کرد.

من این خطبه را برای او خواندم، و گفت: این از آنچه نزد من است کاملتر است، این خطبه را نیز به ابوبکر عمرو بن احمد بن سعید بن سنان منبجی نشان دادم و او آن را با نسخه‌ای که نزدش بود مقایسه نموده و گفت: محمّد بن قدامه بن اعین هاشمی برای من روایت کرد و گفت: سفیان بن ابی‌برده بن ابی‌موسی اشعری گفت: شنیدم که اصبغ بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ را شمشیر به دست بر منبر کوفه دیدم و صدایش را در حنجره‌اش می‌گرداند و فریادش به سان فریاد شمشیر خورده‌ای بود، مردم از درهای مسجد وارد می‌شدند تا آنجا که مسجد مالامال از جمعیت گشت و صداها بالا گرفت و سخن زیاد شد و صفها شلوغ، و امیرالمؤمنین سر به زیر فرود آورده بود و با خود می‌اندیشید،

حَتَّى هَدَأَتِ الأَصْوَاتُ، وَ سَكَنَ القَالُ وَالقِيلُ، وَ وَقَعَ عَلَى النَّاسِ النُّعَاسُ، فَقَامَ الإمامُ عَليُّ بنُ أَبي‌طَالِبٍ عليه‌السّلام عَلَى قَدَمَيهِ، وَ ضَرَبَ بِعِرْجِيجِ السَّيْفِ قَائِمَةَ المِنْبَرِ فَارْتَاعَ لَهَا النَّاسُ، ثُمَّ تَنَحْنَحَ فَنَصَتُوا إِلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ:

أَيُّها النَّاسُ سَلُوني قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوني، فَإِنَّ بَيْنَ جَنْبَيَّ عِلْماً جَمّاً كَامِلاً عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَلَو وَجَدْتُ فِيكُمْ حَمَلَةً لَأَوْعَيْتُ إِلَيكُمْ عِلْماً نَافِعاً.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّها الضَّالُّ الغَافِلُ بِغَفْلَتِهِ، وَ يَا أَيَّتُها الأَنْعَامُ المُزَعْزَعَةُ عَنْ وَطَنِها، وَالنَّازِحَةُ عَنْ بَلَدِهَا، وَالمُغَيَّبُ عَنْهَا عَجْزُ أُمُورِهَا، وَالمُكَلْكَلَةُ بِسَاحَتِهَا، وَالظَّاعِنَةُ عَنْ مَنازِلِها، وَ لَوْ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُرادُ بِها لَكَلَّ لِسَانُها عَمَّا فِيها مِنَ العَجْزِ لِمَا هيَ لاقِيَةٌ مِنْ مَصِيرِهَا.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ المُسَبَّحِ فِي المَكانِ الأَفْيَحِ مِنَ العَرْشِ الأَفْيَحِ، الَّذِي تَعَظَّمَ في تَزَاخُرٍ مِن قُدُراتِ طَوافِحِ عَظَمَتِهِ، وَ مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ، الَّذِي لا يُرَدُّ أَمْرُهُ، وَ لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَ لَا يُنْسَى ذِكْرُهُ، وَ لَا يُؤَدَّى شُكْرُهُ، الَّذِي دَامَ بَذْلُهُ، فَاتَّسَعَ فَضْلُهُ، وَ صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ، فَلَهُ الدِّينُ الوَاصِبُ، وَالْجُنْدُ الغَالِبُ، وَالمَنُّ الرَّاتِبُ، وَالنُّورُ الثَّاقِبُ، القَدِيمُ سُلْطانُهُ، المُبِينُ بُرْهانُهُ، الشَّافِي بَيانُهُ.

ذِي العِزِّ المَنِيعِ، وَالعَرْشِ الرَّفِيعِ، وَالخَلْقِ البَدِيعِ، أَهْلِ البَهَاءِ وَالسَّناءِ وَالعَظَمَةِ، مُدَهِّرِ الدُّهُورِ، وَ قَاضِي المُكُورِ، وَ مَالِكِ حَتْمِ مَواضِي الأُمُورِ، الخالِقِ لِما يَشاءُ، لَهُ الكِبرِيَاءُ وَالْفَضْلُ وَالْآلاءُ، وَالجُودُ وَالإِعْطاءُ، أَهْلُ المَغْفِرَةِ وَالتَّقْوَى.

الَّذِي رَفَعَ السَّمَاواتِ بِغَيرِ عَمَدٍ فَعَلَّقَها، وَ جَعَلَ الأَرْضَ فِراشاً فَمَهَّدَها، وَالجِبالَ أَوْتاداً فَأَرْسَاهَا، وَ فَتَقَ البِحَارَ فَأَجْرَاها، وَ أَنْشَأَ أَجْناسَ البَرايَا فَذَرَاهَا، وَ كَفَلَ الأَرْزَاقَ فَقَدَّرَها، وَ قَسَمَ الآجَالَ فَوَقَّتَها، وَ زَيَّنَ الجَنَّةَ فَوَعَدَها، وَ سَعَرَ النَّارَ فَحَذَّرَها.

تا آنکه صداها آرام گرفت، و گفت و گوها خاموش و مردم خواب‌آلوده شدند، پس امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از جای برخاست و با انحنای شمشیرش بر پایه منبر کوبید و مردم به آن آرامش گرفتند و به او گوش فرادادند، سپس با صدای بلند صدا زد:

ای مردم از من پرسش کنید قبل از آنکه مرا از دست بدهید، زیرا در سینه‌ام علم بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت، اگر در میان شما حاملانی مناسب برای آن می‌یافتم، علم سودمندی را در شما قرار می‌دادم.

سپس فرمود: ای گمراهان غافل از غفلت خویش و ای کسانی که به اشترانی می‌مانید که از محل خویش به شدت رانده شده‌اند و از سرزمین خویش دور افتاده‌اند و عاقبت کارشان بر آنها پنهان گشته است و با سینه بر زمین افتاده‌اند و از منازل خویش دور افتاده‌اند و اگر این اشتران می‌دانستند که هدف از آفرینش آنها چیست زبانشان از ناتوانی آنها در برابر سرنوشتشان به رنج می‌افتاد. سپاس خداوند منزه را در مکانی وسیع از عرش وسیع، که از پی فراوانی قدرتهای مالامال از عظمتش، بزرگی یافته، او که از فرمانش نافرمانی نتوان کرد، و از مکرش کسی در امان نیست، و یادش فراموش نمی‌شود و شکرش به‌جای آورده نمی‌شود، او که عطایش مستمر است و فضلش وسیع و گفتارش راست و عدلش آشکار، دین ثابت و دائم از آن اوست، سربازان پیروزمند و نعمت همیشگی و ثابت، و نور درخشان از آن اویند، او که سلطانش قدیم است و برهانش آشکار و بیانش شفادهنده است.

صاحب قدرت بزرگ و عرش بالا و آفرینش نو، اهل شکوه و والایی و عظمت، دگرگون‌کنندهٔ دورانها، و برندهٔ مکرها، و صاحب عاقبت امور قطعی، آفرینندهٔ هر آنچه اراده کند، کمال وجود و عظمت و فضل و نعمت‌ها و بخشندگی و عطاء از آن اوست او اهل آمرزش و تقواست. همان که آسمانها را بدون ستون برافراشت و آویخت و زمین را همچون فرشی بگسترانید و آن را سهل و آسان ساخت، و کوهها را همچون میخ‌هایی ساخت و آنها را محکم نمود، و دریاها را شکافت و آنها را جاری ساخت، و انواع موجودات را بوجود آورد و آنها را پراکنده ساخت و روزی‌ها را برعهده گرفته و آنها را اندازه نموده است، و مهلت‌ها را تقسیم نموده و برای آنها زمان مشخص قرار داده، و بهشت را زیبا ساخت و به آن وعده داد، و آتش را برافروخت و از آن بیم داد.

لَمْ يَمْسَسْهُ فِي إِنْشاءِ ذَلِكَ وَابْتِدَاعِهِ نَصَبٌ وَ لا لَغَبٌ، بَلْ كَانَ كُلُّ ذَلِكَ كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، دَعَاهَا فَاسْتَجابَتْ، وَ أَمَرَها فَأَطاعَتْ.

يَعْلَمُ مَا في البَرِّ وَالبَحْرِ، ﴿ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الأَرْضِ وَ لَارَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

أَحْمَدُهُ قَائِلٌ فَاعِلٌ، وَ أَسْتَعِينُهُ ضَارِعٌ مُتَّكِلٌ، وَ أُوْمِنُ بِهِ مُؤْمِنٌ صَادِقٌ، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ أَشْهَدُ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ لَا ضِدَّ مَعَهُ، وَ لَا شَكَّ فِيهِ، وَ لَا مَناصَ مِنْهُ، لَهُ القِدْمَةُ وَالدَّوَامُ، وَ بِهِ النِّقِمَةُ وَالاعْتِصامُ، وَ مِنْهُ الإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، المُؤْتَمَنُ عَلَى مَخْزُونِ وَحْيِهِ، الصَّادِعُ لِعَزَائِمِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَ نُسِخَتْ بِهِ المِلَلُ. سِرَاجٌ سَطَعَ فَأَشْرَقَ بِهِ الظُّلَمُ مِنَ الدُّجَى، وَ أَنَارَتْ بِهِ مَعَالِمُ الهُدَى، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ صَلاةً شَرِيفَةَ الحَياءِ، مُنِيرَةَ الضِّياءِ، وَ عَلَيهِ مِنَ اللَّهِ رَحْمَةٌ وَ سَلَامٌ. أَرْسَلَهُ إِلَى خَلْقِهِ كَافَّةً مُهَيْمِناً عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً. فَسَعِدَ مَن سَعِدَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ حَلَّ البَلاءُ بِمَنْ خَالَفَهُ.

صَاحِبُ الوَجْهِ الأَقْمَرِ، وَالجَبِينِ الأَزْهَرِ، والتَّاجِ وَالمِغْفَرِ، خَيْرُ مَنْ حَجَّ وَ كَبَّرَ، وَ بِالنِّكَاحِ أَمَرَ، وَ عَنِ السِّفَاحِ زَجَرَ، ذَاكَ رَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ أَئِمَّةِ الهُدَى وَالمُسْلِمِينَ، وَ خُلَصَاءِ الدِّينِ، وَ آلِ يَاسِين، غَيْرِ عابِدِينَ الأَوْثَانَ، وَ لَا نَاكِثِينَ بِالرَّحْمنِ، بَلْ هُمُ الأَخْيارُ الصَّالِحُونَ، وَ أَرْكَانُ الدِّينِ، و أَئِمَّةُ المُؤْمِنِينَ، ﴿ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ﴾.

از خلق آن‌همه و آفرینش آنها دچار خستگی و رنج نشده است، بلکه همه آن امور مانند آفرینش یک جان بوده که او را فراخوانده و آن جان پاسخ داده است. و او را امر فرموده پس اطاعت کرده است. آنچه را در میان خشکی و دریاست می‌داند. و هیچ برگی فرو نمی‌افتد جز آن‌که آن را می‌داند و دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی فرو نمی‌افتد مگر آن‌که در کتابی روشن است.(۱)

او را به گفتار و کردار سپاس می‌گویم، و با تواضع و توکل از او کمک می‌جویم، و با ایمان و راستی او را باور می‌کنم، و در هر شرایطی به او توکل می‌کنم، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد و هیچ ضدی با او نیست، و شکی در او نیست و راه گریزی از او نیست، قدمت و دوام از آن اویند و سزا و پناه در اوست و لطف و احسان و بخشش از اوست.

و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و پیامبر اوست، و عهده‌دار وحی پنهان و اظهارکنندهٔ دستورات واجب و اموری است که خدا از آن نهی فرموده، او که پیامبران به آمدنش گواهی دادند، و دینهای دیگر با او از میان رفتند، چراغی که آشکار شد و بوسیله آن تاریکی‌ها و سیاهی‌ها درخشان شد، و نشانه‌های هدایت از او نور گرفتند، پس درود خداوند بر او و خاندانش، درودی بزرگ، درخشنده، و سلام و رحمت خداوند بر او باد. او را مسلط بر همهٔ بندگان به‌خصوص بر پیامبرانش فرستاد، پس هرکس از او پیروی کرد رستگار شد و هرکس که با او مخالفت کرد بر او مصیبتها نازل گشت.

او دارای سیمایی ماه‌گونه با پیشانی درخشان و تاج و خود است. او بهترین کسی است که حج را به‌جای آورد و تکبیر گفت، و امر به نکاح فرمود و از روابط نامشروع نهی نمود، او پیامبر خداوند است درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد. امامان و هادیان مسلمانان، آنان که در دینشان خالصند، و آل یاسین، آنها که پرستندگان بتها نیستند و عهد و پیمان را با خداوند رحمان نقض نمی‌کنند، بلکه آنها که مردمان نیکوسرشتند که عمل نیک می‌کنند و پایه‌های دین هستند و امامان مؤمنین. **هرکه هلاک می‌شود از روی حجت و برهان هلاک شود و هرکه زنده می‌ماند، به‌دلیلی زنده می‌ماند.**(۲)

۱ـ انعام: ۵۹.
۲ـ انفال: ۴۲.

أَلَا فَاسْأَلُوني إِلَى العَشْرِ الآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَإِنَّكُمْ تَفْقِدُوني.

قَالَ الأَصْبَغُ بنُ نُبَاتَةَ: فَعَلَتِ الأَصْوَاتُ بِالْبُكاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبدُاللّٰه بنُ الكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمنينَ، أَخْبِرنَا عَنْ قَوْلِ اللّٰه عَزَّوَجلَّ: ﴿ الم * ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ ﴾.

قَالَ: نَعَمْ يَا ابْنَ الكَوَّاءِ، قَضَى اللّٰهُ الَّذِي هُوَ كَائِنٌ بَعْدَ السِّتِّينَ؛ تَظْهَرُ يومئذٍ الضَّغَائِنُ البَدْرِيَّةُ، وَالأَحْقَادُ الأُحُدِيَّةُ، وَ تُؤْخَذُ الأَتْرَابُ العَلويَّةُ، فَيُقْتَلُ ابني الحُسَينُ وَ أَوْلادُهُ بِكَربلاءَ غَرِيباً ظَمْآناً، وَ يُهتَكُ حَرِيمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، و يُحْمَلُونَ كَسَبْي هِرَقْلَ إِلَى الطُّغَاةِ الكَفَرَةِ. وَ بَعْدَ الثَّمانِينَ سَنَةً يَدْخُلُ المَارِقُ العِراقَ. وَ بَعْدَ التِّسعِينَ سَنَةً يَظْهَرُ الخاسِرُ الجَمُوعُ الفَجُورُ. وَ بَعْدَ المِائَةِ وَ عَشَرَةَ تُقْتَلُ البَرَرَةُ الطَّاهِرَةُ، يَا وَيْلَ قَاتِلِها و خَارِقِها، إِنَّ الَّذِي خَلَقَها لَيَجْمَعُها لِيَومٍ لَا رَيْبَ فِيهِ.

ثُمَّ بَكَى أَمِيرُالمُؤْمِنينَ عليه‌السّلام وَ بَكَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: سَيَهْدِمُ اللّٰهُ مُلْكَهُم، وَ يُهْلِكُ سَادَتَهُم، وَ يُطْفِئُ نَارَهُمْ. أَلَا وَ بَعْدَ ثَلاثِينَ وَ مائَةٍ يَنْقَضي أَمْرُ الْأَرْجَاسِ؛ بَنِي أُمَيَّةَ الأَرْكاسِ، يَأْخُذُهُما رِجَالٌ شِدَادُ الباسِ، بِوَلَدٍ مِنْ بَنِي العَبَّاسِ؛ مُلُوكٌ لَهُمْ صَوْلَةٌ فِيهَا اقْتِبَاسٌ، فِي أَيَّامٍ تَعُدُّهَا أَنفاسٌ، مُلْكُهُمْ ضَخْمٌ، وَ ظُلْمُهُمْ قَضْمٌ، تَدُومُ لَهُمْ أَعْوَامٌ وَ أَعْوَامٌ، وَ تَطْحَنُها رِجَالٌ بِأَنْيابٍ وَ أَضْرَاسٍ، كَأَنَّما اخْتُلِسَتْ مِنْهُمُ اخْتِلاسٌ، سَلَفَتْ لَهُمُ المُدَّةُ، وَ كَثُرَتْ لَهُمُ النَّجْدَةُ، فَبِغَيْرِ دِينِ اللّٰهِ كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَ لِمَحَارِمِهِ كَانُوا يَنْهِكُونَ.

هان! تا دهه سوم ماه رمضان از من پرسش کنید، زیرا که مرا از دست خواهید داد.

اصبغ بن نباته می‌گوید: صدای گریه مردم بلند شد، سپس عبداللّه بن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، دربارهٔ این کلام خداوند عزوجل ما را خبر ده که فرمود:

الم آن کتاب تردیدی در آن نیست، در آن هدایتی برای پرهیزکاران است.[۱]

فرمود: آری ای پسر کواء، خداوند خواسته است پس از سال شصت دشمنی‌های جنگ بدر و کینه‌های جنگ احد آشکار گردد، و دختران علوی هم سال به اسارت برده شوند، پسرم حسین و پسرانش در کربلا غریب و تشنه کشته می‌شود. و حرمت خاندان پیامبر ﷺ شکسته می‌گردد، و همانند اسیران هرقل پادشاه روم به‌سوی نافرمایان کافر برده می‌شوند، و بعد از سال هشتاد هجری مارق (خارج شده از دین) وارد عراق می‌گردد، و بعد از سال نود، فاسق فاجری ظاهر می‌شود و بعد از سال صد و ده نیکویان پاک کشته می‌شوند، وای بر قاتلان آنها و سوزندگانشان، آنکه آنها را آفرید روزی آنها را گرد خواهد آورد روزی که تردیدی در آن نیست.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد و مردم نیز گریه کردند. و فرمود: خداوند ملک آنان را ویران خواهد نمود و بزرگان آنان را به هلاکت خواهد رساند و آتش آنان را خاموش خواهد کرد و پس از سال صد و سی ماجرای پلیدان به پایان می‌رسد، و پلشتیان اموی، را مردانی شجاع و قوی از فرزندان بنی‌عباس درهم می‌کوبند. پادشاهانی که در حکومتشان از دیگران اموری را برمی‌گیرند در چند روز که به‌نظر چند لحظه می‌آیند بر آنان غلبه می‌کنند، حکومتشان عظیم است و ستمشان درهم شکننده است و سلطهٔ آنان سالها و سالها طول می‌کشد، و مردانی آن را به چنگ و دندان درهم خرد می‌کنند، گویی حکومت از آنها ربوده شده بود، فرصت برای آنان فراهم شده و کمک به آنان بسیار، پس به غیر دین خداوند عمل خواهند کرد و حرامهای خداوند را خواهند شکست.

۱- بقره: ۱ ـ ۲.

أَلَا وَ إِنَّ فِي قَوْلِ اللّٰه عَزَّوجَلّ ﴿حَم * عسق﴾ بَعْدَ الثَّمانِيَةَ عَشَرَ مَلْكاً مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ تَكُونُ المُلُوكُ ظَلَمَةً غَشَمَةً، يُغَيِّرُونَ الحُدُودَ، وَ يَعْكِفُونَ عَلَى الخُمُورِ، وَ يَنْكِحُونَ الحُورَ، وَ يَلْعَبُونَ بِالبُكُورِ، فَلا جِهادَ يَطْلُبُونَ، وَ لَا بَيْتَ اللَّهِ يَعْمُرُونَ، وَ بِسِيَرِ المُلُوكِ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْرِشُونَ، وَ بِالْجَبَابِرَةِ يَقْتَدُونَ، فَهُمْ مَعَهُمْ يُحْشَرُونَ.

أَلَا وَ إِنَّ فِي قَولِ اللّٰه تَعالى: ﴿المص * كِتابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ وَ هِيَ فِتْنَةٌ بِالبَصرَةِ، وَ فِتْنَةٌ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، يَهْلِكُ بِها خَلْقٌ كثير مِنَ النَّاسِ؛ ذَلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

أَلَا وَ إِنَّ في قَوْلِ اللّٰه تَعالى ﴿الر تِلْكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ﴾ تَداوُلَ الفِتَنِ بَعدَ ثَلاثِمِائَةِ سَنَةٍ مِنَ الهِجْرَةِ، تَكُونُ الحُرُوبُ فِي القَبائِلِ وَالدُّورِ، فَلا حُرْمَةَ لِمَسْتورٍ، وَ لَا مُفَرِّجَ عَنْ مَكْرُوبٍ. وَ بَعْدَ الثَلَاثِمِائَةِ وَالثَّلاثِينَ تَكونُ السَّنَةُ الدَّهْماءُ، وَالصَّارِخَةُ الثَّكْلاءُ، فِتْنَةٌ تَكُونُ بِمَكَّةَ، يَدخُلُها شِرَارُ الخَلْقِ، فَيُقْتَلُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالمَقَامِ، ذَلِكَ مِنَ الآياتِ البَيِّناتِ، وَ يُؤْخَذُ الحَجَرُ المُسْتَوْدَعُ للنَّسماتِ، فَعِنْدَها إِيَاسُ النَّاسِ مِنْ رُجُوعِ الحَجَرِ وَ قَبُولِ الشَّهَادَاتِ، فَيَرُدُّهُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِهَذِهِ كوفانِكُمْ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى المَسْجِدِ.

ثُمَّ قَالَ: وَ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَبْيَنِ البَيِّنَاتِ، وَ أَوْضَحِ البَراهِينِ.

هان! در کلام خداوند عزوجل است حم، عسق.[۱] پس از هجده پادشاه از فرزندان عباس، پادشاهان ظالم و ستمگر خواهند بود، حدود خداوند را تغییر می‌دهند و به شراب روی می‌آورند و زنان سیاه‌چشم را به نکاح خود درمی‌آورند و با دوشیزگان خود را سرگرم می‌کنند، پس نه فرمان جهادی می‌دهند و نه مسجدی می‌سازند و به شیوهٔ پادشاهان قبل از خود عمل می‌کنند و به ستمگران اقتدا می‌کنند پس با آنان محشور خواهند شد.

هان! که در کلام خداوند آمده است: المص کتابی است که بر تو نازل شده است.[۲] و این فتنه‌ای است در بصره، و فتنه‌ای در مسیر مکه، بسیاری از مردم در آن کشته می‌شوند، و این به‌خاطر گناهانی است که با دست خود مرتکب شدند و پروردگارت بر بندگان خویش ستمگر نیست.

بدانید که در کلام خداوند تعالی آمده است: الر آنها آیه‌های کتاب روشن است.[۳]

پس از سیصد سال از هجرت فتنه‌ها یکی پس از دیگری رخ می‌دهند، جنگها میان قبایل و خانواده‌ها اتفاق می‌افتند پس هیچ پنهانی حرمت نخواهد داشت و کسی نیست که بر گرفتاری گشایش کند، و پس از سال سیصد و سی، سال مصیبت بزرگ خواهد بود، و سال شیون بیوه‌زنان، فتنه‌ای در مکه خواهد بود. که بدترین مردم در آن وارد خواهند شد، و در میان رکن و مقام کشته می‌شوند، و این از آیات روشن و آشکار است و سنگ سپرده شده نزد کسانی برده می‌شود و در آن هنگام مردم از بازگشت سنگ و و پذیرش گواهی‌ها ناامید می‌شوند، سپس خداوند آن را بوسیلهٔ این عزت و بزرگیتان برمی‌گرداند و با دست به مسجد اشاره نمود.

سپس فرمود: و اگر می‌خواستم، شما را با روشنترین دلایل و آشکارترین برهانها خبر می‌دادم.

۱- شورا: ۱ ـ ۲.
۲- اعراف: ۱ ـ ۲.
۳- یوسف: ۱.

فَقَامَ إِلَيهِ صَعْصَعَةُ بنُ صَوحَانَ، وَ سَهْمُ بنُ اليَمانِ، وَ عَمْرُو بْنُ الحَمِق الخزاعي، وَ مَالِكُ الأَشْتَرُ، وَ عُمَرُ بنُ حُجْرِ الخُزَاعِيُّ، وَ صَالِحُ بنُ ضَابىءِ البُرْجُمِيُّ، فقالوا: يَا أَمِيرَالمُؤمنين، إِنَّ قَوْلَكَ تَحيَى بِهِ قُلُوبُنَا، وَ يَزِيدُ في إِيمانِنَا.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: سَمِعْتُ ابْنُ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: في ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكْمُلُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خَصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أُمَّةٍ قَبْلَهَا، يَكُونُ فِيهِمْ قَوْمٌ لَهُمْ وُجُوهٌ جَمِيلَةٌ، وَ ضَمائِرُ رَدِيَّةٌ، مَن رَآهُم أَعْجَبُوهُ، وَ مَنْ عَامَلَهُمْ ظَلَمُوهُ، وُجُوهُهُم وُجُوهُ الآدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُم قُلُوبُ الشَّيَاطِينَ، هُمْ أَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَنْتَنُ مِنَ الجِيفَةِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، وَ لَا قَبِيحٍ ارْتَكَبُوهُ، إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَهُمْ كَذَّبُوكَ، وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ، وَ إِنْ غِبْتَ عَنْهُمُ اغْتَابُوكَ ﴿ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ ﴾ ، يَسْتَحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبَهاتِ، وَ يَشْرَبُونَ الخُمُورَ بِالمَقَالاتِ، وَ يَلْعَبُونَ بالشَّاهَامَاتِ. الفَقِيرُ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ، وَالمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ، وَالفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكَرَّمٌ شَرِيفٌ. صَغِيرُهُمْ غَارِمٌ، وَ شَابُّهُمْ شَاطِرٌ، وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَ لا يَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

فَعِنْدَها تَكُونُ الفِتَنُ بَيْنَهُم دُوَلاً، وَالأَمَانَةُ مَغْنَماً، وَالزَّكاةُ مَغْرَماً. يُطِيعُ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ يَعِقُّ وَالِدَهُ، و يَبَرُّ صَدِيقَهُ وَ يَجْفُو أَبَاهُ، و تُرْفَعُ أَصْواتُ الفُسَّاقِ في المَسَاجِدِ، وَ يُعَظَّمُ رَبُّ المالِ، وَ يُدَاهَنُ الفَاجِرُ، وَ يَفشُو النِّفَاقُ، و يُغَارُ عَلَى الغِلْمانِ، وَ تَتَزَوَّجُ المَرْأَةُ بِالْمَرْأَةِ وَ تُزَفُّ كَما تُزَفُّ العَرُوسُ، وَ تَظْهَرُ دَوْلَةُ الصِّبْيَانِ، وَ يَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، و تَرْكَبُ الفُرُوجُ السُّرُوجَ، وَ تُسْتَعْمَلُ المَعازِفُ وَالقِيانُ، وَ تَكُونُ الامْرَأَةُ مُسْتَولِيَةً عَلَى زَوْجِهَا فِي التِّجَارَةِ، وَ يَحُجُّ النَّاسُ لِثَلاثَةِ أَشْياءٍ: الْأَغْنِياءُ لِلنُّزْهَةِ، وَالْأَوْسَاطُ لِلتِّجَارَةِ، وَالفُقَرَاءُ لِلْمَسْأَلَةِ، ذَاكَ زَمَانُ اندِراسِ الأَحْكَامِ وَ دَوْلَةِ الأَشْرَارِ.

صعصعه بن صوحان و سهم بن یمان و عمروبن حمق خزاعی و مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی برخاستند و به‌سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، دلهای ما را با سخنانت زنده می‌کنی، و برایمان ما می‌افزایی. پس حضرت علیه السلام فرمود:

از پسرعمویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: در آن زمان صد ویژگی در میان امتم کامل می‌گردد که در هیچ امتی قبل از آن جمع نشده بودند، در میان آنان گروهی خواهند بود که چهره‌های زیبا و درونهای زشتی دارند، هرکه آنان را ببیند خوشش آید. و هرکه با آنان برخورد کند به او ظلم می‌کنند، صورتهایشان، صورت آدمیان است و دلهایشان دلهای شیطان، آنان تلخ‌تر از گیاه صبرند و بدبوتر از لاشهٔ مردگانند، یکدیگر را نه از فعل منکر خود و نه ازکردار زشتشان نهی نمی‌کنند، اگر با آنان سخن گویی تو را دروغگو خوانند و اگر آنان را امین خود ساختی به تو خیانت کنند، و اگر از نظرشان دور شدی غیبتت راگفتند. **بسیار شنوندهٔ دروغ و خورندهٔ حرام هستند.**[1] ربا را با ایجاد شبهه حلال می‌کنند، و شراب را در مجالس گفتگو می‌نوشند و با مهره‌ها بازی می‌کنند. فقیر در میان آنان ذلیل و مؤمن ضعیف است و فاجر نزد آنان گرامی و والاست. کودکشان زیان‌کننده و جوانشان نیرنگ‌باز و پیرشان به معروف امر نکرده و از منکر نهی نمی‌کند.

در آن زمان فتنه‌ها میان آنان پی‌درپی می‌آیند و امانت برای آنان غنیمت، و زکات غرامتی اجباری است. مرد از همسرش فرمان برده و پدر خویش را عاق می‌کند، به دوست خویش خوبی کرده و در حق پدرش ستم می‌کند، صدای فاجران در مساجد بلند می‌شود، و صاحب ثروت بزرگ داشته می‌شود و با فاجر به ملایمت رفتار شده و نفاق فراگیر می‌شود، بر غلامان رشک ورزیده می‌شود و زن به زن شوی می‌کند و به خانهٔ زن دیگر می‌رود آن‌چنان که عروس به خانهٔ بخت برده می‌شود. و حکومت کودکان قدرت می‌گیرد و مردان به مردان بسنده می‌کنند و زنان به زنان، و فرجها بر زینها خواهند نشست و از آلات موسیقی و خنیاگران استفاده می‌شود و زن در تجارت بر شویش مسلط خواهد بود و مردم به قصد سه چیز به حج می‌روند، ثروتمندان برای تفریح، متوسطان برای تجارت و فقیران برای گدایی، آن هنگام، زمان از میان رفتن احکام و زمان حکومت اشرار خواهد بود.

۱ـ مائده: ۴۲.

عِنْدَها يَكْذِبُ التَّاجِرُ في تِجَارَتِهِ، وَالصَّانِعُ فِي صِنَاعَتِه، فَتَقِلُّ المَكَاسِبُ، وَ تَضِيقُ المَطَالِبُ، وَ يَكْثُرُ الفَسَادُ، وَ يَقِلُّ الرَّشَادُ، وَ تَمُوتُ العُلَماءُ، وَ يَكْثُرُ الأَشْرَارُ، وَ تُعَمَّرُ المَسَاجِدُ، وَ تَطُولُ المَنَابِرُ، وَ تُحَلّى المَصَاحِفُ، وَ يُصَلّي أَحَدُهُم فَلا يُكْتَبُ لَهُ مِنْها شَيْءٌ، وَ يَكُونُ أَحَدُهُمْ قَائِماً وَ هُوَ مُفكِّرٌ كَيْفَ يَظْلِمُ إِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ الرِّئاسَةُ.

تَقِفُ عَلَى أَبْوَابِ مَسَاجِدِهِمْ أَوْلَادُ العُلُوجِ، زَعِيمُهُمْ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيما يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ، يَمْلِكُ المالَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَضعَ الرُّؤَساءُ رُؤُوسَهَا خَاضِعةً لِمَنْ لا يُشْبِهُهَا. يَفْشُوا البِدَعُ و الغَدْرُ، فَكلامُهُم فُحْشٌ وَ زُورٌ، وَ أُمَراؤُهُم ظَلَمَةٌ، وَ فُقَهَاؤُهُم يُفْتُونَ لَهُم بِما يَشْتَهُونَ، مَنْ كَانَ لَهُ دِرْهَمٌ فَهُوَ عِنْدَهُم مَرْفُوعٌ، وَ مَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَقَلَّ فَهُوَ مَنْقُوصٌ. الصَّالِحُ مَا بَيْنَهُم مَذْبُولٌ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللّهَ مَخُوفٌ. يَأْكُلُونَ الفِرَاخَ والطَّيْهُوجَ، وَ يَلْبَسُونَ اليَمانيَّ الحَرِيرَ، وَ يُحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهاتِ، وَ يَكْتُمُونَ الشَّهَادَاتِ. يُراؤُونَ بِالأَعْمالِ، لَا يَحْظَى عِنْدَهُم إِلَّا مَنْ نَمٍّ وَ سَعَى، وَ عَنِ الخَيْرِ نَهَى. يَتَدارَسُونَ فِيما بَيْنَهُمُ البَاطِلَ، وَ يَتَزَاوَرُونَ في غَيرِ اللّهِ، وَ يَهْتِكُونَ المَحَارِمَ، وَ في اللّهِ يَتَقَاطَعُونَ، لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يُخافُ شَرُّهُ.

عِنْدَهَا تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزِّنا وَالآبَاءُ فَرِحُونَ؛ يَرَى الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ المُنْكَرَ فَلا يَنْهَى عَنْهُ إِلَّا كَما يُؤَدِّبُ المَرْءُ الهِرَّ إِذَا اخْتَلَسَ اللُّقْمَة، فَعِنْدَها لَو نَكَحَتْ طُولاً وَ عَرْضاً لَمْ يَسُؤْهُ ذَلِكَ، فَذَاكَ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللّهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً، وَ لَا يَتُوبُ عَلَيْهِ، وَ يُصْلِيهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

در آن زمان، تاجر در تجارت خویش دروغ می‌گوید و صنعتگر در صنعتش. لذا از روزی‌ها کاسته خواهد شد، و حاجات به تنگی می‌آیند و فساد فراوان شده از هدایت کاسته خواهد شد.

دانشمندان می‌میرند و اشرار بسیار می‌شوند، مسجدها ساخته می‌شوند و منبرها بلند می‌شوند و قرآنها مزین می‌گردند. هرکس از مردم نماز می‌خواند ولی برایش ثوابی نوشته نمی‌ود و هریک از آنها به نماز ایستاده با خود اندیشه می‌کند وقتی به ریاست برسد چه‌سان می‌تواند ظلم کند.

بر در مسجدهای آنان مردان خدانشناس ایستاده‌اند و رهبرشان کسی است که از آنچه برای مردم سودی دارد، سخن نمی‌گوید. کسانی به مال و منال می‌رسند که تا هنگامی که بزرگان سرهای خویش را فقط در برابر بزرگتر از خویش فرود می‌آوردند، ثروتی نداشته‌اند و هیچ شباهتی به بزرگان ندارند. بدعت‌ها و نیرنگها را منتشر می‌سازند و سخنشان ناسزا و نادرست خواهد بود و فرماندهانشان ظالم و فقهایشان به آنچه می‌خواهند به آنها فتوا می‌دهند، آنکه درهمی داشته باشد نزد آنان بالامرتبه است و آنکه بدانند فقیر است نزد آنان پایین‌تر است. در میان آنان شخص نیک‌کردار، کم‌جان و آنکه از خدا نمی‌ترسد، برای مردم هول‌آور است. جوجه و تیهو می‌خورند و حریر یمانی بر تن می‌کنند، ربا را با شبهات حلال می‌سازند، و گواهی‌ها را پنهان می‌سازند. درکارها ریا می‌کنند وکسی نزد آنان بهره‌مند نمی‌شود مگر آنکه سخن‌چینی کند و از عمل خیر نهی کند، باطل را با یکدیگر مرتکب می‌شوند، و برای غیر خدا به دیدار یکدیگر می‌روند. و حرمتها را می‌درند و در امور الهی از یکدیگر جدا می‌شوند و ازکسی نمی‌ترسند مگر آنکه شرش مایه ترس آنان شود.

در آن هنگام، فرزندان حرام‌زاده بسیار می‌شوند و پدران هم از این کار خرسند. پدر در خانوادهٔ خویش فعل به منکر را می‌بیند اما از آن بازنمی‌دارد، مگر به اندازه انسانی که بخواهد گربه‌ای را به هنگام سرقت یک لقمه غذا ادب کند، و اگر همسرش با دیگران معاشرت کند، ناراحت نمی‌شود، پس خداوند آن امر را از او نمی‌پذیرد چه از آن بازایستد و چه به‌سوی آن روی آورد، و به‌سوی او بازنمی‌گردد و در آتش جهنم او را خواهد سوزاند.

وَ في ذَلِكَ الزَّمانِ يَتَفَاكَهُونَ بِشَتْمِ الآبَاءِ وَالأُمَّهَاتِ، وَ تَبِينُ العَبِيدُ مِنَ الأَرْبابِ، وَ تَعِزُّ الأَنبَاطُ، وَ تَذِلُّ السَّادَةُ، فَما أَقَلَّ في ذَلِكَ الزَّمَانِ المَكْسَبَ وَالدِّرْهَمَ الحَلالَ؛ حَيْثُ تَدُومُ دَوْلَةُ الشَّيَاطِينِ، وَ يَتَواثَبُ السَّلاطِينُ عَلَى الضُّعَفاءِ كَوُثُوبِ الفَهْدِ عَلَى فَرِيسَتِهِ، وَ يَشُحُّ الغَنِيُّ عَلَى مَا فِي يَدِهِ، وَ بَاعَ الفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ، وَيلٌ لِلْفَقِيرِ في ذَلِكَ الزَّمانِ وَ مَا يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الحَسَراتِ، وَ يُصِيبُهُ مِنَ النَّكَباتِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ أَقبَلَتْ فِتَنٌ لَا قِبَلَ لَكُم بِها، أَوَّلُها الهُجْرِيُّ وَ آخِرُها السُّفيانيُّ، أَلَا وَ إِنَّهُمْ عَلَى سَبْعِ طَبَقاتٍ:

فَأَوَّلُ طَبَقَةٍ أَهْلُ بِرٍّ وَ تَقْوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةٍ.

وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ أَهْلُ تَعاطُفٍ وَ تَبَاذُلٍ إِلَى ثَلاثِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ.

وَالطَّبَقَةِ الثَّالِثَةُ أَهْلُ تَقَاطُعٍ وَ تَدابُرٍ إِلَى مِائَتَين وَ ثَمانِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ أَهْلُ هَرْجٍ وَ مَرْجٍ إِلَى ثَلاثِ مِائَةٍ وَ ثَلاثِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الخَامِسَةُ أَهْلُ تَخَالُسٍ وَ تَكالُبٍ وَ بُهْتانٍ، وَ مَوْتِ بَعْضِ العُلَماءِ، وَ حُرُوبٍ بَيْنَ السَّلاطِينِ إِلَى عِشْرِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةِ سَنَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ أَهْلُ فِتَنٍ وَ غَشٍّ وَ قَحْطٍ وَ جَدْبٍ، وَ يَنْقَطِعُ الحَجُّ في هَذِهِ المُدَّةِ سَنَوَاتٍ، وَ يَنْقَطِعُ النَّبَاتُ فِي كثير مِنَ الآفَاقِ، وَ يَقِلُّ مَاءُ الأَنهارِ، و يُخالِطُ النَّاسَ السِّباعُ في طُرُقَاتِهِمْ، وَ يَكْتَفي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ والنِّساءُ بِالنِّساءِ، وَ يَكْثُرُ الفُجُورُ، وَ يَظْهَرُ بَنُو الأَصْفَرِ مِنَ الإِفْرَنجِ وَ مَعَهُ الرُّومُ وَالأَرْمَنُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ حُرُوبٍ وَ فِتَنٍ، يَكْثُرُ فِيهَا الخَوَارِجُ عَلَى السَّلَاطِينِ، وَ تَغْلُو الأَسْعَارُ، وَ يَظْهَرُ كَوكَبٌ لَهُ شَاختَانِ، وَ يُنْصَرُونَ بَنُوالعَبَّاسِ عَلَى أَعْدَائِهِم، وَ يَكْثُرُ الفَسَادُ وَ فِعْلُ المُنْكَرَاتِ، وَ تَقِلُّ العُلَماءُ وَالوُعَّاظُ إِلى سَنَةِ ثَلاثِينَ وَ سِتِّ مِائَةٍ.

و در آن زمان با مزاح به پدران و مادران ناسزا می‌گویند، بردگان با بزرگان ازدواج می‌کنند و فرودستان عزیز می‌شوند و بزرگان حقیر، پس در آن زمان چه اندک می‌شود روزی و مال حلال، آن هنگام که دولت شیطان دوام می‌یابد، و پادشاهان همچون یوزپلنگان که بر شکارشان حمله‌ور می‌شوند بر ضعیفان هجوم می‌آورند. و ثروتمند بر آنچه در دست دارد بخل می‌ورزد و فقیر آخرت خویش را به دنیایش می‌فروشد. وای بر فقیر در آن زمان، و وای از حسرتهایی که می‌کشد و از مصیبتهایی که بر او فرود می‌آیند.

و هنگامی که این امور رخ می‌دهد، فتنه‌هایی ایجاد می‌شود که برای شما اتفاق نیافتاده است. نخستین آنها هُجری و آخرین آنها سفیانی است. و بدانید که بر هفت طبقه هستند:

طبقهٔ اول اهل خوبی و تقوی تا هفتاد سال هستند.

طبقهٔ دوم، اهل مهربانی و بخشندگی هستند تا صد و سی سال.

طبقهٔ سوم، اهل قطع روابط و دشمنی هستند تا دویست و هشتاد سال.

پس از آنها طبقهٔ چهارم، اهل فتنه و فسادند تا سیصد و سی سال.

سپس طبقهٔ پنجم، اهل چپاول از یکدیگر و حرص و دشمنی و دروغ هستند و به دنبال مرگ بعضی علما و جنگ میان پادشاهان هستند تا سال چهارصد و بیست.

طبقهٔ ششم، اهل فتنه و نیرنگ و قحطی و گرسنگی هستند، و در این سالها فریضهٔ حج قطع می‌گردد و رویش گیاهان نیز در بسیاری از مناطق متوقف می‌شود، آب رودخانه‌ها کاسته شده و مردمان در راهها با درندگان برخورد می‌کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می‌کنند، ارتکاب گناهان بسیار می‌شود و فرنگیان زردموی و رومیان و ارمنیان ظاهر می‌شوند، تا سال پانصد و چهل.

طبقهٔ هفتم، اهل جنگ و فتنه‌اند، شورشیان برعلیه پادشاهان بسیار می‌شوند، قیمتها گران می‌شوند و کوکبی ظاهر می‌شود که دو مدار دارد، بنی‌عباس بر دشمنانشان پیروز می‌شوند، فساد و ارتکاب منکر گسترده می‌شود، و تا سال ششصد و سی علماء و واعظان کم می‌شوند.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ ضَمَائِرَ مُخْتَلِفَةٍ، وَ أَلْسِنَةٍ كَاذِبَةٍ، وَ يَظْهَرُ في ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ قِبَلِ المَشْرِقِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ في السَّماءِ، وَ هُوَ عَلَامَةُ ما يَكُونُ مِنَ الحُرُوبِ وَالعَظَائِمِ، وَ خَرابِ المُدُنِ وَالأَطْرَافِ إِلَى ظُهُورِ السُّفْيانيِّ مِنَ الوَادِي المَيْشُومِ، وَانْكِشافِ المَسْتُورِ بِالفَرَحِ وَالسُّرُورِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُبَيِّنْ لَنا تِلْكَ الفِتَنَ وَالعَظَائِمَ الَّتِي ذَكَرْتَها، خَشِيْنَا عَلَى قُلُوبِنَا إِزَالَتَها عِنْدَ ما ذَكرتَهُ مِنْ فَقْدِنَا إِيَّاكَ لَا أَرَانَا اللّٰهُ ذَلِكَ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: ﴿قُضِيَ الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ﴾، أَلَا إِنَّ الفِتَنَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ مِنْ أَمْرِ مَكَّةَ وَالحَجَرَ، مِنْ جُوعٍ أَغْبَرَ وَ مَوْتٍ أَحْمَرَ، فَيَا حَسْرَتا عَلَى أَوْلَادِ نَبِيِّكُمْ، مِن غَلاءٍ وَ فَقْرٍ، حَتَّى يَكُونُوا أَكْثَرَ بَيتٍ سُؤالاً، فلا يُسْمَعُ لَهُم صَوْتٌ، وَ لَا تُلَبَّى لَهُم دَعْوَةٌ، ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الحَياةِ بَعْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ مُلُوكٌ مَنْ أَطَاعَهُمْ كَفَرُوهُ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَتَكُوهُ. هَاهٍ هَاهٍ يَا وَيْلَ كُوفانِكُمْ هَذِهِ مِنْ عَزِيزِ الهُجْرِيِّ.

فَقَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيسٍ: بِماذَا يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ؟

قَالَ: مِنْ خَيْلِ الهُجْرِيِّ، إِذَا خَرَجَ الغُلامُ الأَسْمَرُ يَقُودُ أُسْداً ضَرَاغِمَةً، وَ لُيُوثاً مُلاهِمَةً، أَوَّلُ اسْمِهِ سِينٌ، وَ أَوَّلُ بَأْسِهِ عَلَى أَهْلِ البَصْرَةِ، يَقْتُلُ سَادَاتِهِمْ، وَيَسْبي حَرِيمَهُمْ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ بَيْنَ تُلُولٍ وَ أَكامٍ، يُقْتَلُ بِهَا الرِّجَالُ وَ تُهلَكُ الأَبطالُ، بَيْنَ تِلْكَ التُّلُولِ وَالرِّمَالِ.

فَيَا وَيْلَ كُوفانِكُمْ هَذِهِ مِنْ نُزُولِهِ في دِيـارِكُمْ، وَهَـتْكِهِ لِـحَرِيمِكُمْ، عُـمْرُهُ طَـوِيلٌ، وَ شَرُّهُ عَزِيزٌ، وَ رِجَالُهُ ضَرَاغِمَةٌ. وَاللَّهِ مَا نُصِرُوا بِـعَمَلٍ سَـبَقَ، وَلكِـنَّها فِـتْنَةٌ يَـهْلِكُ بِـهَا المُنافِقُونَ وَالفَاسِقُونَ؛ الَّذِينَ فَسَقُوا في دِينِ اللَّهِ وَ بِلادِهِ، وَ أَظْهَرُوا البَاطِلَ في عِـبَادِهِ،

و نیز طبقهٔ هفتم، اهل درونهای گوناگونند و زبانهای دروغین، در آن زمان از سوی مشرق ستونی از نور در آسمان ظاهر می‌شود که نشانهٔ جنگ و مصیبتی بزرگ و خرابی شهرها و روستاها است تا اینکه سفیانی در دشتی پردرخت و با صورتی باز با شادی و فرح ظاهر می‌شود. آنگاه مالک اشتر برخاست و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، آن فتنه‌ها و مصیبتهای بزرگ را که گفتی برای ما شرح ندادی، ترسیدیم که اگر شما را از دست بدهیم آنها از دلهای ما پاک شود، و خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد.

پس حضرت علیه‌السلام فرمود: کاری که شما تعبیر آن را خواستید حکمش صادر شده و انجامش قطعی است.(۱)

براستی که فتنه‌های بزرگ پس از قضایای مکه و حجرالأسود که برایتان گفتم رخ خواهد داد. فتنه‌هایی که شامل گرسنگی و قحطی شدید و مرگ سرخ هستند، پس ای وای بر فرزندان پیامبر از شدت گرانی و فقر، آنها بیشترین حاجت را دارند پس صدایی از آنها شنیده نمی‌شود و فریادرسی نمی‌شوند و به هیچ دعوت آنها پاسخ داده نمی‌شود، پس از آن دیگر خیری در زندگی نخواهد بود، سپس بر آنها پادشاهانی سلطه می‌یابند که هرکه را از آنان پیروی کنند کافر پندارند، و هرکه از آنان فرمان نبرد به سختی خواهند کشت، آه! آه! ای وای بر کوفه از دست عزیز هجری.

سپس احنف بن قیس پرسید: به چه چیزی ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: از گروه هجری وقتی جوانی سیاه‌چهره خارج شود که شیران تنومند و درنده‌ای را می‌راند، نام او با سین آغاز می‌شود و اولین جنگش با اهل بصره خواهد بود، بزرگان آنان را کشته و زنان آنان را به اسیری می‌برد، در تپه‌ها و بلندی‌ها خواهد جنگید و در میان آن تپه‌ها و بلندی‌ها مردان بسیار کشته شده و قهرمانان به هلاکت می‌رسند پس وای بر شهرتان کوفه وقتی که به شهر شما می‌رسد و به زنانتان بی‌حرمتی می‌کند، عمرش طولانی است و شرش شدید و مردانش شجاع و قدرتمند، به خداوند سوگند که با عملی پیشاپیش یاری نشده‌اند بلکه فتنه‌ای است که منافقان و فاسقان در آن هلاک می‌شوند، آنان‌که از دین خداوند منحرف شده و در سرزمین او فساد کردند، و باطل را میان بندگانش آشکار ساختند،

۱- یوسف: ۴۱.

فَكَأَنِّي بِهِمْ وَ قَدْ قَتَلُوا مَنْ يَهَابُ صَوْلَتَهُمْ وَ يَخافُ شَرَّهُمْ مِنْ أُمَراءٍ وَ خَدَمٍ، يَقُودُونَ سَاداتٍ وَ أَبْطالٍ كالسَّيْلِ المَمْدُودِ، كثير عَدَدُهُمْ، قَلِيلٌ حِلْمُهُم، يَزُولُ مُلْكُهُم وَ يُسْتَأْسَرُ سَيِّدُهُم، وَ هِيَ الطَّامَّةُ الكُبْرَى، فَيَلْحَقُ أَوَّلُها بِآخِرِها، وَ إِنَّ لِكُوفَانِكُم هَذِهِ آياتٍ وَ عَلَامَاتٍ وَ عِبَراً لِمَنْ اعْتَبَرَ.

وَ إِنَّهُ لَيَدْخُلُ البَصْرَةَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ بِالسَّيْفِ وَالْأَمَانِ، فَيَاوَيلَ المُؤْتَفِكَةِ وَ مَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيْفٍ مَشْهُورٍ وَ قَتِيلٍ مَجْدُولٍ.

ثُمَّ يَأْتِي الزَّوْرَاءَ ـ وَ هِيَ الفِتْنَةُ القُصْوَى ـ فَيَحُولُ اللّٰهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا، فَما أَشَدَّ بُهْتَانَها، وَ أَكْثَرَ طُغْيَانَها، وَ أَغْلَبَ سُلْطَانَها.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: الدَّيْلَمُ الدَّيْلَمُ، عَجَمٌ لَا يَفْقَهُونَ، قِصَافُ الأَبْدَانِ، بِيضُ الوُجُوهِ، وَثَّابَةٌ لِلْحَرْبِ، قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُم، رَدِيَّةٌ ضَمائِرُهُمْ. الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهُ، وَ أَرْضٍ يَسْلُكُونَها. خَبَرُهُمْ طَامِسٌ، وَ أَمْرُهُمْ لابِسٌ. صَغِيرُهُمْ شَرٌّ مِنْ كَبِيرِهِمْ، يَتَّبِعُهُمُ الأَكْرادُ بَيْنَ تُلُولٍ وَ جِبالٍ، فَكَمْ مِنْ قُلَّةٍ تَخرَّبُ، وَ مُدُنٍ تُهْلَكُ.

الوَيْلُ لِقَزْوِينَ مِنَ الفِتْنَةِ الَّتِي تَكُونُ بِها، تُسْبَى بِهَا النِّسَاءُ، وَ يُقْتَلُ بِهَا الأَطْفَالُ.

الوَيْلُ لِهَمَذَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْ شَرْقِيٍّ بَابِها، وَ عَمِلَ السَّيفُ في أَكْنَافِها، فَيُقْتَلُ بِها خَمْسُونَ أَلْفاً؛ عَلامَةُ ذَلِكَ إِذَا بُنِيَتِ القُبَّةُ في جَامِعِهَا، وَ يَصِيحُ بِهِم صَائِحٌ: قُتِلَ صَاحِبُكُم، فَعِنْدَها يُقْبِلُ الدَّيْلَمُ كَدَبِيبِ النَّمْلِ.

الوَيْلُ لِلدِّيْنَوَرِ، ثُمَّ الوَيْلُ لِقَرْمِيسِينَ مِنَ القَتْلِ وَالجَلاءِ؛ يُقْتَلُ بِهَا عَلَى سَيْفٍ وَاحِدٍ مِائَةُ أَلْفٍ، وَ يَرْكَبُ النَّاسُ بَعْضُهُم بَعْضاً، وَ تَهْجُمُ خَيلُ الدَّيْلَمِ عَلَى إِصفَهانَ، وَ يَقَعُ حِصَارٌ عَظِيمٌ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَقَدْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، تَفَرَّعَتْ كُلُّ مَسْأَلَةٍ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، مَا فِيها مَسْأَلَةٌ ظُلْمِ مُلُوكِهِمْ، وَ ظُلْمِ قُضَاتِهِم في أَحْكَامِهِمْ، وَ كَلَبِ زَمَانِهِمْ، و فِسْقِ تُجَّارِهِمْ، فَإِنَّ عِنْدَ ذَلِكَ تَطُولُ آمَالُهُمْ، وَ يَقِلُّ مَعْرُوفُهُمْ، وَ تَكْثُرُ شَكْوَاهُمْ.

پنداری که میان آنها هستم، و آنها هر آن‌کس را که از قدرت آنان در بیم و از شر فرماندهان و خدمت‌کاران آنها در هراس است کشته‌اند، بزرگان و قهرمانانی را همچون سیلی گسترده می‌رانند، تعداد آنان بسیار است و شکیبائی‌شان اندک، حکومت آنان زوال یافته و رهبرشان اسیر می‌شود، و این مصیبت بزرگ است، پس اوضاع به هم می‌ریزد و در این اضطراب و اختلافتان نشانه‌ها و علامتها و عبرتهایی است برای آن‌کس که پند گیرد.

او با قدرت شمشیر و با امان سه بار وارد بصره می‌شود. پس ای وای بر سرزمینی که در شدت خشکسالی در خود می‌سوزد، و وای از شمشیر برافراشته و کشتهٔ بر زمین افتاده‌اش.

سپس به‌سوی زوراء می‌آید و این نهایت فتنه است، پس خداوند میان او و آن شهر قرار می‌گیرد و دروغ در آن‌چه شدید است و نافرمانی خدا چه بسیار و قدرت آن‌چه چیره است. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: دیلمیان! دیلمیان! جماعتی عجم‌اند و نافهم، با بدنهایی ضعیف و چهره‌هایی سپید. در جنگ پیشتازند و دلهایشان بی‌رحم و پست‌فطرتند، وای بر کشوری که وارد آن شوند و سرزمینی که از آن گذر کنند. امورشان مبهم است و کارشان نامعلوم. کودکشان از بزرگشان خشن‌تر است، کردها میان تپه‌ها و کوهها آنها را دنبال می‌کنند. بسا قله‌ها که خراب شوند و شهرها که نابود گردند.

وای بر قزوین از فتنه‌ای که رخ خواهد داد زنان اسیر و کودکان کشته می‌شوند. وای بر همدان هنگامی که از شرق وارد آن شود، و جنگ در اطراف آن درگیرد، پنجاه هزار نفر در آن کشته می‌شوند، و نشان آن است که اگر گنبدی در مسجد آن ساخته شود و برفراز آن کسی فریاد برآورد که رهبرتان کشته شد. در آن هنگام دیلمیان همچون موران لشکرکشی می‌کنند. وای بر دینور، وای بر قرمیسین از کشتار و آوارگی‌ها، با یک شمشیر صد هزار نفر کشته می‌شوند، و مردم بر یکدیگر سوار خواهند شد، اسبان دیلمیان بر اصفهان خواهند تاخت و آن را به‌شدت محاصره خواهند کرد.

ای مردم، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار مسأله به من آموخت. از هر مسأله هزار مسأله شاخه می‌شود. هر مسأله‌ای از آنها هزار دروازه در علم دارد، اینها را برای شما گفتم تا بدانید چه فتنه‌هایی در اثر ظلم پادشاهان و ستم قاضیان در حکم‌هایشان بر شما خواهد آمد، و از پس حرص و طمع آن زمان و فساد بازرگانان خواهد بود، در آن هنگام که آرزوهایشان بسیار و خویشان کم و گله‌هایشان بی‌شمار می‌گردد.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لا يَكْتُمُونَ مُصِيبَةً، وَ لَا يَقْبَلُونَ عُذْراً، قَدْ خَالَطَ الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُم، فَهُوَ يَلْعَبُ بِهِمْ كَما يَلْعَبُ الصِّبْيَانُ بِالْكُرَةِ، وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَخَلَّى بِدِينِهِ إِلَى الشَّأْمِ، وَ تَبِعَ آثَارَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ. إِنَّ الفِتَنَ لَتَرْكَبُ الأَمْصَارَ حَتَّى يَقُولَ المُؤْمِنُ الضَّعِيفُ المُحِبُّ لَنَا أَهْلَ البَيْتِ: إِنِّي لَمُسْتَضْعَفٌ في الأَرْضِ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّها النَّاسُ، لَا يَسْتَوي الظَّالِمُ وَالمَظْلُومُ، وَ لَا الجَاهِلُ وَالعَالِمُ، وَ لَا الحَقُّ وَالبَاطِلُ، وَ لَا العَدْلُ وَالجَوْرُ، إِنَّ لَكُمْ شَرِيعَةً مَعْلُومَةً، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لا أَهْلِ بَيْتِ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُمْ أَضْدَادٌ كثيرةٌ، وَ إِنَّهُ إِذَا ذُكِرَ آلُ حَرْبٍ يَفْرَحُونَ، وَ إِذَا ذُكِرَ آلُ مُحَمَّدٍ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُمْ كَقِطَعِ اللَّيْلِ، كَأَنَّما أُخْرِجُوا مِنْ بِحَارٍ مُظْلِمَةٍ، أَوْ سُفُنٍ مُتَطَامِسَةٍ، فَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى سَبِّنا فَسُبُّونا، وَ إِنْ دُعِيتُمْ إِلَى البَراءَةِ مِنَّا فَلا تَتَبَرَّؤُوا مِنَّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنَّا فقد تَبَرَّأَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ. مَسَاكِينُ هَذِهِ الأُمَّةُ.

فَقَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ: وَ مَنِ المَساكِينُ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: شِيعَتُنا وَ مُحِبُّونا أَهْلَ البَيْتِ، هُمْ عِنْدَالنَّاسِ كُفَّارٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ أَبْرَارٌ، وَ عِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ وَ عِنْدَاللَّهِ صَادِقُونَ، وَ عِنْدَ النَّاسِ هَالِكُونَ وَ عِنْدَاللَّهِ فَائِزُونَ، فَازُوا وَاللَّهِ بِالإِيمانِ وَ خَسِرَ المُنافِقُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾، كَأَنِّي بِطائِفَةٍ مِنْكُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طالبٍ ادَّعَى الغَيْبَ فَهُو الرَّبُّ، كَذَبُوا وَ رَبِّ الكَعْبَةِ، قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا عَبِيداً مَرْبُوبِينَ فَإِنَّكُمْ سَتُخْلَفُونَ.

پس اناللّه و انا الیه راجعون از آن زمان و اهل آن، مصیبتی را پنهان نساخته و عذری را نمی‌پذیرند. شیطان به اجسامشان درهم آمیخته و همچون بازی کودکان با توپ، آنها را به بازی می‌گیرد و بهترین مردم اوست که تنها با دین خود ره به شام بسپارد و به دنبال ردپای پیامبران علیهم‌السلام باشد، فتنه‌ها برکشورها مسلط خواهند بود تا حدی که مؤمن ضعیف دوستدار ما اهل‌بیت بگوید: من مستضعفی بر روی زمین هستم.

سپس فرمود: ای مردم، ستمکار و ستم‌دیده و نادان و دانا حق و باطل و عدل و ستم با یکدیگر برابر نیستند، چراکه شما شریعتی معلوم دارید، پیامبر و آل پیامبری نیست مگر آنکه دشمنان بسیار داشته باشد و بدانید که اگر خاندان اموی یاد شوند شادمان گشته و اگر از آل محمد یاد شود رویهایشان همچون نیمه‌های شب سیاه می‌گردد، پنداری که از دریاهای تاریک و یا کشتیهای ناپدید شده، بیرون آورده شده‌اند، پس اگر از شما خواسته شد بر ما دشمنام گویید، دشنام بگویید، اما اگر از شما خواستند از ما برائت بجویید این کار را نکنید. زیرا آنکه از ما برائت جوید از خدا برائت جسته و خداوند و پیامبرش از او برائت می‌جویند، و آنان درماندگان این امت خواهند بود.

احنف بن قیس پرسید: سرورم درماندگان امت چه کسانی هستند؟

فرمود: شیعیان و دوستداران ما اهل‌بیت‌اند، آنان نزد مردم کافرند و نزد خداوند پاک، نزد مردم دروغگویند و نزد خداوند راستگفتار، نزد مردم هلاک‌اند و نزد خداوند رستگار، به خداوند سوگند که آنان با ایمان خود رستگارانند و منافقان زیانکارند.

ای مردم براستی که ولی شما خداوند و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز به‌پا می‌دارند و به هنگام رکوعشان زکات می‌دهند.[۱]

پنداری در میان گروهی از شمایم که می‌گویند: علی مدعی غیب شد، پس او خداست. به خداوند کعبه سوگند که آنان دروغ می‌گویند، هرچه می‌خواهید در مورد ما بگویید ولی ما را بندگانی دارای پروردگار بدانید، هرچند با شما مخالفت خواهد شد.

۱- مائده: ۵۵.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاصِفٌ لَكُمُ السِّنِينَ المُغْوِيَةَ الجَامِعَةَ لِلْفِتَنِ، فَإِنَّ بَعْدَ ثَلاثِ مِائَةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً تَأْتِيكُمُ السَّنَةُ الدَّهْماءُ تَدْهَمُ فِيهَا الفِتَنُ، والغَرّاءُ تَغُرُّ بِأَهْلِهَا، وَالسَّقطاءُ يَسْقُطُ فِيهَا الوِلْدَانُ، وَالكَسْحاءُ يُكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ، وَالفِتْنَةُ يَفْتَتِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَالنَّازِحَةُ نَزَحَتْ بِأَهْلَهَا فِي الظُّلَمِ، وَالغَمَّاءُ غُمَّ فِيها الجَوْرُ، وَالمُنْفِيَةُ تَنْفي عَنْهُمُ الإيمانَ، وَالكَرَّارَةُ كَرَّتْ عَلَيْهِمْ خَيْلُ هُجُرٍ، وَالبَرْشاءُ نَزَلَ الأَبْرَشُ بِخُرَاسَانَ، وَالشَّوْلاءُ تَمَكَّنَ فِيهَا الأَقْرَعُ النَّاقِصُ مِنَ الجَزِيرَةِ، وَ غَلَبَ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ عَلَى البَصْرَةِ، وَ صَعِدَ القِيانُ إِلَى الشَّأْمِ، وَالدَّمْدَمَةُ الغَشْواءُ غَشَتِ الخَيْلَ وَاطَّلَقَتْ في دِيَارِ مِصْرَ، والطَّحْناءُ طَحَنَتِ الجِبالَ وَ أَذْرِبيجانَ بِكَلْكَلِها، وَالفَتْناءُ يُفْتَنُ العِرَاقُ بِشَرِّهِ، وَالمَرجاءُ يَمْرُجُ الشَّأْمُ العَبِيدَ بِالقَبائِلِ، وَالمَكْناءُ تَمَكَّنَتِ الفِتَنُ مِنَ الأَرْضِ بِالعِراقِ وَالشَّأْمِ، وَالصِّعْدَاءُ صَعِدَتِ الفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الجَزِيرَةِ، وَالمَلْكَاءُ يُمْلَكُ الرَّجُلُ المُسْلِمُ كَما يُمْلَكُ العَبْدُ، وَالطَّمُوحُ خَرَجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ خُراسانَ، وَالجَوْزاءُ جازَتِ الفِتْنَةُ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَالهَوْجاءُ هاجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ جِبالِ عُمانَ، والصَّرُودُ تَسِيلُ الجِبالُ بِأَرْضِ الشَّأْمِ، وَالمُنْزِلَةُ نَزَلَتِ الفِتْنَةُ بِأَرْضِ العِراقِ، وَالطَّائِرَةُ خَرَجَتِ الفِتْنَةُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ، وَالمُخْرِبَةُ صاحِبُ الأَكْرَادِ مِنْ شَهْرَزُورَ، وَالمُرْمِلَةُ أَرْمَلَتْ نِساءَ أَهْلِ العِراقِ، وَالكَاسِرَةُ تَكَسَّرَتِ الخَيْلُ عَلَى الجَزِيرَةِ، وَالسَّحُورُ رَمَتِ النَّاسَ إِلَى أَرضِ الشَّأْمِ، وَالطَّامِحَةُ طَمَحَتِ البَصْرَةُ بِالفِتْنَةِ، وَالقَتَّالَةُ قَتَلَتِ النَّاسَ عَلَى القَنْطَرَةِ وَ بِرَأْسِ عَيْنٍ، وَالمُقْبِلَةُ أَقْبَلَتِ الفِتَنُ إِلَى اليَمَنِ وَ أَرْضِ الحِجَازِ، وَالصَّرُوخُ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَرْضِ العِرَاقِ و لَا نَاصِرَ لهُ، وَالمُسْمِعَةُ أَسْمَعَتِ المُؤْمِنَ الإيمانَ، وَالسَّابِحَةُ يَسْبَحُ الفِيلُ فِي أَرْضِ الجَزِيرَةِ، وَالكَرُودُ يُفتقَدُ واحِدٌ مِنْ وَلَدِ العبَّاسِ مِن فِرَاشِهِ، وَالكَمُودُ ماتَ المُؤْمِنُ مِن حَسَراتِ قَلْبِهِ، وَالغَامِرَةُ غَمَرَتِ النَّاسَ بِالنِّفاقِ، وَالسَّائِلَةُ سَالَ النِّفَاقُ في قُلُوبِهِم حَتَّى يَدُورَ السَّائِلُ مِنَ الجُمُعَةِ إِلَى الجُمُعَةِ فَلَا يَقَعُ في يَدِهِ شَيْءٌ، وَالغَالِيَةُ تَغْلُو فِيهَا الشِّيعَةُ حَتَّى يَتَّخِذُوني رَبّاً وَ أَنَا بَرِيءٌ ممَّا يَقُولُونَ.

و پس از آن فرمود: سالهای پر از فریب و فتنه را برای شما توصیف می‌کنم، پس از سیصد و بیست سال، سالی سیاه خواهد آمد که فتنه‌ها به ناگاه در آن رخ می‌دهند، و سالی فریبنده که مردم را فریب می‌دهد. سالی که در آن کودکان سقط می‌شوند، و سال ویرانگر که مردم در آن آواره می‌گردند و سال فتنه است که ساکنین زمین به آنها دچار می‌شوند و سال آواره‌کننده که با ظلم و ستم مایهٔ سرگردانی اهل آن زمان می‌شود، و سال پوشاننده که در آن ستم همه جا را می‌پوشاند، و سال دورکننده که ایمان را از مردم دور می‌سازد، و سالی که در آن یورشهای فراوان رخ می‌دهد، و در آن اسبان درشت‌هیکل هجر بر آن یورش می‌برند، و سال پرگیاه و علف که در آن ابرش وارد خراسان می‌شود، و در آن سال کم‌آبی، مرد تاس و ناقص بر جزیره چیره می‌گردد، و پادشاه دیلم بر بصره سلطه می‌یابد و زنان خنیاگر در شام برتری می‌یابند، و سالی کوبنده پوشاننده که اسبان در آن سفید می‌گردند و در مصر رها می‌شوند، و سال خردکننده که با سنگینی‌اش کوههای آذربایجان را درهم می‌کوید، و سال فتنه که عراق به شر خود دچار فتنه می‌شود و سال مرجاء که در آن بردگان در میان قبایل بلوا کنند، و سال مکناء که فتنه‌ها بر سرزمین‌های عراق و شام چیره می‌شوند. و سال دشواری که در آن فتنه در جزیره بالا خواهد گرفت، و ملکاء که در آن مرد مسلمان مانند یک برده، ملک کسی می‌شود، و سال آرزوها که در آن فتنه در خراسان به‌پا می‌شود و جوزاء که فرصت را برای فتنه در سرزمین فارس فراهم می‌سازد و سال هوجاء که فتنه در کوههای عمان خشم می‌گیرد و سال سرما که در آن از کوههای شام سیل روان می‌شود. و سال مُنزلت که فتنه بر سرزمین عراق نازل می‌گردد، و در سال «طائره» که فتنه در کشور روم رخ می‌دهد، و سال بسیار جنگ‌خیز که در آن رهبر کردها از شهر زور به‌پا می‌خیزد و سال مُرمله که زنان عراق، بیوه می‌شوند و سال کاسره که در آن اسبان بر جزیره هجوم می‌آورند، و سال سَحور مردم را به سرزمین شام می‌افکند، و سال آرزومندی که در آن بصره آرزوی فتنه می‌کند و سال کشنده که مردم بر پلی در رأس عین کشته می‌شوند و سال روی‌آورنده که در آن فتنه‌ها به یمن و سرزمین حجاز روی می‌آورند و سال بسیار فریادزننده که فریادزننده‌ای از عراق فریاد کمک‌خواهی برمی‌آورد و هیچ فریادرسی به او کمک نمی‌کند. و سال به‌گوش رساننده که ایمان را به گوش مؤمن می‌رساند، و سال سریع که در آن، فیل در سرزمین الجزیره به سرعت حرکت می‌کند، و سال بیرونگر که در آن یکی از فرزندان بنی‌عباس از رختخوابش گم می‌شود و سال حزن‌آور که در آن مؤمن از غم و حسرتهای درونش می‌میرد، و سال پوشاننده که مردم را با نفاق دربرمی‌گیرد و سال مسألت‌کننده، نفاق چنان در دل مردم جریان می‌یابد که گدا از جمعه‌ای تا جمعه دیگر می‌گردد و هیچ نمی‌یابد، و سال تندرو که در آن شیعیان زیاده روی می‌کنند تا آن‌جا که مرا خدا می‌دانند و من از آنچه آنان می‌گویند دورم.

قَالَ الأَحْنَفُ بنُ قَيسٍ: بِأَبي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ يَتَّخِذُونَكَ رَبّاً؟

قَالَ: نَعَم.

وَالمَكْثَاءُ يَمْكُثُ النَّاسُ يَطْلُبُونَ؛ فَرُبَّما يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِناً وَ يُمْسِي كـافراً، يَكُـونُ الصَّارخُ فِيها مَرَّتَينِ؛ يُنادِي: «أَلَا إِنَّ المُلْكَ في آلِ عَليٍّ»، فَتِلكَ الصَّيحَةُ مِنَ السَّـماءِ، وَ يُنادِي إِبْلِيسُ ثَانِيةً: «أَلا إِنَّ المُلْكَ فِي آلِ زِيادٍ»، فَيَقُولُ المُنافِقُونَ: إِنَّ الصَّارِخَ الأَوَّلَ مِنْ سِحْرِ عَليٍّ وَالثاني هُوَ الحقُّ، فَعِنْدَ ذَلكَ يَخْرَسُ مِـنْهُمْ قَـوْمٌ وَ يَـعْمَى آخَـرُونَ وَ يَـفْرَحُ المُؤْمِنُونَ بِنَصْرِاللَّهِ.

ثُمَّ قالَ عليه‌السّلام: أَعُوذُ باللّٰهِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَ ثَلاثِينَ وَ ثَلاثِمِائَةٍ؛ لَقَدْ تَرَكَتِ المُدُنَ خَراباً، وَ أَهْلَها حَيَارَى شَرْقاً وَ غَرْباً؛ مِنْ غَلاءٍ جَالٍ، وَ حَرْبٍ مُفْتِنٍ، وَ مَوْتٍ جَارِفٍ، وَ فِيها يُؤْخَذُ الحَجَرُ الأَسْوَدُ؛ يَأْخُذُهُ قَوْمٌ مِنَ القَرامِطَةِ، فَيُعيدُهُ اللّٰهُ إِلَيها عَنْ قَرِيبٍ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتي، أَلَا إِنّ أَسْوَأَ حَالاً في ذَلكَ الزَّمَانِ بَلَدُ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ، يَا لَـهَا وَ يـا لَأُخْـتِها نَصِيبِينَ وَ مَا هَلْ يَنالُها مِنْ سِنِينَ عَدَد، وَ مَا يَتَجَدَّدُ في عَشْرٍ وَأَرْبَعِ مِائَةٍ مِنْ خَرَابِ الدُّورِ وَالقُصُورِ، بِظُهُورِ الأَقْرَعِ النَّاقِصِ المُكْفَهِرِّ، وَالجُوعِ المُضِرِّ. الوَيْلُ لِنَيْنَوى الصُّغْرَى مِنْ بَنِي الأَصْفَر تَخْرَبُ دُورُهُم وَ تَهْلِكُ أَمْوَالُهُم، وَ هِيَ دِيارُ يُونُسَ بنِ مَتَّى عليه‌السّلام.

قِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنينَ فَصِفْ لَنَا الأَقْرَعَ النَّاقِصَ!

فَقَالَ: هُو الَّذِي جَمَعَ فأَكْثَرَ، وَ أُمْهِلَ فَتَجَبَّرَ، قَلِيلُ الإِيمانِ، كثير الطُّغْيَانِ، يَشِيدُ البُنْيان، بَعيدُ الأَمَلِ، عُمْرُهُ أَقْصَرُ مِنْ أَهلِهِ، ظُلْمُهُ كثير، و عَدْلُهُ قَلِيلٌ، كَأَنَّهُ مِن اصـحاب سِـجِّيلٍ، مَسْكنُهُ نَصِيبِينُ، فيا مُصِيبَةً لِتِلْكَ المَدِينَةِ وَ مَا يَنَالُ أَهْلَهَا مِن غَلاءٍ مُـجْحِفٍ، وَانْـقِطاعِ السَّبِيلِ، وَ لا عَالِمٌ يَزْجُرُهُ، وَ لَا زاهِدٌ يَعِظُهُ، يُفْتُونَهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَ جَورِهِ كَما يُـرِيدُ، أُولئكَ الَّذِينَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنيا. وَالَّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَو أَنَّ عَليَّ بنَ أَبي‌طالِبٍ في ذَلكَ الزَّمانِ لَبَذَلَ فِيهِمُ السَّيفَ حَتَّى يُلْحِقَ آخِرَهُمْ بِأَوَّلِهِمْ بأَزِقَّةٍ كَفَرَةٍ. وَ إِنِّي لأَعْلَمُ مَوْتَتَهُ.

فَقالَ مَالِكُ الأَشْتَر: وَ ما مَوْتَتُهُ يا أَميرَالمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يقتُلُهُ أَخُوهُ الأَصغَرُ وَ يَمْلِكُ تِلْكَ القِلاعَ، وَ يَكُونُ لَهُ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ.

احنف بن قیس گفت: پدر و مادرم به فدایت ترا خدای خود قرار می‌دهند؟

فرمود: بله.

و سال مکث‌کننده که در آن مردم در جایی مانده و درخواست [کمک] مـی‌کنند. و چه‌بسا مرد شب را به صبح برساند و مؤمن باشد و صبح را به شب برساند و کافر باشد. و فریادخواهی دوبار فریاد برآورد که: «هان! ملک از آن خاندان علی است» آن فـریاد از آسمان است، و ابلیس دیگربار فریاد برمی‌آورد: «هان! ملک از آن خاندان زیاد است»، در آن هنگام منافقان می‌گویند: فریاد اول جادوی علی است و فریاد دوم حق است. در آن هنگام عده‌ای از آنان خاموش و عده‌ای دیگر کور می‌شوند و مؤمنان به یاری خداوند خوشحال خواهند شد.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: از سال سیصد و سی و شش به خداوند پناه می‌برم، در این سال شهرها ویرانه و ساکنان آنها به سبب گرانی بسیار و جنگی فتنه‌انگیز و مرگی همه‌گیر میان شرق و غرب سرگردان می‌شوند، و در همین سال حجرالاسود برده می‌شود و آن را قومی از قرمطیان می‌برند، ولی خداوند به زودی آن را به‌دست مردی از فـرزندان مـن بازمی‌گرداند. هان! که بدترین وضع در آن زمان در جزیره حمراء است، ایـن جـزیره و همتایش نصیبین چه سرنوشتی خواهند داشت! که تا چند سال ادامه خواهد یـافت تـا آنکه در سال چهارصد و ده خانه‌ها و قصرهایشان ویران گشته با آشکار شدن مردی تاس و ناقص تیره‌رو و گرسنگی شدید، دوباره تکرار خواهد شد.

وای بر نینوای کوچک از دست بنی‌اصفر [زردمو] خانه‌هایشان ویران و اموالشان از میان خواهد رفت و این دیار سرزمین یونس بن متی علیه السلام است.

کسی گفت: ای امیرالمؤمنین آن مرد تاس ناقص را برای ما شرح بده.

حضرت فرمود: او کسی است که [مال] بسیار اندوخته و خداوند به او مهلت می‌دهد و وی تکبر می‌کند، ایـمانش کـم است و عـصیانش بسـیار، سـاختمانها بـه‌پا مـی‌دارد و آرزوهایش بلند و عمرش از آرزوهایش کوتاهتر، ستمش بسیار و عدلش کم است. تـو گویی یکی از اصحاب سجیل است، محل سکونتش در نصیبین است، پس آن شهر به چه مصیبتی گرفتار شود و چه گرانی و چه قطعی راهی که ساکـنان شـهر بـه آن دچـار می‌شوند!، نه عالمی که او را از کرده‌اش نهی کند و نه زاهدی که او را پند دهد، آنان که دین خود را به دنیا فروختند، او را آن‌چنان که می‌خواهد بر ظلم و ستمش فتوا می‌دهند قسم به اوکه دانه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر علی ابن ابی‌طالب در آن زمان بود، شمشیر خود را به کار می‌گرفت تا همهٔ آن کافران بـی‌دین، از اول تـا آخـرشان را از دم شمشیر می‌گذراند. من از مرگ او خبر دارم.

مالک اشتر عرض کرد: و مرگ او چگونه است یا امیرالمؤمنین؟

فرمود: برادر کوچکترش او را می‌کشد و به‌جای او بر آن قلعه‌ها حکومت می‌کند و شأن و مقامی خواهد داشت.

وَ مِنْ قَبلِ ذَلِكَ الزَّمانِ يَخرُجُ الرُّومُ إِلَى أَرضِ نَصِيبِينَ فَيَرُدُّهُمُ اللّٰهُ إِلَى تَكْرِيتَ، فَذَلِكَ العَجَبُ العَجِيبُ. وَ مِنْ مَارِدِينَ إِلَى نَصِيبِينَ لَآياتٌ تَبِينُ، وَ مِنْ هِيْتَ إِلَى تَكْرِيتَ يَشِيبُ الطِّفلُ الصَّغِيرُ، فَكَمْ مِنْ قَتِيلٍ وَ أَسِيرٍ هُنَاكَ وَ حِصْنٍ مَفْتُوحٍ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ الإِيمانُ، وَ تَمْرُجُ خُراسانُ بِفِتْنَةٍ يَقْدُمُها المُصْفَرُّ الرِّجْلَيْنِ.

فَيَا وَيْلَ الرَّيِّ مِنْ وَقْعَةٍ تَكُونُ عَلَى بَابِها، ثُمَّ عَلَى جَبَلٍ يُعْرَفُ بِـ «طَبَرَكَ» مِمَّا يَلِي جَامِعَهَا؛ يُقْتَلُ عَلَيهِ مِائَةُ أَلْفٍ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ العِرَاقِ، وَ تَقَعَ وَقْعَةٌ بِأَرْضِ جَلَوْلَاءَ وَ خَانِقِينَ يُقْتَلُ فِيها خَلْقٌ كثير، وَ تَكُونُ بِالمَدائِنِ وَقائِعُ كثيرةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَني العبَّاسِ يُقْتَلُ فِيها المُسَجَّمُ وَالهَجْهاجُ وَالفَخْفاجُ، فَيُذْبَحُ كما يُذْبَحُ الكَبْشُ، وَ يَخْرُجُ شُعَيْبُ بنُ صالحٍ مِن بَينِ قَصَبٍ وَ إِكَامٍ ـ وَ هُوَ الأَعْوَرُ المُخِلُّ ـ حَتَّى يَصْعَدَ إِلَى الفُرَاتِ. ثُمَّ العَجَبُ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمادَى وَ رَجَبٍ، مِنْ نَشْرِ أَمْواتٍ، وَ حَصْدِ نَبَاتٍ، وَ ثُكْلِ أُمَّهاتٍ، وَ قَتْلِ رِجَالٍ وَ سَبْيِ أَخَواتٍ.

ثُمَّ تُقْبِلُ الفِتنةُ إِلَى أَرضِ الجَزِيرةِ، فَعِنْدَها يُظْهِرُ المَنْصُورُ رايتَهُ، فَيُواقِعُهُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ عَلَى قَنْطَرَةِ رَأْسِ عَيْنٍ، فَيُقْتَلُ عَلَيها سَبْعُونَ أَلْفَ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلًّى، وَ تَرْجِعُ الفِتْنَةُ إِلَى العِرَاقِ، وَ تَظْهَرُ فِتْنَةٌ بِشَهْرَزُورَ، وَ هي الفِتْنَةُ الصَّمَّاءُ الدَّهْماءُ المُسَمَّاةُ بالهَماهِمِ.

فَقالَ عَمْرُو بنُ الحَمِقِ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ فَمِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ؟ صِفْهُ لَنَا.

فَقالَ: هُوَ مَدِيدُ الظَّهْرِ، قَصِيرُ السَّاقَيْنِ سَرِيعُ الهِمَّةِ، سَرِيعُ الغَضَبِ، يُواقِعُ الرُّومَ اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ وَقْعَةً، وَ هُوَ شَيْخٌ طَوِيلُ العُمْرِ، تَدِينُ لَهُ مُلُوكُ الرُّومِ حَتَّى يَجْعَلُوا خُدُودَهُمْ تَحْتَ أَقْدَامِهِ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ عَلَامَةُ خُرُوجِهِ بُنْيانُ مَدِينَةٍ عَلَى بَابِ ثَغْرٍ مِنْ ثُغُورِ الرُّومِ تَخْرَبُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَخْرَبُ ذَلِكَ الثَّغْرُ، وَ يَكُونُ لَهُ بِالشَّأْمِ وَقائِعُ بَيِّنَاتٌ، يَمْلِكُ أَعْلَى دِجْلَةَ وَالنِّيلِ وَالفُراتِ، وَ يَقْوَى أَمْرُهُ، وَ تُكْسَفُ الشَّمْسُ في رَمَضانَ، وَ تُعْمَرُ الإِكامُ وَالآجامُ في ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَإِذَا وَقَعَتِ الفِتْنَةُ بِالْعِراقِ مِنَ الشَّهْرَزُورِيِّ ـ حَتَّى يَسْتَبِيحَ أَهلَهَا وَفِتيانَها وَ قَبائِلَها ـ فَعِنْدَها تَبْلُغُ الفِتْنَةُ إِلَى الزَّوْراءِ، وَ يَشْتَغِلُ أَهْلُ الشَّأْمِ بِخِصْبٍ وَ أَمْنٍ،

و قبل از آن زمان رومیان به‌سوی سرزمین نصیبین حمله‌ور می‌شوند و خداوند آنان را تا تکریت بازمی‌گرداند، و این مایهٔ شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه‌هایی آشکار می‌شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می‌گردد، پس چه بسیارند کشته‌ها و اسیران و قلعه‌های فتح شده تا آن‌که ایمان از مردم رخت برمی‌بندد و خراسان به فتنه‌ای که مردی کج‌پا آن را رهبری می‌کند، دچار می‌شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه‌اش واقع می‌شود، و پس از آن بر کوهی به‌نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می‌دهد، و در آن صد هزار تن کشته می‌شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می‌شود و مصیبت در سرزمین جلولاء و خانقین رخ می‌دهد که در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی‌عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسجَّم و هَجْهاج و فَجْفاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می‌شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی‌ها و بیشه‌ها بیرون می‌آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به‌سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی‌فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می‌افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می‌آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می‌سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می‌جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می‌شوند، و فتنه به عراق بازمی‌گردد و فتنه‌ای در شهرزور رخ می‌دهد که فتنه‌ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می‌شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده‌ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می‌شود با رومیان بیست و دو بار می‌جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می‌گردند تا بدانجا که گونه‌های خویش را به زیر پایش می‌گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه‌های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانهٔ یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می‌کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش‌های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می‌شوند و قدرتش فزونی می‌یابد، و خورشیدگرفتگی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه‌ها آباد می‌شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می‌دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می‌شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می‌رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می‌کنند.

و قبل از آن زمان رومیان به‌سوی سرزمین نصیبین حمله‌ور می‌شوند و خداوند آنان را تا تکریت بازمی‌گرداند، و این مایهٔ شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه‌هایی آشکار می‌شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می‌گردد، پس چه بسیارند کشته‌ها و اسیران و قلعه‌های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت برمی‌بندد و خراسان به فتنه‌ای که مردی کج‌پا آن را رهبری می‌کند، دچار می‌شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه‌اش واقع می‌شود، و پس از آن بر کوهی به‌نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می‌دهد، و در آن صد هزار تن کشته می‌شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می‌شود و مصیبت در سرزمین جلولاء و خانقین رخ می‌دهد که در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی‌عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسجَّم و هَجْهاج و فَجْفاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می‌شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی‌ها و بیشهِ‌ها بیرون می‌آید و اُو شورشی یک چشم است، تا آنکه به‌سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی‌فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می‌افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می‌آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می‌سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می‌جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می‌شوند، و فتنه به عراق بازمی‌گردد و فتنه‌ای در شهرزور رخ می‌دهد که فتنه‌ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می‌شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده‌ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می‌شود با رومیان بیست و دو بار می‌جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می‌گردند تا بدانجا که گونه‌های خویش را به زیر پایش می‌گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه‌های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانهٔ یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می‌کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش‌های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می‌شوند و قدرتش فزونی می‌یابد، و خورشیدگرفتگی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه‌ها آباد می‌شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می‌دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می‌شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می‌رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می‌کنند.

فَيَقولُ الشَّهرَزُورِيُّ: «انطَلِقو بِنَا إِلَى الشَّأمِ»، فَيُقَاتِلُ أَهْلَ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ، فَيَا وَيْلَ لَهَا مِمَّا يَنزِلُ بِهَا مِنْهُم مَعَ الأَكْرَادِ، وَيَا وَيْلَ نَيْنَوى الصُّغْرَى وَالكُبْرَى وَ أَطْرَاف سَعِرْتَ وَ مَعْدِنَ وَ حَرَّانَ و تَدْمُرَ مِنَ الحِصَارِ الشَّدِيدِ، الوَيلُ لِفَارِقِينَ بعدَ ذَلِك مِنْ أَصحَابِ الخِفافُ السّعِرِ ممّا يَفْعَلُونَ بِأَهْلِها مِنَ القَتْلِ وَالسَّبْي حَتَّى يَصْعَدُونَ الفَصِيلَ، فَيَصِيحُ بِهم جَبْرَئِيلُ صَيْحَةً فلا تُحِسُّ لَهُم حِسّاً دُونَ الرَّحِيلِ، وَ تُفْتَحُ جِبالُ الجَزِيرَةِ، وَ يَلْتَقِي الشَّهْرَزُورِيُّ بِالقَصِيرِ عَلَى بابِ مَدِينَةِ الحَدِيدِ، فَيُقْتَلُ الشَّهْرَزُورِيُّ، و يَلْحَقُهُمْ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ، فَيَغْنَمُ المُسْلِمُونَ غَنِيمةً عَظِيمةً، وَ يَصِيرُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ إِلَى قُسْطَنْطِينيَّةَ فَيَقْتُلُ عَلَى بَابِها قَتلاً ذَرِيعاً حَتَّى يَخُوضَ النَّاسُ في الدِّمـاء، وَ يَـصِيحُ صَـائِحٌ مِـنْ بَـلَدِ الرُّومِ: «قُـتِلَتِ النَّصْرانيَّةِ»، وَ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ عَلَى بَابِها، وَ يَنْهَزِمُ مَلِكُ الرُّومِ إِلى أَرْمَنِيَّةِ، وَ يَسْتَجِيرُ بِالبَرْعَنِ، وَ يَكْتُبُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أُصَيْفِرِ تَغْلِبَ: «ارْجِعْ وَ لَكَ مَا تُرِيدُ»، فَيَأْبى ذَلِكَ، فَيَقُولُ مَـلِكُ الرُّومُ: «ائْتُوني بِكِتابِ دانيالِ الحَكِيمِ»، فَيَأْتُوهُ بِهِ، فَيَجِدُهُ صَاحِبَهُمْ، فَيَكْتُبُ إِلَيهِ: «ارْجِعْ مُهَادِناً»، فَيَأْبى مهادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ القِيادَ مِنْ نَفْسِهِ مِنَ الخَيْلِ وَالأَمْوَالِ، فَيَرْجِعُ الأُصَيْفِرُ مَنْصُوراً.

وَ يَبْعَثُ إِلَيهِ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ: أَن أَقْدِمْ، فَيَأْبى ذَلِكَ، فَيَسِيرُ إِلَيْهِ مِنْهُ جَيْشٌ عَظِيمٌ، فيَقهَرُهُ أُصيفِرُ تَغْلِبَ لِجَيشِ بَنِي العَبَّاسِ، وَ يُقبِلُ قَيسُ عَيلانَ مِنْ بَابِ الحِجازِ حَتَّى يَنْزِلَ بِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ، وَ تَأْتِيكُمُ الفِتْنَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَيَكُونُ لَهُ مَعَكُمْ وَقائِعُ كثيرةٌ.

وَ يَخْرُجُ الأُصَيْفِرُ إِلَى الجَامِعِ، فَيُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى قَصْدِهِ العِراقَ، وَ يَـبعَثُ الجُـيوشَ إِلَيْها، وَ كَذَلِكَ أَخُو الفَضَّاح يُنْفِذُ عَسْكَرَهُ، وَالخارِجُ بِشَاطئ دِجْلَةَ، وَ عَزِيزُ الهُجْرِيُّ، وَ فِتْنَةُ الكَاتِبُ الَّذِي هُوَ شَبِيهُ قَارُون.

پس شهرزوری می‌گوید: ما را بـه‌سوی شام بـبرید. و بـا اهـل جـزیرهٔ حـمراء می‌جنگد، وای بر آنها از مصیبتهایی که بر سر کردها مـی‌آورد، و وای بـر نـینوای کوچک و بزرگ و اطراف سعرت و معدن و حران و تدمر از محاصرهٔ شدیدی که رخ می‌دهد و بعد از آن وای بر آسودگان از جماعت جنگ‌افروز، از آنچه با ساکنان این مناطق می‌کنند و آنها را می‌کشند و اسیر می‌کنند و از دیوارها بالا روند، پس جبرئیل در میان آنان فریاد برآورد و از آنان جز رفتن چیزی نخواهی یافت، و کوههای جزیره آزاد می‌شوند و شهرزوری با قصیر بر دروازه آهنین شهر دیدار خواهد کرد، در آنجا شهرزوری کشته می‌شود و اصیفر تغلب به آنان می‌پیوندد و مسلمانان با غنیمتی بزرگ خرسند می‌گردند، و اصیفر تغلب با همراهـانش از دو قـبیلهٔ ربـیعه و مـضر به‌سوی قسطنطنیه روان می‌شود و بر دروازهٔ آن کشتار سختی به راه می‌اندازد تـا آن‌جا که مردم در خون فرو می‌روند، و فریاد بـرآورنـده‌ای از سـرزمین روم فـریاد برمی‌آورد: «نصرانیت کشته شد» و در آن زمان أصیفر تغلب در نزدیکی آن است و پادشاه روم به ارمینیه عقب می‌نشیند و به بُرغَر (در خلیج قسطنطنیه) پناه می‌برد. پادشاه روم به اصیفر تغلب می‌نویسد:

«برگرد و هرچه بخواهی بدست می‌آوری»، او سرباز می‌زند، سپس پادشاه روم می‌گوید: «کتاب دانیال حکیم را برایم بیاورید»، کتاب را برای او می‌آورند، پادشاه آن را می‌بیند، سپس خطاب به او می‌نویسد: «برگرد و صلح کـن» امـا او صـلح را نمی‌پذیرد، پس برایش هدایایی از اسبان و امـوال مـی‌فرستد و اصـیفر پـیروزمند بازمی‌گردد. و مردی از بنی‌عباس به‌سوی او می‌فرستد و می‌گوید: به پیش آی و او [پادشاه روم] نمی‌پذیرد، پس سپاهی بزرگ به سویش گسیل می‌دارد و به سود سپاه بنی‌عباس بر او چیره می‌شود.

و قیس عیلان، از سوی دروازهٔ حجاز به پیش می‌آید و در این کوفهٔ شما منزل می‌کند و فتنه از هر سوی به سمت شما می‌آید و با او جنگهای بسـیار خـواهـید داشت.

و أصیفر به مسجد جامع می‌رود و مردم با او و بـه بـرآمـدنش بـه عـراق بـیعت می‌کنند، و سپاهها به‌سوی آن گسیل می‌دارد، و همچنین است برادر فضاح که سپاه خود را به راه می‌اندازد و در ساحل دجله قیام می‌کند و عزیز هُجری و نیز فتنه کاتب که شبیه قارون است.

وَ يَخْرُجُ الشَّلِحُ صاحِبُ النِّيرانِ، وَالمُتَوَلِّي عَلَى الغَوْرِ، وَ مالِكُ رِقابِ النَّاسِ، وَ صاحِبُ الزَّوْراءِ، فَيَصِيحُ بِهِمْ صائِحٌ: «الْوَيْلُ لَكُمْ يا فُجّارُ»، فَحِينَئِذٍ تَقَعُ الوَقْعَةُ بِبابِلَ، فَيُقتَلُ بِها خَلْقٌ كثير، وَ يَكُونُ خَسْفٌ عَظِيمٌ.

ثُمَّ تَقَعُ وَقْعَةٌ أُخْرَى بِالزَّوْراءِ فَيَصِيحُ فِيهِم صائِحٌ: «الحَقُوا بِإِخوانِكُم إِلَى بابِلَ عَلَى الفُراتِ»، فَيَخْرُجُ أَهْلُ الزَّوراء كَأَنَّهُم النَّمْلُ فَيَقْتَتِلُونَ عَلَى النَّهرِ، فَيُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الزَّوْراءِ عَلَى قَنْطَرَةٍ هُناكَ خَمْسُونَ أَلْفاً، وَ تَقَعُ الهَزِيمَةُ بِأَهْلِ الزَّوْراءِ، فَيَلْحَقُونَ بِالْجِبالِ وَ تَرْجِعُ بَقَايَاهُم إِلَى الزَّوْراءِ.

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمُ الصَّيْحَةَ الثَّانِيَةَ فَيَخرُجُونَ، فَيُقْتَلُ مِنْهُم خَلْقٌ كثير، وَ يَخْرُجُ الصَّائِحُ إِلَى أَرْضِ الجَزِيرَةِ، فَيَقُولُ: «الْحَقُوا بِإِخوانِكُم بِالْعِراقِ»، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ أَهْلُ الجَزِيرَةِ فَيَقْتَتِلُونَ بِالْعِراقِ، فَيُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الجَزِيرَةِ مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ. ثُمَّ يَلْحَقُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ فَيَقُولُ: «الْحَقُوا بِإِخْوانِكُم بِالْعِراقِ»، فَيُقْبِلُ أُصَيفِرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ نَحْوَ العِراقِ، فَيَمُرُّ بِمَدِينَةِ هِيْتَ فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ تَدُومُ ما بَيْنَهُمْ ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يَرْحَلُ مِنْهَا إِلَى الشَّأْمِ عَلَى شَاطِئِ الفُرَاتِ، فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَعَ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَها «سَعِيدَةُ»؛ تَدُومُ الحَرْبُ بَيْنَهُما عِشْرِينَ يَوْماً وَ يُقْتَلُ فِيما بَيْنَهُمْ خَلْقٌ كثير، و يَرْحَلُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ.

ثُمَّ يُصْعِدُ جَيْشُ العِراقِ إِلَى بَلَدِ الجَبَلِ، وَ يُقِيمُ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ بِالْكُوفَةِ سَنَةً، يَتَصَفَّحُ أَهْلَهَا وَ يَعْرِفُ أَحْوَالَهُمْ، وَ يَبْنِي بها تُرَباً وَ أَيَّ تُرَبٍ، حتَّى يَصِلَهُ خَبَرٌ مِنْ بَلَدِ الشَّأْمِ أَنَّهُ قُطِعَ عَلَى الحَاجِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ البَرُّ جَانِبَه، وَالبَحْرُ رَاكِبَهُ، فَلَا يَحُجُّ أَحَدٌ مِن النَّاسِ مِنَ العِراقِ و لا مِنَ الشَّأْمِ، وَ يَكُونُ الحَجُّ مِنْ مِصْرَ واليَمَنِ، فَعِنْدَ ذلك تَواتُرُ الحُرُوبِ والخَوْفِ حتَّى يَنْقَطِعَ الحَجُّ و يَمْنَعُ البَرُّ جانِبَهُ والبَحْرُ راكِبَهُ، وَ يَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّوم: «قُتِلَ أُصَيْفِرُ تَغْلِبَ».

فَيَخْرُجُ مَلِكُ الرُّومِ فِي مِائَةِ أَلْفِ صَلِيبٍ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفُ مُدَجَّجٍ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحلًّى، فَيَنْزِلُونَ بِأَرْض الأَيومِ - وَهِيَ قَرِيبَةٌ مِنَ المدينةِ السُّوداءِ، وَ هِيَ مَدِينَةٌ بَنَاهَا وَلَدُ الأَصْفَرِ الَّتي يَتَقَبَّلُ اللّهُ صَالِحِي مُؤْمِنيها - ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنْهَا إِلَى المَدِينَةِ الهَالِكَةِ المَنْعُوتَةِ مِن بَيْضاءِ الثُّغُورِ؛ كانَ يَنْزِلُها سَامُ بنُ نُوحٍ، فَيَكُونُ الوَقْعَةُ عَلَى بَابِها بَيْنَ مَلِكُ الرُّومِ وَ بَيْنَ أُصَيْفِر تَغْلِبَ، وَ لَا يَرْحَلُونَ عَنْها حَتَّى يَلْقاهُمُ الأُصَيْفِرُ وَ يَقْتُلُ فِيهِم مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَ تَنْقَضِي فِتْنَةُ الجَزِيرَةِ.

و شلح صاحب آتش و والی غور و مالک جان مردم و حاکم زوراء (بغداد)، خروج می‌کند، و فریادزننده‌ای فریاد می‌کند: «وای بر شما گناهکاران!» در آن هنگام جنگی در بابل درمی‌گیرد و در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند و آن ستمی عظیم خواهد بود.»

پس از آن جنگ دیگری در زوراء رخ می‌دهد و فریاد برآورنده‌ای فریاد می‌کند: «به برادرانتان در بابل و در کنار رود فرات یاری رسانید» پس مردم زوراء چون موران خارج شده و در کنار رود فرات بسیار می‌جنگند پس، از آنان پنجاه هزار تن کشته می‌شوند و شکست می‌خورند، و به کوهها پناه می‌برند و بازماندگانشان به بغداد بازمی‌گردند، و پس از آن فریادی آنها را می‌خواند و بار دیگر خارج می‌شوند، و از میان آنان عدهٔ بسیاری کشته می‌شوند و ندادهنده‌ای به سرزمین جزیره ظاهر می‌شود و می‌گوید: «به برادرانتان در عراق یاری رسانید» در آن هنگام مردم جزیره خارج می‌شوند و در عراق می‌جنگند، پس کشتار عظیمی در میان آنان رخ می‌دهد، پس از آن اصیفر تغلب به فریاد آنان می‌رسد و می‌گوید: «به یاری برادرانتان در عراق بشتابید». اصیفر و یارانش به‌سوی عراق روانه می‌شوند به شهر هیت می‌روند و در آن‌جا جنگ بزرگی خواهند داشت که سه ماه به طول می‌انجامد و سپس به‌سوی شام در کنار رود فرات می‌روند، در آنجا با زنی به‌نام سعیده می‌جنگد این جنگ بیست روز طول می‌کشد و مردم بسیاری در آن کشته می‌شوند، و از یکدیگر دور می‌شوند.

سپس سپاه عراق به سرزمین جبل می‌رود و اصیفر تغلب به مدت یک سال در کوفه می‌ماند و با مردمش دیدار می‌کند و از اوضاع آنها باخبر می‌شود و آنجا را آباد می‌کند، چه آبادانی! تا آنکه به او خبر می‌رسد، راه شام بر حُجاج بسته شده است، در آن هنگام خشکی را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و دریا را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و بر کشتی سواران می‌بندد، پس هیچ‌کس از مردم عراق و شام به حج نمی‌روند، و مردم از مصر و یمن به حج می‌روند، در آن زمان جنگها پی‌درپی رخ می‌دهند و ترس همه‌جا را فرامی‌گیرد تا آن‌که حج متوقف می‌شود و راههای خشکی و دریا به‌سوی آن بسته می‌شوند، و ندادهنده‌ای از روم ندا سر می‌دهد «اصیفر تغلب کشته شد».

پس پادشاه روم با صد هزار صلیب خارج می‌شود، زیر هر صلیب هزار سرباز سرتاپا مسلح قرار دارند که هر کدام از آنها شمشیری تزیین شده به زر حمل می‌کنند.

آنان به سرزمین «أیوم» که روستایی در نزدیکی شهر «سوداء» است وارد می‌شوند، و سوداء شهری است که فرزند اصفر آن را ساخته است و خداوند مؤمنین صالح آن را می‌پذیرد و از آنجا به شهر ویران‌شده‌ای در سرحدات می‌رود که سام بن نوح در آن منزل می‌کرد، سپس جنگ در آستانهٔ شهر، میان پادشاه روم و اصیفر تغلب درمی‌گیرد و آنجا را ترک نمی‌کنند تا اصیفر به آنان برسد و تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ بگذراند و فتنه جزیره در آنجا به پایان می‌رسد.

وَ تَرْجِعُ الفِتْنَةُ إِلَى الزَّوْراءِ، فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَ يَليها خَلِيفَتانِ بَل مَلِكانِ في يَوم واحِدٍ، فَيُقْتَلُ أَحَدُهُما بِالجَانِبِ الغَرْبيِّ، وَالآخَرُ بِالجانِبِ الشَّرْقيِّ، وَ يَلِيها بَعْدَهُما رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: الحُسَينُ بنُ العَبَّاسِ، وَ ذَلِكَ في الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ يَكُونُ في ذَلِكَ الزَّمانِ خَسْفٌ وَ قَذْفٌ وَ لا يَنْهاهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَعْمَلُونَ مِنَ المَعَاصي.

فَقَامَ إِلَيهِ الأَصْبَغُ بنُ نُباتَةَ، فَقالَ: يَا أَميرَالمُؤمِنِينَ إِنَّكَ ذَكَرْتَ لَنَا السُّفْيانِيَّ، وَ لَمْ تُبَيِّنْ لَنَا أَمْرَهُ وَ لا صِفَتَهُ.

فَقالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَدْ ذَكَرْتُ لَكُمْ، أَنَّ خُرُوجَهُ في الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ مَعَ أَخْوالِهِ الكَلْبِيِّينَ.

قَالَ: فَاشْرَحْهُ لَنَا لِنَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنَ البَيانِ.

قَالَ: نَعَم، يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ اخْتِلافُ ثَلاثِ رَايَاتٍ: رَايَةٌ بِالْمَغْرِبِ، فَيَا وَيْلَ مِصْرَ، وَ مَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ أَصْحَابِ تِلْكَ الرَّايَةِ، إِنَّهُمْ يُقْبِلُونَ إِلَيْهَا في مائَةِ أَلْفٍ مِنَ المَغْرِبِ، فَيَسْبُونَ أَهْلَها، حَتَّى تُباعَ الإِمْرَأَةُ بَيْنَهُمْ بِدِرْهَمٍ، وَ قَد عَقَدُوا مَلا حِفَهنَّ بَعْضَهُم إِلَى بَعْضٍ، فَهُنَّ بَيْنَ بَاكِيَةٍ وَ صَارِخَةٍ، وَ لَا لَهُنَّ مُغِيثٌ، وَ لَا مَنْ يُنْكِرُ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّانِيَةُ: فَتَكُونُ بِالْجَزِيرَةِ الحَمْراءِ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّالِثَةُ: فَتَكُونُ بِالشَّأْمِ، وَ تَدُومُ الفِتْنَةُ بَيْنَهُم سَنَةً.

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الزَّوْراءِ مِنْ وَلَدِ العَبَّاسِ إِلَى الشَّامِ في جَيْشٍ عَظِيمٍ، حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُم مَسِيرَةُ لَيْلَتَينِ، فَيَقُولُ أَهْلُ المَغْرِبِ: «قَدْ جَاءَكُمْ قَوْمٌ جُفاةٌ، أَصْحَابُ أَهواءٍ مُخْتَلِفَةٍ». فَتَضْطَرِبُ الشَّأْمُ وَ فِلَسْطِينُ، فَيَجْتَمِعُ رُؤَساءُ مِنَ الشَّأْمِ وَ مِن مِصْرَ، فَيَطْلُبُونَ جَيْشَ بَني العَبَّاسِ فَيَقْتَتِلُونَ قِتَالاً شَدِيداً فَيُقْبِلُ حِينَئِذٍ السُّفْيانيُّ في جَيْشٍ عَظِيمٍ؛ لِيَنْصُرَ أَهْلَ الشَّأْمِ، فَيَدُومُ الحَرْبُ بَيْنَهُمْ، حَتَّى يُقْتَلَ مِنْهُم سِتُّونَ أَلْفاً، وَ يَغْلِبُ السُّفْيانيُّ، وَ إِنَّهُ لَيَعْدِلُ فِـيهِم، حَتَّى يَقُولَ القَائِلُ: «وَاللّه مَا كَانَ يُقالُ فِيهِ إِلَّا كَذِبٌ، وَ وَاللّه إِنَّهُم لَكَاذِبُونَ، فَلَو يَعْلَمُونَ مَا تَلْقَى أُمَّةُ مُحَمَّدٍ مِنْهُم مَا قَالُوا ذَلِكَ، وَ لَا يَزَالُ يَعْدِلُ فِيهِم حَتَّى يَسِيرَ، فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَـنْزِلُهُ حِمْص، فَيَلْقَوْنَ مِنْهُ شَرّاً وَ بَلاءاً عَظِيماً.

در زوراء فتنه دوباره سر می‌گیرد، پس یکدیگر را می‌کشند، و دو خلیفه بلکه دو پادشاه در یک روز بر آن حکومت می‌کنند، یکی از آنان در غرب شهر کشته می‌شود، و دیگری نیز در شرق آن، و پس از آن دو، مردی بر آن حکومت می‌کند که «حسین بن عباس» خوانده می‌شود و این در طبقهٔ هفتم، و در آن زمان ظلم و ستم بسیار خواهد بود و کسی آنها را از گناهانی که مرتکب می‌شوند، بازنمی‌دارد.

سپس اصبغ بن نباته برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، از سفیانی برای ما نام بردی اما در مورد او و ویژگیهایش توضیح ندادی.

حضرت علیه السلام فرمود: برای شما گفتم خروج او در طبقهٔ هفتم از خانوادهٔ مادریش از کلبی‌ها خواهد بود. گفت: برای ما توضیح ده تا به سخنان شما آگاه باشیم.

فرمود: بله، در زمان او سه پرچم متفاوت خواهند بود: پرچمی در مغرب، پس وای بر مصر از صاحبان آن پرچم، آنان با صد هزار نفر از مغرب به‌سوی مصر می‌آیند، مردم آن را اسیر می‌کنند و به بردگی می‌برند، زن در میان آنان به یک درهم فروخته می‌شود، درحالی‌که چادرهای آنان را به‌هم گره زده‌اند و بعضی از آنان گریه سر می‌دهند و بعضی دیگر فریاد می‌زنند و هیچ فریادرسی به فریاد آنان نمی‌رسد و هیچ‌کس این کار را زشت نمی‌شمرد و بر آن اعتراض نمی‌کند.

و اما پرچم دوم: در جزیرهٔ حمرا خواهد بود.

و اما پرچم سوم: در شام خواهد بود و فتنه یک سال طول می‌کشد.

سپس مردی از بنی‌عباس در زوراء خارج می‌شود و با سپاهی عظیم به‌سوی شام حرکت می‌کند، تا آنجا که میان او و آنان دو شب راه می‌ماند، پس اهل مغرب می‌گویند: «جماعتی ستمکار با اهدافی گونه‌گون به‌سوی شما می‌آیند» پس شام و فلسطین آشفته می‌شود، سپس رهبرانی از شام و مصر گردهم می‌آیند و سپاه بنی‌عباس را دنبال می‌کنند و به سختی با یکدیگر می‌جنگند، در آن هنگام سفیانی با سپاهی بزرگ به پیش می‌آید، تا اهل شام را یاری کند، پس جنگ میان آنان به درازا می‌کشد، تا آنکه شصت هزار تن از آنان کشته می‌شوند و سفیانی پیروز می‌شود، او درمیان آنان به عدالت حکم می‌کند، به‌گونه‌ای که در مورد وی گویند: «به خداوند سوگند که آنچه در مورد او گفته می‌شد دروغی بیش نبود»، به خداوند سوگند که آنان دروغگویند، اگر می‌دانستند که امت محمّد چه ستمی از آنان خواهند دید، آن سخنان را نمی‌گفتند و همچنان در میان آنان به عدالت رفتار می‌کند تا به راه خود ادامه می‌دهد، و نخستین منزلی که در آن منزل می‌کند حمص است و از او مصیبتی عظیم خواهند دید.

ثُمَّ يَعْبُرُ الفُراتَ وَ يَنْزِعُ اللّٰهُ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقالُ لَهُ: قَرْقِيْسِيا، فَيَكُونُ لَهُ بِها وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ، فَلا يَبْقى بَلَدٌ إِلَّا بَلَغَهُ ذٰلِكَ مِنْ خَبَرِهِ فَيُداخِلُهُم مِنْ ذٰلِكَ جَزَعٌ وَ فَزَعٌ شَدِيدٌ، وَ لَا يَزالُ يَدْخُلُ بَلَداً بَلَداً، فَيُطِيعُهُ أَهْلُهُ، وَ مَنْ عَصاهُ مِنْهُمْ، أَنْزَلَ بِهِ العُقُوبَةَ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ كَانَتْ لَهُ بِحِمْص، ثُمَّ بِحَلَبَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ قَرْقِيسِيا، وَ هِيَ أَعْظَمُ وَقْعَةٍ لَهُ.

ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى دِمَشْقَ، وَ قَدْ دَانَ لَهُ الخَلْقُ بِالطَّاعَةِ، فَيُجَيِّشُ جَيْشاً إِلَى المَدِينَةِ، وَ جَيْشاً إِلَى المَشْرِقِ، فَأَمَّا جَيْشُ المَشْرِقِ: فَيَقْتَتِلُونَ بِالزَّوْراءِ قِتالاً شَدِيداً، فَيَقْتُلُون بِها سَبْعِينَ أَلْفاً، وَ تُبْقَرُ بُطُونُ ثَلاثِ مِائَةِ امْرَأَةٍ، وَ يَخْرُجُ الجَيْشُ إِلَى كُوفَانِكُم، فَكَمْ مِنْ بَاكٍ وَ بَاكِيَةٍ، فَيُقْتَلُ بِها خَلْقٌ كثير.

وَ أَمَّا جَيْشُ المَدِينَةِ: فَإِنَّه إِذَا تَوَسَّطَ البَيْدَاءَ، صَاحَ بِهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه‌السّلام صَيْحَةً، فَلا يَبْقَى مِنْهُم أَحَدٌ إِلَّا وَهَلَكَ، وَ يَخْسِفُ اللّٰهُ بِهِم، فَيَكُونُ فِي إِثْرِ الجَيْشِ رَجُلانِ، يُقالُ لَهُما بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ ـ وَ قِيلَ وَبْرٌ وَ وُبَيْرَةٌ ـ أَحَدُهُما مِن كَلْبٍ، وَالآخَرُ مِن ثَقِيفٍ، قَد ضَلَّت نَاقَتَاهُما، فَإِذا رَجَعَا، لَقِيَا جبرَئيلَ في صُورَةِ رَاعٍ فَيَسْأَلانِه عَنِ الجَيْشِ، فَيَقُولُ لَهما: «وَ أَنْتُما مِنْهُ».

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِما فَتَحَرَّكُ وُجُوهُهُما القَهْقَرى، وَ يَمضي أَحَدُهُما إِلَى المَدِينَةِ، فَيُخْبِرُهُم بِما دَفَعَ اللّٰه عَنْهُم، وَ يَمْضِي الآخَرُ إِلى السُّفْيانِيِّ، فَيُخْبِرُهُ بِما أَصابَ عَسْكَرُهُ وَ يَنهَزِمُ قَومٌ مِن وَلَدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ إِلَى بَلَدِ الرُّومِ، فَيَبْعَثُ السُّفيانيُّ إِلى مَلِكِ الرُّومِ، أُرْدُدْ عَلَيَّ عَبيدِي فَيَرُدَّهُم إِلَيهِ، فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُم عَلَى الدَّرَجِ بِشَرقيِّ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَلا يُنْكِرُ أَحَدٌ عَلَيهِ ذٰلِكَ إِلَّا أَنَّ مَسْجِدَها بُنِيَ عَلَى غَيْرِ تَقِيَّةٍ بَنَاهُ مَنْ قَالَ اللّٰهُ فِيهِ: ﴿ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً﴾ ، فَيُزَخرِفُهُ، فَكَأَنِّي بِعَرْشِهِ وَ قَدْ خَسَفَ اللّٰهُ بِهِ. أَلَا إِنَّ في هٰذِهِ الطَّبَقَةِ ـ وَ هِيَ السَّابِعَةُ ـ تَحْدِيدُ الأَسْوارِ بِالمُدْنِ، وَ إِنَّ وِلَايَتَهُ اثْنَتا عَشَرَةَ سَنَةً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ، وَ مَا الَّذِي يَتَجَدَّدُ مِنَ الأَسْوارِ؟

سپس از فرات می‌گذرد و خداوند رحمت را از دلش بیرون می‌کند، سپس به محلی می‌رود که قرقیسیا نامیده می‌شود، او در آنجا جنگ سختی خواهد داشت. و سرزمینی نخواهد بود مگر خبر آن جنگ به آنجا رسیده باشد، پس نگرانی و ترس شدیدی آنها را فرامی‌گیرد و او یکی پس از دیگری کشورها را وارد می‌شود و مردم از او پیروی می‌کنند و هرکس نافرمانی کند، مجازاتش می‌کند. جنگ اول او در حمص سپس در حلب و بعد از آن در رقه و پس از آن در قرقیسیا خواهد بود که بزرگترین جنگش در آنجا رخ می‌دهد. سپس به دمشق بازمی‌گردد، و مردم فرمانبردار او شده‌اند، پس سپاهی به‌سوی مدینه و سپاهی به‌سوی مشرق فراهم می‌سازد. و اما سپاه مشرق: در زوراء به‌سختی می‌جنگند، پس در آن هفتاد هزار نفر می‌کشند و شکم سیصد زن شکافته می‌شود، و آن سپاه به‌سوی شهر شما به پیش می‌آید، و چه بسیارند مردان و زنانی که گریه سر می‌دهند زیرا بسیاری از مردم در آن کشته می‌شود.

و اما سپاه مدینه: وقتی به میانهٔ صحرا می‌رسند جبرئیل علیه‌السلام فریاد سر می‌دهد و کسی از آنان باقی نمانده و همگی به هلاکت می‌رسند، و خداوند مصیبتی بر آنان نازل می‌کند و آنها را در زمین فرو می‌برد پس در پی سپاه دو مرد خواهند آمد که بشیر و نذیر نامیده می‌شوند، و گفته شده است وبر و وبیره نام دارند، یکی از آنان از بنی‌کلب و دیگری از بنی ثقیف است، اشتران خویش را گم کرده‌اند، هنگامی که بازمی‌گردند جبرئیل را در هیئت چوپانی می‌بینند، از وی دربارهٔ سپاه می‌پرسند، به آنان پاسخ می‌دهد شما از آنان هستید. سپس جبرئیل بر آنان فریاد می‌آورد، و رو به عقب حرکت می‌کنند، یکی از آنان به مدینه بازمی‌گردد و از آنچه خداوند از آنان دور ساخته بود، اهل مدینه را باخبر می‌سازد، و آن دیگری به‌سوی سفیانی می‌رود، و او را از آنچه بر سپاهش نازل شده بود آگاه می‌سازد، و گروهی از فرزندان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که به‌سوی روم می‌روند، و شکست می‌خورند، سفیانی به پادشاه روم پیام می‌دهد که: غلامان را برایم بازفرست، او نیز آنها را بازمی‌گرداند، سفیانی آنها را بر پلکان شرقی مسجد دمشق گردن می‌زند، و کسی بر این کار او اعتراض نمی‌کند زیرا که مسجد دمشق براساس تقوی ساخته نشده است و آن را کسی ساخته است که خداوند در مورد او فرمود: **هر کشتی را به غصب می‌گرفت.**(۱)

او مسجد را تزیین می‌نماید، تو گویی که عرش اوست و خداوند مصیبتی بر او نازل کرد و او را در زمین فرو برد، بدانید که این طبقه یعنی طبقهٔ هفتم دیوارهای شهر را از نو می‌سازند، و حکومتشان دوازده سال طول می‌کشد.

پس به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین چه چیز در دیوارها نو می‌شود؟

۱ـ کهف: ۷۹.

قَالَ: يَجُدَّدُ سُورُ مَدِينَةِ الشَّأْمِ وَ هي خَرَابٌ، وَ يُبْنَى عَلَيهِ سُورانِ، وَ عَلَى البَيْضاءِ سُورٌ، وَ عَلَى الكُوفَةِ سُورٌ، وَ عَلَى وَاسطٍ سُورانِ، وَ عَلَى دُسْتَر سُورٌ، وَ عَلَى السُّوسِ سُورٌ، وَ عَلَى أُرمِيَّةَ سُورٌ، وَ عَلَى المَوْصِلِ سُورٌ، وَ عَلَى هَمَذانَ سُورٌ، وَ عَلَى بَرذَعَةَ سُورٌ، وَ عَلَى مَراغَا سُورانِ بَعْدَ خَسْفٍ يَكُونُ بِها، وَ عَلَى الكَرْخِ سُوْرٌ سُوْرانِ، وَ عَلَى دِيارِ يُونُسَ سُورانِ، وَ عَلَى الرَّحْبَةِ سُورٌ، وَ عَلَى قَرْقِيسيا سُورٌ، و على حَلَبَ سورانِ، و على حِمْصَ سورٌ أرقطُ، وَ بِهِ سُمِّيَت الرَّقْطاءُ، و على بالِس سُوْرٌ، و على إِرْبِلَ سُورٌ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كثيرةٌ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ بِحِمْصَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ بِقَرْقِيسِيا، ثُمَّ بِرَأْسِ عَيْنٍ، ثُمَّ بِنَصِيبِينَ، ثُمَّ بِالمَوْصِلِ، وَ يَجْتَمِعُ إِلَيْها رِجَالٌ مِنَ الزَّوراءِ وَ مِن دِيارِ يُونُسَ، وَ يَكُونُ بَيْنَهُم مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيها ثَلاثُونَ أَلْفاً، وَ تَحِلُّ بِالْمَوْصِلِ فِتَنٌ وَ بَلايا مِنَ الغُواةِ.

ثُمَّ يَنْزِلُ الزَّوْراءَ فَتَقَعُ الوَقْعَةُ عَلَى القَنْطَرَةِ العَتِيقَةِ، فَيُقْتَلُ عَلَيْها سَبْعُونَ أَلْفاً إِلَّا أَنَّ فِيهَا كُنُوزَ قَارُونَ، وَلَها وَصْفٌ عَظِيمٌ بَعْدَ الخَسْفِ وَالقَذْفِ، وَ هِيَ أَسْرَعُ ذَهاب في الأَرْضِ مِنَ الوَتَدِ الحَدِيدِ في الأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ لَا يَزَالُ يَقْتُلُ عَلَى الأسماءِ مِمَّن اسْمُهُ كَاسْمِنا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لِعِداوَتِهِ لَنَا وَ بُغْضِهِ، ثُمَّ يَجْمَعُ الأَطفالَ وَ يُغْلَى لَهُمُ الزَّيتُ فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنْ كَانَ قَدْ عَصَاكَ آباؤُنا فَما ذَنْبُنا نَحْنُ؟»، فَيَأْخُذُ مِنْهُم رَجُلاً اسْمُهُ حَسَنٌ، وَ رَجُلاً اسْمُهُ حُسَينٌ، فَيَصْلُبُهُما، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوفَانِكُم هَذِهِ، فَيَعْمَلُ بِأَهْلِها كَذَلِكَ، وَ يَصْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِكُم هَذَا طِفْلَينِ حَسَناً وَ حُسَيناً، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى المَدِينَةِ فَيَنْهَبُها ثلاثَةَ أَيَّامٍ بِلَيالِيها، وَ يَقْتُلُ بِها خَلْقاً كثيراً، وَ يَصْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ النَّبيِّ طِفْلَينِ حَسَناً وَ حُسَيْناً فَتَغْلِي دِماؤُهُما كَما غَلَا دَمُ يَحيىَ بْنِ زَكَرِيَّاء.

فرمود: دیوار شام نوسازی می‌شود و خود شهر خراب، و بر آن دو دیوار ساخته می‌شود، بر بیضاء نیز دیواری ساخته می‌شود و برکوفه دیواری و بر واسط دو دیوار و بر شوشتر دیواری، و بر شوش دیواری، و بر ارومیه دیواری، و بر موصل دیواری، و بر همدان دیواری، و بر برذعه دیواری و، بر مراغه دو دیوار بعد از آنکه ویران می‌شود و برکرخ دو دیوار، و بر سرزمین یونس دو دیوار، و بر رحبه یک دیوار، و بر قرقیسیا یک دیوار، و بر حلب دو دیوار، و بر حمص یک دیوار دو رنگ که به‌خاطر آن رقطاء نام می‌گیرد، و بر بالس یک دیوار، و بر اربیل یک دیوار می‌سازد، و در آنها جنگهای بسیار رخ می‌دهد، اولین جنگ در حمص و سپس در رقه و بعد از آن در قرقیسیا سپس در رأس عین و بعد از آن در نصیبین و بعد در موصل جنگهایی رخ می‌دهد، و در آن مردانی از بغداد و سرزمین یونس تجمع کرده و بین آنان حماسه‌ای عظیم رخ می‌دهد که در آن سی هزار نفر کشته می‌شوند و در موصل نیز فتنه‌ها و مصیبتهایی بسیار از سوی گمراهان رخ می‌دهد.

پس از آن به زوراء می‌روند و جنگی بر پل قدیم درمی‌گیرد، و در آن هفتاد هزار تن کشته می‌شوند، و این شهر سریعتر از میخ آهنین در زمین نرم، فرو خواهد رفت و از شدت دشمنی با ما وکینه‌اش همچنان به‌کشتارکسانی مشغول می‌شود که نامهای آنان مانند نامهای ما اهل‌بیت است. سپس کودکان راگرد می‌آورد و برای آنان روغن می‌جوشاند و آنها می‌گویند: اگر پدران ما از تو نافرمانی کردند، گناه ما چیست؟ پس یکی از آنها راکه حسن نام دارد و دیگری راکه حسین نام دارد برمی‌گزیند و به دار می‌آویزد و سپس به‌سوی کوفه شهر شما به راه می‌افتد و با مردم آن نیز چنین می‌کند، و بر در این مسجد شما دو کودک را یعنی حسن و حسین را دار می‌زند، سپس به‌سوی مدینه می‌رود و به‌مدت سه روز و سه شب آن را چپاول می‌کند، و مردم بسیاری در آن می‌کشد، و بر در مسجدالنبی دو کودک را با نامهای حسن و حسین به دار می‌آویزد، خون آنها همانند خون یحیی بن زکریا به جوش می‌آید.

فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أَيْقَنَ بِالْبَلاءِ، فَيَخْرُجُ هَارِباً مُتَوَجِّهاً إِلَى الشَّأْمِ، فَلا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَداً يُخالِفُهُ، فَإِذَا دَخَلَ دِمَشْقَ، اعْتَكَفَ عَلَى شُرْبِ الخَمْرِ وَالمَعاصي، وَ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ وَ بِيَدِهِ حَرْبَةٌ فَيَأْخُذُ امْرأَةً حَامِلاً، فَيَدْفَعُها إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَ يَقُولُ لَهُ: «افْجُرْ بِها عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ»، فَيَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ يَبْقَرُ بَطْنَهَا، فَيَسْقُطُ الوَلَدُ مِنْ بَطْنِها، فَحِينَئِذٍ يَضْطَرِبُ المَلَائِكَةُ فِي السَّماءِ فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعالى جَبْرَئِيلَ، فَيَصِيحُ عَلَى سُورِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ: «أَلَا قَدْ جاءَكُمُ الفَرَجُ»، وَ يُنادِي عَلَى سَائِرِ المُدْنِ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ قَدْ جاءَكُمُ الفَرَجُ وَالغَوْثُ»، فَيَقُولُونَ: «مَا هَذا الفَرَجُ؟»، فَيَقُولُ: «هَذَا المَهْدِيُّ خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ، فَأَجِيبُوهُ».

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: أَلَا أَصِفُهُ لَكُمْ؟

قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَالمُؤمِنينَ.

قَالَ: هُوَ الأَقْمَرُ صَاحِبُ الشَّامَةِ وَالعَلامَةِ، الأَسْمَرُ العَالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمِ المَحْبُوُّ بِما لَمْ يُعْلَمْ. أَلَا وَ إِنَّ فِينا قُسِمَتْ حُدُودُهُ، وَ إِلَينا أُخِذَتْ عُهُودُهُ، وَ إِلَيْنا تَرْجِعُ وَ تُرَدُّ شُهُودُهُ، وَ إِنَّ أَهلَ حَرَمِ اللّٰهِ سَيَطْلُبُونَ لَنَا بِالقِصاصِ. مَن عَرَفَ غَيْبَتَنَا فَهُوَ مُشاهِدُنا، نَحْنُ العُرْوَةُ الوُثْقَى، وَالجَانِبُ وَالجَنْبُ، وَ مُحَمَّدٌ العَرْشُ عَرْشُ الرَّحْمنِ عَلَى الخَلَائِقِ، وَ نَحْنُ حِجَابُ الحِجابِ، وَ خَلْقُنا أَحْسَنُ خَلْقِ اللّٰهِ، فَرَسُولُ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ خَلْقاً وَ خُلُقاً، وَالمَهْدِيُّ أَشْبَهُ الخَلْقِ بِرَسُولِ اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ الحسينِ عليه‌السّلام، فَمَنِ ادَّعَى غَيْرَ هَذَا فَعَلَيهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السّلام: فَيَجْمَعُ اللّٰهُ لَهُ أَصْحَابَهُ؛ وَ هُمْ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، كَأَنَّهُم لُيُوثٌ خَرَجُوا مِنْ غَابَةٍ، قُلُوبُهُم مِثْلُ زُبَرِ الحَدِيدِ، لَو رَامُوا الجِبَالَ لأَزَالُوها عَنْ مَواضِعِها، الزِّيُّ وَاحِدٌ وَاللِّبَاسُ وَاحِدٌ كَأَنَّما هُمْ مِنْ أَبٍ وَاحِدٍ وَ أُمٍّ وَاحِدَةٍ، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُم وَ أَعْرِفُ أَسْماءَهُمْ وَ أَمْصارَهُمْ.

وقتی آن را ببیند به نزول بلا یقین می‌یابد، سپس به‌سوی شام می‌گریزد، در میان راه کسی را مخالف خود نمی‌یابد، وقتی به دمشق وارد می‌شود به میگساری و ارتکاب معاصی روی می‌آورد، و یارانش را نیز به چنین کاری فرمان می‌دهد، سپس نیزه بدست، زن بارداری را می‌گیرد و به یکی از یارانش می‌دهد و می‌گوید: «در میان راه با او زنا کن» و او نیز چنین می‌کند، و شکمش را می‌شکافد و فرزندش از شکم بیرون می‌افتد. در آن هنگام فرشتگان در آسمان مضطرب می‌شوند و خداوند متعال جبرئیل را فرمان می‌دهد و او بر دیوار مسجد دمشق فریاد برمی‌آورد «هان که فرج آمد» و بر دیگر شهرها ندا می‌دهد: «ای امت محمد فرج و یاری برای شما آمده است».

پس آنان می‌پرسند: «این چه گشایشی است؟»

او پاسخ می‌دهد: «این مهدی است که از مکه خارج می‌شود، پس او را پاسخ دهید». سپس حضرت علیه‌السلام فرمود: آیا او را برایتان توصیف کنم؟

گفتند: آری، ای امیرالمؤمنین

فرمود: او زیبا همچون ماه و دارای علامت و نشانه است. سبزه‌روی و عالم علم نیاموخته، و خداوند چنان خیری به او داده که کس نمی‌داند، بدانید که روزگار میان ما تقسیم شده، و از ما برای او پیمان گرفته شده است و شاهدان او بازمی‌گردند، و مردم حرم خداوند قصاص ما را خواهند خواست، آنکه غیبت ما را دانست ما را خواهد دید، ما دست‌آویز محکمیم، و دور و نزدیک، و محمد عرش، عرش خداوند رحمان بر آفریدگانش است و ما پاداشیم و اساس علم، و ما عمل هستیم و دوستدارانمان پاداش، و ولایت ما آخرین کلام است، و ما حجاب حجابیم، و آفرینش ما بهترین در میان آفریدگان خداوند است. زیرا که پیامبر خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله بهترین مردم در اخلاق و در خلقت است و مهدی شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و او از فرزندان حسین علیه‌السلام است، پس هرکه غیر از این ادعا کند لعنت خداوند بر او باد. سپس حضرت علیه‌السلام فرمود: خداوند یارانش را گرد می‌آورد، و تعداد آنها به تعداد اهل بدر است. و نیز به تعداد یاران طالوت، سیصد و سیزده مرد، به شیرانی می‌مانند که از جنگلی خارج شده‌اند، دلهای آنان مانند سنگهای آهنین است، اگر بخواهند کوهها را از جایشان پاک می‌کنند، پوشش آنها یکی و لباسشان یکسان است، گویی که از یک پدر و از یک مادرند و من آنها را می‌شناسم و نام آنها و سرزمینهایشان را می‌دانم.

فَقَالَ لَهُ الأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ: «بِأَبي أَنْتَ وَ أُمّي سَمِّهِمْ لَنا».

فَقَالَ عَلَيْهِ‌السَّلام: نَعَم اُكتُبوا، أَمَّا أَوَّلُهم فَمِنَ البَصْرَةِ، وَ آخِرُهُم مِنَ اليَمامَةِ؛ فَمِنَ البَصْرَةِ رَجُلانِ: غَزْوانُ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ البَيْداءِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلانِ مِنَ البانِ: عَلِيٌّ وَ مُحارِبٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ الباسِنَانِ: عَبْدُاللّٰه وَ عُبَيدُاللّٰه، وَ ثَلَاثَةُ رِجالٍ مِنَ الهَجْرِ: مُحَمَّدٌ وَ عُمَرُ وَ مَالِكٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ البَرِيد عَبْدُالرَّحمن، وَ ثَلاثَةُ رِجالٍ مِنَ الجَرْداءِ: جَعْفَرٌ وَ بَكْرٌ وَ لَيْثٌ، وَ رَجُلٌ مِن عَقْر: أَحْمَدُ، وَ رَجُلانِ مِنَ المَهْجَمِ: مُوْسَى وَ عبَّاسٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الكَدِرَةِ: إِبْرَاهيمُ، وَ رَجُلٌ مِن المُشْتَرِكِ: عَبْدُالوَهّابِ، وَ ثَلاثَةُ رِجالٍ مِن عانَةَ: أَحمدُ و يَحيىَ و أَفْلَحُ و ثلاثَةُ رِجالٍ من شورَا: حسنٌ و مُحَمدٌ و فَهدٌ و رَجُلٌ من الصَّدْ رَيْنِ: عَبْدُاللَّهِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الوَقْفِ: مُحمّدٌ وَ صالحٌ و مُوْسَى و داوُدُ و جَعْفَرٌ، و رَجُلانِ من بابِل: عليٌّ و حسينٌ، و خمسةُ رِجالٍ مِنَ الصِّينِ: عبدُالرَّحْمَنِ و مُلاعِبٌ و حمزةُ و عليٌّ و فارسٌ، و رَجُلٌ مِن كَرْبلاءَ: عبَّاسٌ، و أَرْبَعَةٌ مِن صَنْعاءَ: حَسَنٌ و عُمَرُ و حيٌّ و سَمَيعٌ، وَ رَجلٌ من نَجْدٍ: إِبراهِيمُ، وَ أَرْبَعَةُ رِجالٍ مِنْ مَكَّةَ: عُمَرُ و إِبْراهِيمُ و محمَّدٌ و عليٌّ، وَ عَشرةُ رِجالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ: مُحَمَّدٌ و عَلِيٌّ و حَمْزَةُ و جَعْفَرٌ و عبَّاسٌ و حَسَنٌ و حُسَيْنٌ وَ طاهِرٌ و قاسِمٌ و إِبْراهِيْمُ، و أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنَ الكُوفَةِ: هُودٌ و مُحمَّدٌ و عزَّازٌ و غِياثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ مِرْوَز: محمَّدٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ سابُورَ: عليٌّ و مُهاجِرٌ، و رَجُلانِ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: عَلِيٌّ و ماجِدٌ، و ثَلاثَةٌ من كازَرُونَ: عُمَرُ و مُعمَّرٌ و يُونُسُ، و رَجُلانِ من السُّوس: شَيْبانِ و عَبْدُالوَهَّابِ، و رَجُلٌ مِنْ دِمَشْقَ: أَحمدُ، و رجلٌ مِنَ الطِّيْبِ: هِلالٌ، و أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ شِيْرازَ: خالِدٌ و مالِكٌ و نوفَلٌ و إِبْراهِيْمُ، و رجلٌ من المِرْباطِ: جَعْفَرٌ، و ثَلاثَةٌ من عُمانَ: محمَّدٌ و صالحٌ و داوُدُ، و رَجُلٌ من الغَلْثِ: مالكٌ، و ثَلاثَةٌ مِنَ الأَهْوازِ: عبدُالملكِ و عَبْدُاللَّهِ و مُوْسَى، و رَجُلٌ مِنْ بَرْذَعَةَ: يُوسُفُ، و رَجُلانِ مِنَ العَسْكرِ: مُكْرَمٌ و مَيْمُوْنٌ، و رَجُلانِ مِنْ وَاسِطٍ: عقيلٌ و أَحْمَدُ، و ثلاثَةٌ مِنَ الزَّوْراء: عبدُالمُطَّلِبِ و أَحْمَدُ وَ عَبْدُاللَّهِ، و سَبْعَةٌ مِنْ سُرَّ مَنْ رَأَى: عامِرٌ و عُمارَةُ و صَدَقَةُ و لَيْثُ و عَلِيٌّ و مُحَمَّدٌ و يَعْقُوبُ، وَ رَجُلانِ من عُكْبَر [ا] : عَبْدُ الغَنِيِّ و هارُونُ، و أَرْبَعَةٌ مِنْ باقرقا: عَلوانُ و حِصْنٌ و آدَمُ و أَيُّوبُ، و أَرْبَعَةٌ مِنْ بَلَدٍ: عَبْدُاللّٰه و عَبْدُونٌ و جاهِرٌ و لُقْمانٌ.

احنف بن قیس گفت: «پدر و مادر به فدایت آنها را نام ببر».

سپس حضرت علیه السلام فرمود:

آری بنویسید، نخستین آنها از بصره است و آخرینشان از یمامه و از بصره دو نفرند: غزوان و احمد.

و مردی از بیدا: احمد است و دو مرد از بان [شهری میان غزنین و کابل] که علی و محارب، و جنگجویی و دو مرد از پاسنان[1] عبدالله و عبیدالله. و سه مرد از هجر: محمد و عمر و مالک، مردی از برید: عبدالرحمن و سه مرد از بردا، جعفر و بکر و لیث، مردی از عقر: احمد، دو مرد از مهجم: موسی و عباس، مردی ازکدره: ابراهیم مردی از مشترک: عبدالوهاب، سه مرد از عانه: احمد و یحیی و افلح، و سه مرد از سورا: حسن و محمد و فهد مردی از صدرین: عبدالله و پنج تن از وقف: محمد و صالح و موسی و داود و جعفر دو مرد از بابل: علی و حسین و پنج مرد از چین: عبدالرحمن، ملاعب، حمزه و علی و فارس. یک تن ازکربلا: عباس، چهار تن از صنعاء: حسن و عمر وحی و سمیع مردی از نجد: ابراهیم چهار مرد از مکه: عمر، ابراهیم، محمد و علی و ده مرد از مدینه: محمد، علی، حمزه، جعفر، عباس و حسن و حسین و طاهر و قاسم و ابراهیم، چهار تن ازکوفه: هود، محمد، عزاز و غیاث، مردی از مِروز: محمد، و دو مرد از شاپور: علی و مهاجر، دو مرد از سمرقند: علی و ماجد، و سه تن ازکازرون: عمر و معمر و یونس و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب و مردی از دمشق: احمد و مردی از طیب: هلال و چهار مرد از شیراز: خالد و مالک و نوفل و ابراهیم و مردی از مرباط: جعفر و سه تن از عمان: محمد، صالح و داود و مردی از غَلْث: مالک و سه تن از اهواز: عبدالملک و عبدالله و موسی و مردی از برذعه: یوسف و دو مرد از عسکر: مکرم و میمون و دو مرد از واسط: عقیل و احمد و سه تن از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبدالله و هفت نفر از سر من رأی: عامر و عمارة و صدقه و لیث و علی و محمد و یعقوب و دو مرد از عکبر: عبدالغنی و هارون و چهار تن از باقرقا[2]: علوان و حصن و آدم و ایوب و چهار تن از بلد: عبدالله، عبدون، جاهر و لقمان.

۱ـ شاید «باسبیان» روستایی در بلخ و یا «پاسیان» روستایی در خوزستان باشد.

۲ـ یا باقرحا از روستاهای بغداد.

و رَجُلانِ مِنَ المَوْصِلِ: إبْراهِيْمُ و عبدُالعَزِيزِ، و رجلٌ مِنْ سِنْجارَ: عَلِيٌّ، وَ رَجُلانِ مِنْ نَصِيبِينَ: عَبْدُ الوَهّابِ وَ فَضْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الرَّقَّة: سَهْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ حَرّانَ: هارُوْنُ، وَ رَجُلٌ مِنْ تَدْمُرَ: عُمارَةُ، وَ رَجُلانِ مِنْ أَنْطاكِيَّةَ: مُحَمَّدٌ و عِمْرانُ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ غَزْنان: عُمَرُ وَ عُثْمانُ وَ سَعْدٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ الصَّعِيدِ: نَوْفَلٌ وَ مُهاجِرٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ طُوسَ: جَعْفَرٌ وَ عَلِيٌّ، و خَمْسَةٌ مِنَ الأَنْبارِ: فَهْدٌ وَ نجمٌ و نَصْرٌ وَ عاضِدٌ وَ ثابِتٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّرَواتِ يُوسُفُ، وَ رَجُلانِ مِنَ البَحْرَينِ: مَنْصُورٌ و أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ المَزارِ: خَلَفٌ، و أَرْبَعَةَ عَشَرَ مِنْ آلِ عَبْدِالمُطَّلِبِ: يَعْقُوبُ وَ مَحْمُودٌ وَ إبْراهِيْمُ وَ إسماعيل وَ نَفِيْسٌ وَ عَلْقَمَةُ وَ كامِلٌ و فَيْقَدٌ وَ مُلاعِبٌ وَ مَيْمُونٌ وَ غَنِيْمَةُ وَ سَهْلٌ وَ حامِدٌ، وَ عَشَرَةٌ مِنْ جُرْجانَ: خالِدٌ وَ صالِحٌ وَ يُونُسُ وَ كِلابٌ وَ عُمارةُ وَ سَعِيدٌ وَ أَحْمَدُ و طَلْحَةُ وَ مالِكٌ وَ عِيْسَى، وَ سَبْعةٌ مِنَ الرَّيِّ: عَقِيْلٌ وَ خالِدٌ وَ سِنانٌ وَ غِياثٌ و عَبْدُاللّهِ وَ نَجْمٌ وَ طُفَيْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: أَحْمَدُ، وَ خَمْسَةٌ مِنْ طَبَرِسْتانَ: غَنايِمُ وَ فَضايِلُ وَ مَحاسِنُ وَ لَقِيْطٌ وَ سَلْمانُ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ قُمَّ: عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ خُوزِسْتانَ: عَبْدُ الغَفُورِ وَ داوُدُ و حَبِيشٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ سَجِسْتانَ: مُبادِرٌ وَ حارِثٌ و مُبارَكٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ المَدايِنِ: طالِبٌ وَ عَلِيٌّ وَ قَيْسٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مَنْصُورٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الأُبُلَّةِ قاسِمٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ مُعالِي و عُصَيْبَة، وَ سِتَّةٌ مِنْ مِصْرَ وَ ما يَلِيها: مالِكٌ وَ نَفِيسٌ وَ ثابِتٌ وَ عَلِيٌّ وَ كامِلٌ وَ بحرور، وَ رَجُلانِ مِنَ الرَّقَّةِ: عُثْمانُ و طَلْحَةُ، وَاثْنا عَشَرَ مِنْ مَرْوَ: حارِثٌ وَ نَجِيبٌ و جَهْلٌ و ناصِرٌ وَ مَسْعُودٌ وَ ذَيّالٌ و كافِلٌ وَ جَمِيلٌ وَ حِصْنٌ وَ بَدْدٌ وَ جَبْهَةٌ وَ سالِمٌ وَ حَبِيبٌ، وَ رَجُلانِ مِنْ قاشانَ: بَكْرٌ وَ نَصْرٌ، وَ ثَمانِيَةٌ مِنْ مازَنْدَرانَ: عَلَوِيٌّ و مُضَرُ وَ لَيْثٌ وَ حَمّادٌ و سَلْمانُ وَ مُنْجِحٌ و رَبَبٌ و جُمعةُ، وَ عَشَرَةٌ مِنْ إرْبِل: عَبْدُ العَزِيزِ وَ قُنْفُذٌ وَ أَبُوالسَّعاداتِ وَ سَعْدٌ وَ يُونُسُ وَ مَحْمُودٌ وَ كَمالٌ وَ عَبْدُالخالِقِ وَ مُنَبِّهٌ وَ فَضْلٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الجَزِيرَةِ الحَمْراءِ: مَنْصُورٌ وَ نَصِيْبٌ وَ حَمِيْدٌ وَ كَرْدَلٌ وَ فَلاحٌ، وَ رَجُلانِ مِنَ البَوازِيجِ: مَيّاسٌ و مُبادِرٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ باعلبك شَرِيْفٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ وادِي القُرَى: كَحْلانُ وَ مَرْوانُ و سَلِيطٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ سِعِرْتَ: سُلْطانُ وَ حمايلُ وَ غَلّابٌ وَ غالِبٌ، وَ ثَلاثَةٌ مِنَ الآيِلَة: أَحْمَدُ وَ تَحْمُرُ وَ نَصْرٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَرْدَبِيلَ: ثابِتٌ وَ قَيْصَرُ وَ مُوْسَى و حمّادٌ،

و دو مرد از موصل: ابراهیم و عبدالعزیز و مردی از سنجار: علی و دو مرد از نصیبین: عبدالوهاب و فضل و مردی از رقه: سهل و مردی از حرّان: هارون و مردی از تدمر: عماره و دو مرد از انطاکیه: محمد و عمران و سه مرد از غزنان: عمر، عثمان و سعد و دو مرد از صعید: نوفل و مهاجر و دو مرد از توس: جعفر و علی و پنج تن از انبار: فهد و نجم و نصر و عاضد و ثابت و مردی از صروات: یوسف و دو مرد از بحرین: منصور و احمد و مردی از مزار: خلف

و چهارده تن از خاندان عبدالمطلب: یعقوب، محمود و ابراهیم و اسماعیل و نفیس و علقمه و کامل و فیقد و ملاعب و میمون و غنیمه و سهل و حامد.

و ده تن از گرگان: خالد، صالح، یونس، کلاب، عماره، سعید، احمد، طلحه، مالک و عیسی

و هفت تن از ری: عقیل، خالد، سنان، غیاث و عبدالله، نجم و طفیل

مردی از سمرقند: احمد و پنج تن از طبرستان: غنایم، فضایل و محاسن و لقیط و سلمان و سه تن از قم: علی، حسن، حسین و سه تن از خوزستان: عبدالغفور، داود و حبیش و سه تن از سجستان (سیستان) مبادر، حارث، مبارک و پنج تن از مداین: طالب، علی، قیس، محمد، حسن و منصور و مردی از ابله: قاسم و پنج تن از منصوریه: محمد، احمد، یحیی، معالی و عصیبه و شش تن از مصر و اطراف آن: مالک، نفیس، ثابت، علی، کامل و بحرور و دو مرد از رقه:[1] عثمان و طلحه

و دوازده تن از مرو: حارث، نجیب، جهل، ناصر، مسعود، ذیال، کافل، جمیل، حصن، بدر، جبهه، سالم و حبیب[2]

و دو مرد از کاشان: بکر و نصر

و هشت تن از مازندران: علوی، مضر، لیث، حماد، سلمان، منجح، ربب [شاید زینب باشد] و جمعه

و ده تن از اربل: عبدالعزیز، قنفذ، ابوالسعادات، سعد، یونس، محمود، کمال، عبدالخالق، منبه، و فضل و پنج تن از جزیره حمراء: منصور، نصیب، حمید، کردل، فلاح و دو مرد از بوازیج: میاس و مبادر، مردی از بعلبک: شریف و سه تن از وادی القری: کحلان، مروان و سلیط و چهار تن از سعرت: سلطان و حمایل غلاب و غالب و سه تن از آیله: احمد و تحمر و نصر و چهار تن از اردبیل: ثابت، قیصر، موسی و حماد

۱ـ از رقه قبلاً اشاره رفته است.
۲ـ از سیزده تن نام برده است.

وَ خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ بَلْخَ: مُنْجِحٌ وَ صَدُوقٌ وَ مُقْبِلٌ وَ عَلَّانُ و مُواهِبٌ وَ مِفْتاحٌ وَ كَنْدَرُ وَ وَجيهٌ وَ مُسَلَّطٌ وَ وَهْبانُ وَ صَخْرٌ وَ عَبْدُالعَلِيِّ وَ شَوْصَبٌ وَ نَجِيحٌ وَ كاتِمٌ، وَ سَبْعَةٌ مِنْ قَزْوِينَ: بِشْرٌ وَ حاتِمٌ وَ حُذَيْفَةُ وَ سَلْهَبٌ وَ مَعْقِلٌ وَ زَيْدٌ وَ نَجِيبٌ، وَ ثلاثَةٌ مِنَ الطَّايِفِ: عَلِيٌّ وَ سَبَا وَ زَكَرِيَّا، وَ عَشَرَةٌ مِنَ الطَّالَقانِ ـ الَّذِينَ ذَكرَهُم رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقالَ: «إِنَّ لِلَّهِ كَنْزاً بِالطَّالَقانِ، لَيْسَ هُوَ بذَهَبٍ وَ لا فضّةٍ، وَ هُمْ هؤُلاءِ الَّذِيْنَ كَنَزَاللَّهُ فيها ـ: صالِحٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مالِكٌ وَ يَحْيَى وَ هُودٌ وَ داوُدُ وَ عَلِيٌّ وَ عَبْدَلٌ وَ غَيْلانُ وَ عِيسَى وَ فَضْلانُ وَ جَابِرٌ وَ عَلْوانُ وَ أَيُّوبُ وَ عُمَرُ وَ سَهْلٌ وَ عَبْدُالْعَزِيزِ وَ حَسَّانُ وَ فَهْدٌ وَ تَغْلِبُ وَ كَبِيْرٌ، وَ اثْنا عَشَرَ مِنْ مَعَادِنِ سَرَنْدِيبَ: جَيْشٌ وَ يَعْقُوبُ وَ جَهْلٌ وَ مَرْوَانُ وَ فُتوحٌ وَ قاسِمٌ وَ حِجْرٌ وَ كَعْبٌ وَ شَيْبانُ وَ عمَّارٌ وَ كُلْثُومٌ و عِمْرانُ، وَ ثَلاثَةٌ مِنْ بَدْو عَقِيْلٍ: ضَبَّةُ وَ عَوْنٌ وَ سَلِيْطٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَدْو نُمَيْرٍ: عُمَر، وَ رَجُلانِ مِنْ بَدْوِ قَسِيرُ: جابِر وَ تَمِيْمٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي شَيْبانَ المِهْراسُ، وَ رَجُلانِ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ: مالِكٌ و عُنقرُ، وَ رَجُلانِ مِنَ اليَمامَةِ: مُوْسَى وَ مُحَمَّدٌ، فَهؤُلاءِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ، يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ، فَيَلْحَقُونَ بِمَكَّةَ، وَ هُمُ المَفْقُوْدُوْنَ مِنْ مَنامِهِمْ وَ فُرُشِهِمْ، إِنَّ الامرأَةَ تَستَيْقِظُ فَلا تَرَى زَوْجَها وَ لا وَلَدَها، وَالرَّجُلُ يَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهِ فَلا يَجِدُ أَخاهُ وَ لا وَلَدَهُ وَ لا ابْنَ عَمِّهِ، فَإِذا وَ صَلُوا مَكَّةَ جَمِيعُهُمْ فِي لَيْلَةٍ واحِدَةٍ، فَيَرُونَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ فِي اللَّيلِ فَلا يَعْرِفُونَهُم، فَيَقولُونَ: هؤُلاءِ أَصْحابُ السُّفيانِيِّ، فَإِذا طَلَعَ الصَّباحُ يَرَوْنَهُمْ طائِفِينَ وَ مُصَلِّينَ، فَيُنْكِرُونَهُمْ، فَيُلْهِمُهُمُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ المَهْدِيِّ، وَ هُوَ مُسْتَخْفٍ تَحتَ السِّتارَةِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُوْنَ: «أَنْتَ صَاحِبُنا المَهْدِيُّ؟»

فَيَقُولُ: «أَنا عَبْدُاللَّهِ الأَنْصارِيُّ»، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُم، فَيُخْبَرُوْنَ أَنَّهُ قَدْ لَحِقَ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَيَلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا عَلِمَ بِقُدُومِهِمْ، رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى يُجِيبَهُم إِلَى ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُم: «إِنِّي لَسْتُ قَاطِعاً أَمْراً، حَتَّى تُبايِعُونِي عَلَى ثَلاثِيْنَ خَصْلَةً تَلْزِمُكُمْ لَا تُغَيِّرُونَ مِنْها شَيْئاً، وَ لَكُم عَلَيَّ ثَمانُ خِصالٍ.»

و پانزده تن از بلخ: منجح و صدوق و مقبل و علان و مواهب، مفتاح، کندر، وجیه، مسلط، وهبان، صخر، عبدالعلی، شوصب، نجیح و کاتم

و هفت تن از قزوین: بشر، حاتم، حذیفه، سلهب، معقل، زید و نجیب

و سه تن از طایف: علی، سبا و زکریا

و ده تن از طالقان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را نام برده است، پس فرمود: در طالقان گنجی از آن خداست، نه طلاست و نه نقره، و آنها گنج خداوند هستند: صالح، جعفر، مالک، یحیی، هود، داود، علی، عبدل، غیلان، عیسی، فضلان، جابر، علوان، ایوب، عمر، سهل، عبدالعزیز، حسان، فهد، تغلب، کبیر [یا کثیر].(۱)

و دوازده تن از بهترینان سرندیب: جیش، یعقوب، جهل، مروان، فتوح، قاسم، حجر، کعب، شیبان، عمار، کلثوم، عمران

و سه نفر از بدویان عقیل: ضبه و عون و سلیط

و مردی از بدویان نمیر: عمر

دو مرد از قسیر [و شاید قشیر]: جابر و تمیم

و مردی از بنی شیبان: مهراس

و دو مرد از بنی‌سلیم: مالک و عنقر

و دو مرد از یمامه: موسی و محمد

اینان به تعداد اهل بدر هستند، خداوند آنان را در یک شب گردهم می‌آورد، پس به مکه می‌روند واینان از خوابگاه و رختخوابشان گم می‌شوند، زن بیدار می‌شود، نه شوهرش را می‌بیند و نه فرزندش را، مرد از خواب بیدار می‌شود نه برادرش و نه پسرش و نه پسرعمویش را می‌یابد، همگی آنها در یک شب به مکه می‌رسند، مردم مکه شبانگاه آنان را می‌بینند اما نمی‌شناسند، پس می‌گویند: اینان یاران سفیانی هستند، و به وقت صبحگاهان آنان را در حال طواف و نماز می‌بینند، آنان را نمی‌شناسند، خداوند، شناخت مهدی را به آنان الهام می‌کند و او در پس پرده‌ای پنهان گشته است پس به دور او گرد آمده و از او می‌پرسند: «آیا تو رهبر ما مهدی هستی؟».

و او می‌گوید: «من عبدالله انصاری هستم» و از آنان پنهان می‌شود، سپس باخبر می‌شوند، که او نزد قبر جدش رسول‌الله صلی الله علیه و آله رفته است. درپی او به مدینه می‌روند، و هنگامی که از آمدنشان مطلع می‌شود به مکه بازمی‌گردد، هنوز در حضور او هستند و پرسش آنان را چنین پاسخ می‌دهد، من کاری را تمام نخواهم کرد مگر آنکه با من بر سی خصلت که باید در شما باشد بیعت نمایید و بر من نیز برای شما باید هشت ویژگی باشد».

۱- نامها بیست و یک نفر شاید در اصل بیست نفر بوده‌اند و نسخهٔ اصلی ده تن و ده تن بوده است.

قَالُوا: «قَدْ فَعَلْنَا ذلِكَ، فَاذْكُرْ ما أَنْتَ لَهُ ذاكِرٌ يَابْنَ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ»، ثُمَّ يَخْرُجُونَ مَعَهُ إِلَى الصَّفا، فَيَقُولُ: «أُبايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تُوَلُّوا عَنِ الزَّحْفِ، وَ لَا تَسْرِقُوْا و لا تَزنوا، وَ لَا تَقْتُلوا مُحْرِماً، وَ لا تَأْتُوْا فَاحِشَةً، و لا تَضْرِبُوا أحداً إلّا بِحَقِّهِ، و لا تَكْنِزُوا ذَهَباً و لا فِضَّةً و لا بُرّاً وَ لَا شَعِيراً وَ لا تَأْكُلُوا مالَ يَتيمٍ وَ لَا تَشْهَدُوا بِما لَا تَعْلَمُونَ، وَ لَا تُخْرِبُوا مَسْجِداً حَتَّى تَعْمُرُوا غَيْرَهُ، وَ لَا تُقَبِّحُوا مُسْلِماً، وَ لا تَلْعَنوا مُوَحِّداً إلّا بِحقِّهِ و لا تَشْـربوا مُسكِراً و لا تَسْفِكوا دَماً حَراماً و لا تَغْدِروا بِمُسْتَأْمِنٍ وَ لَا تَتْبَعُوا هَارِباً وَ لَا كَافِراً وَ لَا مُنافِقاً، وَ لَا تَلْبَسُوا الذَّهَبَ وَ لَا الحَرِيرَ وَالدِّيباجَ، وَ أَنْ تَلْبَسُوا الخَشِنَ مِنَ الثِّيابِ، وَ تَرْكَبُوا سُرُوجَ اللُّبُودِ، وَ تَوَسَّدُوا التُّرابَ عَلَى الخُدُودِ، وَ تُجاهِدُوا في اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ تَشَمُّونَ الطِّيبَ، وَ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذٰلِكَ فَلَكُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا أَتَّخِذَ حَاجِباً، وَ لَا أَلْبَسَ إِلَّا مَا تَلْبَسُونَ، وَ لَا أَرْكَبَ إِلَّا مَا تَرْكَبُونَ، وَ أَمْشِي حَيْثُ تَمْشُونَ، وَ أَكُونُ حَيْثُ تَكُونُونَ، وَ أَرْضَى بِالْقَلِيلِ، وَ أَمْلَأُ الأَرْضَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً، وَ أَعْبُدُ اللّٰهَ حَقَّ عِبادَتِهِ، أَفِي لَكُمْ وَ تَفُونَ لِي».

قالُوا: «قَدْ رَضِيْنَا وَ بَايَعْنَاكَ عَلَى ذٰلِكَ»، فَيُصَافِحُونَهُ، وَ يُصَافِحُهُمْ رَجُلاً رَجُلاً، وَ يَفْتَحُ اللّٰهُ خُرَاسَانَ عَلَى يَدِهِ، وَ تُطِيعُهُ اليَمَنُ، وَ تَسِيرُ الجُيُوشُ أَمَامَهُ، وَ تَكُونُ هَمْدانُ وُزَراءَهُ، وَ جَوْلانُ جُنُودَهُ، وَ حِمْيَرُ أَعْوَانَهُ، وَ مُضَرُ قُوَّادَهُ، وَ يُكَثِّرُ اللّٰهُ جَمْعَهُ بِتَمِيمٍ، وَ يَشُدُّ ظَهْرَهُ بِقَيْسٍ، وَ يَسِيرُ وَ رَايَاتُهُ أَمَامَهُ، وَ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ عَقِيلٌ، وَ عَلَى سَاقَتِهِ الحَرْثُ، وَ تُحالِفُهُ ثَـقِيفٌ وَ مَجْمَعُ وَ غُدافُ، فَيُقْبِلُ بِالجُيُوشِ حَتَّى يَصِيرَ بِوَادِي القُرَى في هُدُوٍّ وَ رِفْقٍ، وَ يَلْحَقُهُ هُنَاكَ ابْنُ عَمِّهِ الحَسَنِيُّ في اثْنَي عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ، فَيَقُولُ: «يَابْنَ عَمٍّ أَنَا أَحَقُّ بِهٰذَا الجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابنُ الحَسَنِ، وَ أَنَا المَهْدِيُّ».

(فَيَقُولُ لَهُ المَهْدِيُّ: «لَا بَلْ أَنَا المَهْدِيُّ».)

فَيَقُولُ لَهُ الحَسَنِيُّ: «هَلْ مِنْ آيَةٍ فَأَتْبَعُكَ؟»

فَيُومِي المَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ، فَيَسْقُطُ عَلَى كَتِفِهِ، وَ يَغْرِسُ قَضِيباً في مَوْضِعٍ مِنَ الأَرْضِ بِيَدِهِ، فَيَخْضَرُّ وَ يُورِقُ. فَيَقُولُ الحَسَنِيُّ: «يَابْنَ العَمِّ هِيَ لَكَ»، وَ يُبَايِعُهُ وَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِ جَيْشَهُ، فَيَكُونُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ وَاسْمُهُ كَاسْمِهِ. وَ تَقَعُ الصَّيْحَةُ بِالشَّأْمِ: «أَلَا إِنَّ أَعْرَابَ الحِـجَازِ قَـدْ خَرَجُوا إِلَيْكُم»، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَى السُّفْيانِيِّ بِدِمَشْقَ، فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنَّ أَعْرَابَ الحِجَازِ قَـدْ خَرَجُوا إِلَيْنا».

می‌گویند: چنین می‌کنیم، پس آنچه باید ذکر کنی ذکر فرما ای فرزند پیامبر خدا، درود خدا بر تو باد، با او به‌سوی صفا می‌روند، او می‌فرماید:

با شما بیعت می‌کنم بر آن‌که: از رفتن به‌سوی دشمن دوری نکنید، و دزدی نکنید، و زنا نکنید و مُحرمی را نکشید، و کار زشت مکنید، و کسی را مرانید مگر آن‌که حقش را داده باشید، و طلا و نقره و گندم و جو ذخیره نکنید، مال یتیم را نخورید، و به آنچه انجام می‌دهید گواهی ندهید، و مسجدی را خراب مکنید تا مسجد دیگری را جای آن بسازید، و هیچ مسلمانی را زشت مپندارید، و هیچ یکتاپرستی را لعن مکنید مگر آن‌که حقش باشد، و میگساری نکنید، و خونی را به حرام نریزید، و به هیچ پناهنده‌ای نیرنگ نکنید و هیچ گریزنده یا کافر و یا منافقی را دنبال نکنید، و طلا و ابریشم و حریر و دیباج بر تن نکنید، و جامهٔ زبر بر تن کنید، و بر زینهای نمدین سوار نشوید، و به هنگام خواب گونه بر خاک بگذارید، و برای خداوند آن‌گونه که شایستهٔ اوست جهاد کنید، و بوی خوش استشمام کنید، و به معروف امر و نهی از منکر کنید، اگر چنان نمودید، پس حق شما بر من آن است که حاجبی برای خود نگیرم، و بر تن نکنم مگر آنچه برتن می‌کنید، و سوار نشوم مگر آنچه سوار می‌شوید، و بدان‌جا روم که شما می‌روید، و همان‌جا باشم که شما حضور دارید، و به اندک بسنده کنم، و زمین را پر از عدل نمایم آنگونه که پر از ستم شده است و خداوند را آن‌چنان که شایستهٔ اوست عبادت کنم، من به شما وفادار باشم و شما به من.

می‌گویند: «راضی شدیم و با تو بر آن‌چه گفتی بیعت می‌کنیم». پس دست در دست او می‌گذارند، و او نیز با یک یک آنها دست می‌دهد، و خداوند خراسان را بوسیلهٔ او فتح می‌کند، و یمن به فرمان او درمی‌آید و سپاهیان پیشاپیش او به راه می‌افتند، و همدانیان در پس او خواهند بود، و جولانیان سربازانش، حمیریان یارانش و مُضریان فرماندهانش خواهند بود، خداوند یارانش را با تمیمیان افزون می‌سازد و پشت او را بقیسیان محکم می‌دارد، او به پیش می‌رود و پرچمهایش پیشاپیش او در حرکت‌اند، جلوی سپاهش عقیلیان‌اند و در پسش حرثیان، ثقیفیان و مجمعیان و غدافیان [و یا غداقیان] با او هم‌پیمان می‌شوند، پس با سپاهیان به پیش می‌رود تا آن‌که به‌آرامی و اعتدال به وادی القری می‌رسد، و در آنجا پسرعمویش حسنی به‌همراه دوازده هزار سوار به او می‌پیوندد، و به او می‌گوید: «ای عموزاده من از تو به این ارتش سزاوارترم، من فرزند حسن هستم، من مهدی هستم. مهدی به او می‌گوید: «نه من مهدی هستم پس حسنی می‌گوید: آیه نشانه‌ای داری تا از تو پیروی کنم؟»

مهدی به پرنده‌ای اشاره می‌کند، و آن پرنده بر شانه‌اش می‌افتد، و میله‌ای بدست خود در زمین فرو می‌کند آن میله سبز می‌شود و برگ می‌دهد، آنگاه حسنی می‌گوید: «ای عموزاده سپاه از آن توست» و با او بیعت کرده، سپاه را به او تحویل می‌دهد، و در جلوی سپاه قرار می‌گیرد، و نامش همانند نام اوست.

و در شام فریادی سر داده می‌شود: «به هوش باشید که اعراب حجاز به‌سوی شما می‌آیند». پس در دمشق به گرد سفیانی می‌آیند، و می‌گویند: «اعراب حجاز به سمت ما می‌آیند».

فَيَقُولُ السُّفْيانِيُّ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَؤُلاءِ الْقَوْمِ؟»

فَيَقُولُونَ: «أَصْحابُ نَبْلٍ وَ إِبِلٍ وَ ضَعْفٍ، وَ نَحْنُ أَصْحَابُ العُدَّةِ وَالسِّلاحِ أُخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِم»، حَيْثُ يَرَوْنَهُ قَدْ جَبُنَ عَنِ الخُرُوجِ وَ هُوَ عالِمٌ بِما يُرادُ بِهِ، فَلا يَزالُونَ بِهِ حَتَّى يَشْتَدَّ عَزْمُهُ عَلَى الخُرُوجِ.

قَالَ الْأَحْنَفُ بنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بنُ الحَمِقِ: فَما اسْمُهُ يا أَمِيرَ المُؤْمِنينَ؟

قَالَ: هُوَ عُثْمانُ بنُ عُقْبَةَ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَلْهَبِ بْنِ يَزِيدَ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ بنِ عُثْمانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَبْدانَ بْنِ مُعاوِيَةَ (بنِ يزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ) بْنِ أَبِي سُفيانَ صَخْرِ بنِ حَرْبِ بنِ أُمَيَّةَ بنِ عَبْدِ شَمْسٍ، مَلْعُونٌ في السَّماءِ، مَلْعُونٌ في الأَرْضِ، أَشَرُّ خَلْقِ اللَّهِ أَباً، وَ أَلْعَنُ خَلْقِ اللَّهِ جَدّاً، و أَكْثَرُ خَلْقِ اللّٰه ظُلْماً. فَيَخْرُجُ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ في مائَتَيْ أَلْفٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفاً حَتَّى يَنْزِلَ بُحَيْرَةَ طَبَرِيَّةَ، فَيَسِيرُ المَهْدِيُّ عليه‌السّلام بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَصِيرُ إِلَى النَّجفِ، فَيَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، وَ يَهُزُّهَا، فَتَلْمَعُ مَا بَيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ، وَ يَسِيرُ وَ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ، وَ مِيكائِيلُ عَنْ شِمالِهِ، وَالنَّاسُ يَلْحَقُونَ بِهِ مِنَ الأَمْصارِ وَالآفَاقِ، لَا يُحْدِثُ في بَلَدٍ حَادِثَةً إِلَّا الأَمانَ وَالبُشْرَى، حَتَّى يَأْتِيَ السُّفيانيَّ وَ هُوَ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبَرِيَّة، وَ قَدِ اجْتَمَعَ مَعَه خَلْقٌ كثير، وَ قَدْ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَى السُّفْيانِيِّ حَتَّى أَنَّ الطَّيرَ في السَّماءِ تَرْمِيهِمْ بِالحِجَارَةِ، وَالجبالَ بِالصُّخُورِ، فَيَكُونُ بَيْنَهُما وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ يُهْلِكُ اللّٰهُ بِها جَيْشَ السُّفْيانِيِّ، فَلَا يَبْقَى غَيْرُ السُّفيانِيِّ وَحْدَهُ في شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ، فَيَمْضِي هَارِباً، فَيَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ المَوالِي؛ اسْمُهُ صَبَّاحٌ، فَيَأْتِي بِهِ المَهْدِيَّ عليه‌السّلام وَ هُوَ يُصَلِّي عِشاءَ المَغْرِبِ، فَيُبَشِّرُهُ، فَيَفْرَحُ بِالظَّفَرِ بِهِ، وَ يُخَفِّفُ في صَلَاتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ السُّفْيانِيُّ: «يَابْنَ عَمٍّ اسْتَبْقِني أَكُنْ لَكَ خَيْرَ عَوْنٍ».

فَيَقُولُ لِأَصْحَابِه: «مَا تَرَوْنَ فِيما يَقُولُ»؟ وَ ذَلِكَ أَنَّه رَحِيمٌ.

فَيَقُولُونَ: «وَاللّٰه لَا أَوْ نَقْتِلَهُ، فَإِنَّهُ سَفَكَ الدِّماءَ، وَ سَبَى حَرِيمَ المُسْلِمِينَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا فَعَلَ».

فَيَقُولُ: «شَأْنَكُمْ وَ إِيَّاهُ».

سفیانی به یارانش می‌گوید: «در مورد اینان چه می‌گویید؟»

می‌گویند: «آنان تیر و شتر دارند و ضعیف‌اند و ما ابزار و اسلحه داریم ما را به‌سوی آنان بفرستید» چراکه می‌بینند او از لشکرکشی هراسان است و او می‌داند چه بر سرش خواهد آمد، پس هنوز نزد او بودند که اراده‌اش بر لشکرکشی قوت می‌گیرد.

احنف بن قیس و عمرو بن حمق پرسیدند: نام او چیست ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: او عثمان بن عقبه بن مره بن کلب بن سلهب بن یزید ـ لعنت خدا بر او باد ـ بن عثمان بن خالد بن عبدان بن معاویه (بن یزید بن معاویه) بن ابی‌سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس است، وی در آسمان و زمین لعنت شده است، پدر او بدترین پدران خلق خداست، و جد او ملعونترین جد. از همهٔ بندگان خدا ظالم‌تر، با اسبان و مردانش به تعداد صد و هفتاد هزار خارج می‌شود تا آنکه به دریاچهٔ طبریه می‌رسد، مهدی با سپاهیانش می‌آید تا به نجف می‌رسد و پرچم پیامبر خدا ﷺ را می‌گستراند و به اهتزاز درمی‌آورد، پس میان مشرق و مغرب می‌درخشد، او حرکت می‌کند و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپش او را همراهی می‌کنند و مردم از کشورها و سرزمینها به او می‌پیوندند، در کشورها جز امنیت و خوشحالی اتفاق دیگری نمی‌افتد، تا آنکه به سراغ سفیانی در دریاچهٔ طبریه می‌رود که مردم بسیاری گرد وی تجمع کرده‌اند، و خداوند بر سفیانی خشم گرفته است تا جایی که پرندگان در آسمان بر آنان سنگ می‌اندازند، و کوهها نیز بر آنان سنگ می‌اندازد، پس جنگی بزرگ میان آنها درمی‌گیرد و ارتش سفیانی در آن نابود می‌گردد.

وکسی جز سفیانی وگروه اندکی زنده نمی‌مانند، و او پای به فرار می‌نهد و مردی از موالی او را می‌گیرد، نام او صباح است، سپس مهدی علیه‌السلام نزد او می‌آید و او درحال خواندن نماز عشاء است، و او را بشارت می‌دهد، او نیز از گرفتن سفیانی خشنود می‌گردد، نمازش را سریعتر می‌خواند، و سفیانی به او می‌گوید: «ای پسرعمو مرا زنده نگهدار تا بهترین یاور تو باشم».

پس به یارانش می‌فرماید: «نظر شما در مورد آنچه می‌گوید چیست؟ می‌پرسد چون مهربان است. آنان پاسخ می‌دهند: به خداوند سوگند که یا نماز نمی‌خوانیم یا او را می‌کشیم، زیرا که او خونها ریخت و زنان مسلمانان را به بردگی برد و تو می‌دانی که چه کرده است.» پس می‌فرماید: این به شما و او مربوط است.

فَيَأْخُذُهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، فَيُضْجِعُونَهُ عَلَى شَاطِئِ الْبُحَيْرَةِ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَغْصانُها في الماءِ، فَيَذْبَحُونَهُ كَما يُذْبَحُ الكَبْشُ، وَ يُعَجِّلُ اللّٰهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. أَلَا إِنَّ أَبْغَضَ الأَسماءِ إِلَى اللّٰهِ اسْمُهُ، وَاسْمُ حَرْبٍ، و غَالِبٍ، وَ طَالِبٍ، وَ مُدْرِكٍ، وَ خَالِدٍ، وَ يَزِيدَ، وَالوَلِيدِ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ لِجَهَنَّمَ أَرْبَعَةَ أَرْكانٍ، كُلٌّ مِنْهَا لِرَجُلٍ اسْمُهُ الوَلِيدُ؛ فَالرُّكْنُ الأَوَّلُ لِلْوَلِيدِ بنِ الرَّيَّانِ؛ فِرْعَونَ إِبْراهِيمَ، وَالرُّكْنُ الثَّانِي لِلوَلِيدِ الثَّاني ابن مُصْعَبٍ؛ فِرْعَونِ مُوسى، وَالرُّكْنُ الثَّالِثُ لِلْوَلِيدِ المَخْزُوميِّ، وَالرُّكْنُ الرَّابِعُ لِلْوَلِيدِ المَرْوَانيِّ. أَلَا وَ في ذٰلِكَ الوَقْتِ يُرِيحُ اللّٰهُ مِن أُمَيَّةَ وَ يُبِيدُ شَأْفَتَها.

ثُمَّ يَسِيرُ المَهْديُّ إِلَى دِمَشْقَ، وَ يَبْعَثُ جَيْشاً إِلَى أَحْياءِ كَلْبٍ، فَالخَائِبُ مَن خَابَ مِنْ سَلَبِ كَلْبٍ وَ لَو بِعِقالِ بَعِيرٍ، فَيَسْبِي كَلْباً و تُباعُ نِساؤُهُم عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ مُوَشَّماتِ السَّواعِدِ، وَ إِنَّ دِمَشقَ فُسطاطُ المُسْلِمينَ وَ هِيَ خَيْرُ مَدِينَةٍ في ذٰلِكَ الزَّمانِ، فِيْها آثارُ النَّبِيِّينَ وَ بَقايَا الصَّالِحيْنَ، مَعْصُومَةٌ مِنَ الفِتَنِ، مَنْصُورَةٌ عَلَى أَعْدَائِها، فَمَنْ وَجَدَ السَّبيلَ إِلَى أَنْ يَتَّخِذَ بِها مَرْبَطَ شَاةٍ فَذٰلِكَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ حِيْطَانٍ بِالمَدِينَةِ، يَنْتَقِلُ أَخْيارُ العِراقِ إِلَيْها، وَ يَكُونُ جِهادُهُم بِطَرْسُوسَ وَ هَواها مَنْكُوسٌ، وَ يَخْرُجُ الرُّومُ في مِائَةِ صَلِيبٍ، تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ عَشَرَةُ آلافِ فَارِسٍ، فَيَنْزِلُونَ عَلَى طَرْسُوسَ فَيَفْتَحُونَها بِأَسِنَّةِ الرِّماحِ، وَ هُوَ بَعْدَ مَوْجٍ وَ رُجوعٍ، فَيَنْهَبُ مَا فِيهَا مِنَ الأَمْوالِ، وَ يَنْقُضُ حِجَارَتَها حَجَراً حَجَراً، فَكَأَنِّي أَرَى نِساءَها وَ هُنَّ رَدِيفاتُ العُلُوجِ، وَ خَلاخِلُهُنَّ تَلُوحُ في الشَّمْسِ، وَ يَبْعَثُ اللّٰهُ جَبْرَئِيلَ إِلَى المَصِيصَةِ فَيَقْلَعُها، وَ يَصِيرُ جَيْشَ الكُفَّارِ، فَيَقُولُونَ: «أَيْنَ المَدِينَةُ الَّتي كَانَتْ هاهُنَا، وَكَانَتِ النَّصْرَانِيَّةُ تَفْزَعُ مِنْها، وَ كَانَتِ تُغِيثُ الإِسلامَ»؟! فَيَسْمُعُونَ صَوتَ الدُّيُوك وَ صَهِيلَ الخَيْلِ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، فَيَرْفعُونَ لِذٰلِكَ رُؤُوسَهُم، فَيَرَوْنَها مُعَلَّقَةً بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ، فَيَقُولُ مَلِكُهُم: «خُذُوا عَنْها»، فَيَصْعَدُونَ الجِبالَ، وَ يَبْعُدُونَ عَنْها لِكَيْلا تَسْقُطَ عَلَيهِمْ، وَ تَخْرُجُ سَرَاياهُ، فَيَنْقُلُونَ جَمِيعَ مَالِهِمْ فَيُوافِهِمُ المَهْدِيُّ؛ حَيْثُ ذَكَرَهُ اللّٰهُ في كِتَابِهِ ﴿ أَدْنَى الأَرْضِ ﴾ وَ هُوَ أَسْفَلُ الرَّقَّةِ بِعَشْرِ فَرَاسِخَ.

گروهی از آنان او را می‌برند و او را به کنار دریاچه برده و زیر درختی می‌خوابانند که شاخه‌هایش در آب قرار دارند، پس سرش را از تن جدا می‌کنند همانند میشی که سر بریده می‌شود، و خداوند روحش را فوراً به آتش می‌اندازد، بدانید که بدترین نامها نزد خداوند، نام او و نامهای حرب، غالب، طالب و مدرک و خالد و یزید و ولید می‌باشند. و بدانید که جهنم چهار رکن دارد، هر رکن آن از آن مردی است به‌نام ولید، پس رکن اول از آن ولید بن ریان، فرعون ابراهیم و رکن دوم از آن ولید بن مصعب، فرعون موسی، و رکن سوم از آن ولید مخزومی و رکن چهارم از آن ولید مروانی است. آگاه باشید که در آن زمان خداوند مردم را از بنی‌امیه آسوده می‌گرداند و نسل فاسد آنان را از میان می‌برد.

سپس مهدی به‌سوی دمشق می‌رود، و سپاهی را به محله‌های بنی‌کلب گسیل می‌دارد، پس زیانکار آن است که ناامید از چپاول کلب باشد حتی اگر فقط طناب دور گردن اشتری را از آن خود سازد، کلبیان به اسیری برده می‌شوند و زنان آنان با بازوان نشان‌دار شده در راههای دمشق فروخته می‌شوند، دمشق فسطاط مسلمانان [به لحاظ آبادانی] و بهترین شهر آن زمان است، در آن آثار پیامبران و بازمانده‌های صالحان است، از فتنه محفوظ خواهد بود و بر دشمنانش پیروزمند، پس هر آن‌کس که بتواند به اندازه بستن یک میش جایی در آن یابد برای او بهتر از ده دیوار در مدینه خواهد بود، نیکان عراق به آنجا منتقل می‌شوند، در طرسوس جهاد می‌کنند هنگامی که هوایش معتدل است، و رومیان با صد صلیب خارج می‌شوند و زیر هر صلیب ده هزار اسب‌سوار خواهد بود، پس به طرسوس می‌رسند، و آن را با قدرت سرنیزه‌ها فتح می‌کنند و فتح پس از افت و خیزهایی صورت می‌گیرد، و هرچه ثروت در آن است به تاراج می‌برند، و سنگهایش را یک به یک فرومی‌ریزند، تو گویی زنانش را می‌بینم که پشت مردان درشت‌هیکل بر اسبان سوارند و خلخالهای آنان در آفتاب نمایان است. و خداوند جبرئیل را به مصیصه می‌فرستد و او آن را از جای می‌کند، و مایهٔ ترس و دلهره کافران می‌گردد.

پس گویند: «کجاست آن شهری که در این‌جا بود و نصرانی‌ها از آن در هراس بودند و مسلمانان را یاور بود؟»

پس صدای خروسان و شیههٔ اسبان را بالای سرشان می‌شنوند، و به بالا نگاه می‌کنند، و آن را میان آسمان و زمین معلق می‌بینند، پادشاهشان به آنان می‌گوید: «از آن دور شوید». به بالای کوهها می‌روند و از آن دور می‌شوند تا بر سر آنان نیفتد و دسته‌های سپاهش از آنجا خارج می‌شوند، و همهٔ اموال را با خود می‌برند و سپس مهدی به آنان می‌رسد، در محلی که خداوند در کتابش از آن یاد کرده است **نزدیکترین سرزمین**[1] که پایین‌تر از رقه با فاصلهٔ ده فرسخ است.

۱- روم: ۳.

ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَعْبُرَ الفُراتَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُم مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الفُراتِ مِنَ الدَّمِ، وَ تَجِيفُ شُطُوطُها بِالقَتلَى، وَ يَنْهَزِمُ باقي الرُّوم، فَيَلْحَقُونَ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَ يَنزِلُ المَهْدِيُّ مُحاذِيَ كَفْرَطاب، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ مَلِكُ الرُّومِ يَطْلُبُ مُهادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيهِ المَهْدِيُّ يَطْلُبُ مِنْهُ الجِزْيَةَ، فيُجِيبُه عَلَى ذَلِكَ عَلَى أَنَّه لَا يَخْرُجُ مِن بَلَدِ الرُّومِ أَحَدٌ، وَ لَا يَبْقَى عِنْدَهُم أَسِيرٌ إِلَّا وَ يُطْلِقُونَهُ، وَ يُقِيمُ المَهْدِيُّ بِأَنْطَاكِيَّةَ سَنَةً.

وَ لِأَنْطاكِيَّةَ مَلاحِمُ وَ جُوعٌ، وَ هِيَ مَنْصُورَةٌ، وَ يَبْعَثُ المَهْدِيُّ أَصْحَابَه وَ أُمَراءَهُ عَلَى سَائِرِ الأَمْصَارِ، وَ يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ حتَّى تَرْعَى الشَّاةُ وَالذِّئْبُ في مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، وَ يَلْعَبُ الصِّبْيانُ بِالْحَيَّاتِ وَالعَقَارِبِ، فَلَا يَضُرُّونَهم شَيْئاً، وَ يَذْهَبُ الشَّرُّ، وَ يَبْقَى الخَيْرُ، وَ يَزْرَعُ الزَّرَّاعُ مُدّاً وَاحِداً، فَيُخْرِجُ لَهُ مِائَةَ مُدٍّ؛ كَما قَالَ اللّٰهُ في كِتابِهِ ﴿في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ﴾، وَ يَذْهَبُ الرِّبَا، وَ شُرْبُ الخَمْرِ، وَالغِناءُ وَ لَا يَذْكُرُهُ أَحَدٌ، وَ يُقبِلُ النَّاسُ عَلَى العِبادَةِ وَالخُشُوعِ وَالصَّلَاةِ، فَعِنْدَها تَطُولُ الأَعْمارُ، وَ تُؤَدَّى الأَمَانَاتُ، وَ تَحمِلُ الأَشْجارُ، وَ تَزْكُو الثِّمارُ، وَ يَهْلِكُ الأَشْرارُ، وَ يَبْقَى الأَخْيارُ، وَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُبْغِضُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ بَيِّنْ لَنا في مَقَامِكَ هَذِهِ السَّنَةَ.

فَقَالَ عليه‌السّلام: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ، وَ لَقَدْ وَصَّاكُمْ بِهِ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ، فَتَعالَى اللّٰهُ عَنِ التَّشْبِيهِ وَالمِثالِ وَالشُّبُهاتِ.

سپس، راهش را ادامه داده تا از فرات بگذرد، تعداد بسیاری از آنان را به قتل می‌رساند، به گونه‌ای که آب فرات در اثر خونهایشان تغییر می‌کند، وکناره‌هایش از لاشهٔ کشته‌ها بدبو می‌شود و دیگر رومیان نیز شکست می‌خورند و عقب می‌نشینند بعد به انطاکیه می‌پیوندند، و مهدی در نزدیکی کفر طاب منزل می‌کند، سپس پادشاه روم به نزد او فرستاده‌ای می‌فرستد و از او صلح می‌خواهد، مهدی فرستاده‌ای به‌سوی او می‌فرستد و از او طلب جزیه می‌کند، او نیز موافقت می‌کند به شرط آنکه کسی از سرزمین روم خارج نشود و همهٔ اسیران را آزاد کنندو مهدی به مدت یک سال در انطاکیه می‌ماند. در انطاکیه حماسه‌ها و قحطیها رخ می‌دهد، اما پیروز می‌شود، و مهدی یاران و فرماندهان خویش را به دیگر کشورها می‌فرستد، در میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا بدانجا که میش و گرگ در کنار یکدیگر خواهند چرید، وکودکان با مارها و عقربها بازی می‌کنند و ضرری به آنان نمی‌رسانند، و شر از میان رفته و خیر می‌ماند، زارع یک من می‌کارد و از آن صد من برمی‌دارد. همانگونه که خداوند در کتابش فرمود: **در هر خوشه یک‌صد دانه باشد و خداوند برای هرکه بخواهد چند برابر می‌کند.**(۱)

و ربا و میگساری و آواز از میان رفته، کسی آنها را به یاد نمی‌آورد، و مردم به عبادت و خشوع و نماز روی می‌آورند، در آن زمان عمرها طولانی می‌شود، و امانتها به صاحبانشان بازگردانده می‌شوند، و درختان پربار شده و میوه‌ها بسیار گردند، بدان هلاک شوند و نیکان می‌مانند، و کس نمی‌ماند که آل محمّد ﷺ را دشمن شمرد.

آنگاه مالک اشتر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در همین‌جا، این سال را برای ما شرح ده.

حضرت علیه‌السلام فرمود: **برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.**(۲) و به ابراهیم نیز، و حبیب من محمّد ﷺ شما را به آن توصیه کرد، پس خداوند برتر از تشبیه و مثال و شبهه است.

۱- بقره: ۲۶۱.

۲- شورا: ۱۳.

أَلَا لَعْنَةُ اللّٰه عَلَى النَّاكِثِينَ، وَالقَاسِطِينَ، وَالمارِقِينَ، وَالظّالِمِينَ، مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ.

أَلَا وَ إِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكْذِبُوا، وَ إِذَا ائْتَمَنْتُكُم فَلَا تَخُونُوا، وَ إِذَا مَرَرْتُمْ بِاللَّغْوِ مُرُّوا كِرَاماً، وَالصَّبْرُ عَلَى أَمْرِاللّٰه حَقّاً، وَ إِذَا حَكَمْتُم فَكُونُوا عُدُولاً، وَ إِذَا وَعَدْتُمْ [فَـ] ـلَا تُخْلِفُوا، وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاصْدُقُوا، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَ آتُوا الزَّكَاةَ، وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ المُنْكَرِ، وَ كُونُوا عِبَاداً لِلّٰهِ إِخْوَاناً، فَإِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَأَنْتُم مِمَّن ذَكَرَهُ اللّٰهُ تَعالَى وَ وَصَفَهُ، فَهَذِهِ خِصَالُ المَهْدِيِّ وَ أَصْحَابِهِ؛ وَ هُمُ الشِّيعَةُ الصَّادِقُونَ حَقّاً، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ خَرَابَ المُدُنِ وَالعَامِرَ مِنْهَا.

فَقَامَ إِلَيهِ مالكُ الأَشْتَرُ فَقَالَ: أَوْضِحْ لَنَا يَا مَوْلَايَ المَعَاقِلَ مِنْهَا فـي ذَلِكَ الزَّمَـانِ، فَكَلَامُكَ يَمْحِي دَرَنَ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ عليه‌السّلام: تُعْمَرُ كُوفَانُكُم هَذِهِ حَتَّى لَا يَكُون بِها خَرَابٌ، وَ يُبَاعُ بِها مَرْبَطُ فَرَسٍ بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ لَيْسَ بِهَا مَعْقِلٌ، وَ نِعْمَ المُؤْتَفِكَةُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، وَ خَرَابُها مِنَ العِرَاقِ، وَ تُعْمَرُ الزَّوْرَاءُ عِمارَةً لَمْ تُعْمَرْها مَدِينَةٌ وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، يَسْكُنُهَا الجَبَابِرَةُ وَالفَرَاعِنَةُ، بِهَا كُنُوزُ قَارُونَ، وَ حُكْمُ فِرْعَونَ، فَكَمْ لَها مِنْ مَلَاحِمَ وَ حُرُوبٍ، وَ خَرابُها بِسَنابِكِ الخيلِ، و تُعمَرُ نَصِيبِينُ العمارَةَ الحَسَنَة و لَيسَ هي بِمَعقِلٍ خَسْفٍ وَ زَلْزَلَةٍ، أَلا إِنَّها أَسْرَعُ ذَهَاباً في الأَرْضِ مِنَ الوَتِدِ الحَدِيدِ في الأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ تُعْمَرُ وَاسِطٌ، وَ لَيْسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، ثُمَّ تَهلِكُ مِنْ بَعْدِ حُرُوبٍ بِالرَّمْلِ، وَ تُعْمَرُ سُرَّ مَنْ رَأَى، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهلِكُ بِالرِّياحِ، وَ تُعْمَرُ أَذْرَبِيجانَ، وَ ليسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، وَ تَهْلِكُ بِالصَّواعِقِ، وَ تُعْمَرُ المَوْصِلُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلَاً وَ لَها حُرُوبٌ وجُوعٌ، وَ لَها أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ، وَ تَخْرُبُ بِسَنابِكِ الخَيْلِ،

هان که لعنت خداوند بر ناکثین و قاسطین و مارقین و ظالمین، از اولشان تا آخرینشان باشد.

آگاه باشید به شما می‌گویم که دروغ مگویید، اگر به شما اعتماد کردم خیانت مکنید، و اگر سخن بیهوده شنیدید، مانند بزرگان از آن درگذرید، و به شایستگی بر حکم خداوند صبر پیشه سازید، و اگر حکم کردید عادل باشید، اگر وعده دادید خلاف آن نکنید، اگر سخن می‌گویید براستی بگویید. نماز را به پای داریدو زکات دهید، به معروف امر کنید و از منکر نهی، برای خداوند بنده و با یکدیگر برادر باشید، اگر چنین بودید جزو آنانی خواهید بود که خداوند آنها را یاد و توصیف کرده است. پس این صفات مهدی و یارانش است، و آنان شیعهٔ راستین واقعی هستند و براستی که من شهرهای خراب و آباد را به‌خوبی از یکدیگر می‌شناسم. مالک اشتر برخاست و گفت: سرورم، دژهای آن زمان را برایمان توصیف کن، زیرا سخنت پلشتی دلهایمان را می‌زداید.

حضرت علیه السلام فرمود:

این شهر کوفهٔ شما آباد شده تا آنجا که هیچ خرابی در آن دیده نمی‌شود، و اصطبل اسبی را به دوازده هزار درهم فروشند و در آن دژی نخواهد بود، و چه خوبست تغییر احوالش، که دژی نیست، خرابی آن از عراق است، و بغداد آباد می‌شود آن‌چنان که هیچ شهری آباد نشده است، و آن نیز دژ نیست، در آن ستمگران و فرعونها ساکن می‌شوند، در آن گنجهای قارون است و حکومت فرعون، چه بسیار جنگها وکشتار در آن رخ خواهد داد، و در زمین فرورفتگی و زلزله‌هایی رخ می‌دهد، بدانید که این شهر سریعتر از میخ در زمین سست فروخواهد رفت، و واسط آباد می‌گردد، و آن نیز دژ نیست، و پس از جنگهای بسیار با شن از میان خواهد رفت و سرمن رأی [سامرا] نیز آباد می‌شود ولی دژ نیست، بوسیله بادها از میان می‌رود، و آذربایجان نیز آباد می‌گردد، و دژ نیست، و بوسیلهٔ صاعقه‌ها نابود می‌گردد، و موصل نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، و جنگها و قحطی‌ها در آن رخ می‌دهند و با سم‌های اسبان خراب می‌گردد.

و تُعْمَرُ نَصِيبِينَ العَمارةَ الحَسَنَةَ، و لَيسَ هيَ بِمَعْقَلٍ، و لَها اَهْوالٌ وَ خَرابٌ و تُخْرَبُ بِسَنابِكِ الخَيْلِ، وَ تُعْمَرُ حَرَّانُ وَ هيَ العَجُوزُ مَدِينَةُ سَامَ بْنِ نُوحٍ العَمارَةَ التَّامَّةَ، وَ لَيسَ هِيَ مَعْقِلاً، و خَرَابُها مِن وَلَدِ نَصْرٍ، وَ تُعْمَرُ الرَّقَةُ، وَ لَيْسَ هِيَ مَعْقِلاً، وَ خَرَابُها مِنَ الرِّيحِ، وَ تُعْمَرُ حَلَبُ عَمارةً حسَنَةً، وَلَها أَهْوالٌ مِن جَبَابِرَةٍ طُغَاةٍ، وَ خَرَابُها مِنَ الصَّواعِقِ، وَ تُعْمَرُ المَصِيصةُ وَ هِيَ مَعْقِلٌ مَعْقِلَةٌ مَعْصُومةٌ، وَ تُعْمَرُ دِمَشقُ العَمارةَ التَّامَّةَ، وَ هيَ مَعقِلٌ مِنَ الحُرُوبِ، تَبْنِيها الجَبَابِرَةُ، وَ فِيها نَارُ هُودٍ، يَشْتَمِلُ عَلَيها طَاعُونٌ، وَ تَكُونُ بِسَاحِلِها آياتٌ مِن مَراكِبِ الطُّغاةِ وَ سَيْلٌ صَلِيبٌ، حتَّى يَخْرُجَ أَهْلُ حِمْصَ كالسَّيلِ العظيم فَيَقتتلُونَ بينَ تِـلْكَ الكُـهُوفِ و التِّلالِ، وَ يَرْجِعُونَ إِلَى بَعْضِهِم بَعْضٍ بَعْدَ قَتْلِ أُناسٍ مِنْهُم، وَ تُعْمَرُ حِمْصُ وَ لَيْسَ بِمَعْقِلٍ ثُمَّ تَخرَبُ بِالجُوْعِ وَالجَوْرِ وَ حَرْبٍ يَشِيبُ مِنْهُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ حَتَّى يُتَمَثَّلَ بِها في الآفاقِ، وَ تُعْمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَاناً حَتَّى لَا يُذْكَرَ مَا كَانَ بِهَا مِنْ شِدَّةٍ وَبُؤْسٍ، وَ يَكُونُ بِها عَوْنٌ مِنَ الرُّومِ عِنْدَ صَارِخٍ يَصْرُخُ مِنْ طَرابُلُسَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْها أَهْلُ حِـمْصَ، فَـيَرْجِعُونَ بِـنَصْرٍ وَ سُرُورٍ، فَيَجِدُونَ مَنْ بِها مِنَ الرُّومِ قَدِ اسْتَوْلَى أَمرُهُم عَلَى السُّورِ، وَ لَا يَزَالُونَ أَهْلُها يَدُورُونَ حَولَ السُّورِ وَالدُّورِ، فَلا يَجِدُونَ مَدْخَلاً وَ لَا مَأْكُولاً، فَفَتحَها اللّٰهُ لَهُم بِلا حَـرْبٍ وَ لَـا قِـتَالٍ، فَيَدْخُلُونَ إِلَيْها، فَلَا يَدَعُونَ بِها أَحَداً، وَ تَخرُبُ بِالخَسْفِ وَالجَلاءِ، وَ يُعْمَرُ بَيْتُ المُـقَدَّسِ العَمارَةَ الحَسَنَةَ و هيَ مَعْقِلٌ مَحْفُوظٌ مِن بَعْدِ مَا سَلَّمَهُ اللّٰهُ مِنَ الوَقَعَاتِ وَالخرابِ وَ هُوَ المَسْجِدُ المَشْهُورُ حَدّاً مِنْ بَلَدٍ شَرِيفٍ، وَ يَخرُبُ بانْقِطاعِ الغَيْثِ، وَ تُعْمَرُ الرَّمْلَةُ وَ لَيْسَ هيَ بِمَعْقِلٍ وَ هُوَ البَلَدُ المَذْكُورُ فِيهِ آثارُ الأنْبياءِ، مَحْفُوظٌ مِنَ الآفاتِ، وَ يَـخرُبُ بِـيَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ.

و نصیبین به‌خوبی آباد می‌گردد ولی دژ نیست و مصیبت‌ها و خرابی‌ها خواهد دید، و با سم اسبان خراب می‌شود و حران نیز کاملاً آباد می‌گردد، که همان شهر سام بن نوح است ولی دژ نیست و خرابی آن بدست فرزندان نصر است، ورقه نیز آباد گردد و دژ نیست و خرابی آن بوسیلهٔ باد است و حلب نیز به زیبایی آباد می‌گردد و مصیبتهایی از ستمکاران طاغوت دارد، و خرابی آن در اثر صاعقه خواهد بود و مصیصه نیز آباد شود که دژی محکم و نفوذناپذیر است و دمشق نیز کاملاً آباد گردد، و دژی در برابر جنگ‌هاست، ستمکاران آن را آباد خواهند کرد و در آن آتش هود است، طاعون بر آن چیره می‌شود و بر ساحلش نشانه‌هایی از کشتیهای ستمکاران و سیل شدید خواهد بود، تا آنکه مردم حمص همانند سیلی بزرگ خارج شده در میان غارها و بلندیها می‌جنگند و بعد از کشته شدن عده‌ای به‌سوی یکدیگر بازمی‌گردند، حمص نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، سپس با گرسنگی و ظلم و جنگ خراب و ویران شده و کودک خردسال پیر می‌شود، چنان شود که در دیگر سرزمینها مثل شود، و بعد از آن، آباد خواهد شد به‌گونه‌ای که سختی و بیچارگی آن به یاد نخواهد آمد و در آن رومیانی خواهند بود که هنگامی که از طرابلس فریاد کمک برمی‌خیزد، آنان برای کمک می‌شتابند، پس مردم حمص به‌سوی آن می‌روند، و با پیروزی و شادمانی بازمی‌گردند، پس می‌یابند رومیانی که در آن بودند برگرداگرد شهر چیره شده‌اند، و هنوز ساکنان آن گرد دیوار و خانه‌های خود می‌گردند، نه سرپناهی پیدا می‌کنند و نه غذایی برای خوردن پس خداوند آن را بدون جنگ و کشتار فتح می‌کند و داخل آن می‌شوند، و کسی را در آن زنده نمی‌گذارند و با فرورفتن در زمین و آوارگی خراب می‌شود، و بیت‌المقدس به زیبایی آباد می‌گردد، و این شهر، دژی محفوظ می‌گردد بعد از آنکه خداوند آن را از جنگها و خرابیها سالم نگه می‌دارد، و بیت‌المقدس مسجدی بسیار معروف است. در سرزمینی شریف و در اثر قطعی باران ویران می‌گردد، و رمله آباد گردد ولی دژ نیست، و سرزمینی است که آثار انبیاء در آن است، از آفات محفوظ می‌ماند اما بوسیلهٔ یأجوج و مأجوج ویران می‌گردد.

وَ تُعْمَرُ مَدِينَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ العَمارةَ التَّامَّةَ، وَ لَيسَ هيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَها حُرُوبٌ مِنْ عَدُوٍّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَاللّٰهُ يَصْرِفُ عَنْها كُلَّ مَحْذُورٍ، وَ تُعْمَرُ مَدِينَةُ فِرْعَونَ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ يَكُونُ بِها فِتَنٌ، ثُمَّ تَخرُبُ، فَكَمْ مِنْ مَرْكَبٍ مِنَ الرُّومِ وَالبَرْبَرِ وَالسُّودَانِ وَالزَّلازِلِ وَالجُوعِ، وَكَمْ مِن امْرَأَةٍ تُبَاعُ بِالدُّونِ، فَتِلْكَ أَسْلافٌ أَسْلَفَتْ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَالمُؤْمِنينَ، كَيْفَ يَكُونُ الحَجُّ في ذَلِكَ الزَّمانِ؟

قَالَ: إنَّ اللّٰهَ عزَّوجَلَّ لَم يَزَل مُذْ رَفَعَ البَيْتَ المَعْمُورَ مُوكَّلاً بِهَذا البَيْتِ مَن يَحُجُّهُ في الدُّهُورِ، فَهُمْ بِالْكَعْبَةِ عُكُوفٌ، وَ يَزِيدُهُم مِنَ المَلائِكَةِ صُفُوفٌ، و إِنَّ لِلْكَعْبَةِ مَلاحِمَ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِ الحَجَرِ إِلَيْها بِسِنينَ كثيرةٍ، وَ يَرْتَفِعُ الذِّكْرُ المَحْفُوظُ، وَ يَتَنَاقَصُ الأَمْرُ بِها، فَكَأَنِّي بِها وَ قَدْ وَرَدَ رَجُلٌ مِنَ الخَلْقِ المَعْدُودِ وَالحَقْرِ المَنْقُوصِ، مُشَوَّهُ الخَلْقِ يَنْقُضُها بِالفُوسِ، فَعِنْدَها يَكُونَ البُؤْسُ وَ يُسْقِطُ اللّٰهُ شِرَارَ خَلْقِهِ المَحُوسَ عَلَى قَتْلِ النُّفُوسِ.

فَقِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنِينَ، لَا بَلَّغَنَا اللّٰهُ ذَلِكَ الزَّمانَ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَهُ، وَ إِنَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَكَمْ فِيها مِنَ النَّكَباتِ وَالعَظَائِمِ المُنْكَرَاتِ، في الأُمَّةِ الضِّعَافِ الأَبْدَانِ القِصارِ الأَعْمارِ، وَكَمْ مَنْ يَدَّعِي بَعْدَ النَّبيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ. أَلَا فَمَن ادَّعَى النُّبُوَّةَ بَعْدَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَهُ ثَلاثُونَ كَذَّاباً، وَكُلُّ مَنْ يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الأُمَّةِ بِالسَّيْفِ فَهُوَ سُفْيَانيٌّ.

قِيلَ: يَا أَميرَالمُؤْمِنينَ فَتَمِّمْ لَنَا خَبَرَ المَهْدِيِّ.

فَقالَ عليه‌السّلام: مَنْ أَرَادَ تَمامَ ذَلِكَ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ مَالِكٍ الأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبٌ، ثُمَّ نَزَلَ.

و مدینه شهر پیامبر ﷺ کاملاً آباد می‌شود و دژ نخواهد بود و جنگهایی با دشمنان آل محمّد علیهم‌السلام خواهد داشت و خداوند هر خطری را از آن دور می‌سازد، و شهر فرعون نیز آباد می‌گردد ولی دژ نیست و در آن فتنه خواهد بود، سپس ویران می‌گردد، پس چه بسیارند کشتیها از روم و بربر و سودان و زلزله‌ها و قحطی‌ها در آن و چه بسیار زنانی که به ناچیز فروخته می‌شوند، اینها همه رخدادهایی هستند که گذشته است. پرسیده شد: یا امیرالمؤمنین حج در آن زمان چگونه خواهد بود؟

فرمود: خداوند عزوجل از زمانی که این خانه را بنا نهاد، وکیل هرکس که در روزگاران به حج می‌آید، بوده است، زیرا آنان در کعبه عزلت می‌گزینند و صفوف آنان را با ملائکه افزون می‌گرداند، طی سالهای بسیار پس از بازگشت حجرالاسود در کعبه جنگهایی خواهد بود، حفظ قرآن بسیار می‌شود و اوضاع رو به ضعف می‌نهد، تو گویی که در آنجا هستم و مردی که در خلقت مانند اوکم است و حقیر و ناقص است وارد می‌شود، او جسمی بدشکل دارد و خانه کعبه را با تیشه خراب می‌کند، آن‌وقت زمان درماندگی است، و خداوند بدترین بندگان مجوسش را به جان مردم می‌اندازد.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خداوند ما را به آن زمان نرساند. حضرت فرمود: شما به آن نخواهید رسید و آن زمان در طبقهٔ هفتم است و چه بسیارند مصیبتها و گناهان بزرگ در امتی با بدنهای ضعیف و عمرهای کوتاه، و چه بسیارند کسانی که بعد از پیامبر حقی را طلب می‌کنند که از آن آنها نیست، آگاه باشید هرکس بعد از او ادعای نبوت کرد او را بکشید و پس از او سی دروغگو خواهند بود، هرکس با شمشیر بر این امت خارج شود سفیانی است.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خبر مهدی را برای ما کامل کن، حضرت علیه‌السلام فرمود: هرکس خبرکامل او را بخواهد، آن را از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا که نزد او نوشته شده است، سپس از منبر پایین آمد.